
صاعقه

بسم الله الرحمن الرحیم

صاعقه

نظری به شورش شال‌بافان
و یکی از
شب‌نامه‌های کرمانِ دوره قاجاریه

تألیف:

مجید نیک‌پور

ناشر:

حوزه هنری استان کرمان

بهار ۱۳۹۴

تقـــدیم به دختـــرم:



سرشناسه: نیک‌پور، مجید، ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآور: شورش شال‌بافان و نظری به یکی از شب‌نامه‌های کرمانِ دوره قاجاریه/
به کوشش: مجید نیک‌پور.
مشخصات نشر: کرمان: حوزه هنری استان کرمان، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ص: مصور.
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتاب نامه: ص.
موضوع:
موضوع: شورش شال‌بافان و نظری به یکی از شب‌نامه‌های کرمانِ دوره قاجاریه
شناسه افزوده: حوزه هنری استان کرمان
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتاب شناسی ملی:

عنـــــوان کتـــــاب: شورش شال‌بافان و نظری به یکی از شب‌نامه‌های کرمان دوره قاجاریه
مـــــــــــؤلف: **مجبد نیک‌پور**
نـــــــــــاشر: **حوزه هنری استان کرمان**

نـــــوبت چـــاپ : **اول – ۱۳۹۴**
قیمـــــــــــت:
شمارگـــــــــان : **نسخه**
چاپ و صحافـــــی :

فهرست مطالب

فصل چهارم

مقدمه ناشر

مقدمه مؤلف

کرمان؛ شهریست نشسته بر پهنه کویر، با چهره‌ای تفتیده از آفتاب داغ تابستان و یخ زده از سرمای استخوان سوز زمستان، و مردمانی نجیب؛ شهری که آسمان آرام شبانگاهیش شهره است به ستارگان پُر نور و بی شمار ... اما همین آسمان سِحرانگیز و دلفریب، گاه در گذر ایام، روزگارانی را از سر گذرانیده است که سیاهی ستم ستمکاران زمانه، چنان آن را در خود فرو برده‌اند که دیگر نه ستارگانش را نوری بود و نه آسمانش را سِحری... آسمانی فرورفته در ظلمت ظلم ظالمان و بی فروغ از روشنی ستارگان؛

و در این میانه، سالیان سلطه سلاطین قجر، خود روزگاریست از آن دست روزگاران؛ روزگاری بی فروغ از نور ستارگان و فرو رفته در سیاهی ستم ستمکاران... و اما سیاهی این آسمان را به ناگهان صاعقه‌ای مهیب می‌لرزاند. صاعقه‌ای که صدای غرش آن از حلقوم محروم‌ترین و ستمدیده‌ترین قشر مردمش برخاسته بود؛ شال‌بافان.

قشری رنج کشیده در گذر ایام، با خشمی فروخفته در گلو، که اکنون در کشمکش مردان قدرت؛ به گمان خویش فرصتی یافته بود تا بغض فروخورده در گذر سال‌های ستم دیدگی‌اش را باز کند، تا شاید اندکی از حق خویش باز ستاند. اما دریغ و صد افسوس که از این خروش خشم، جز صاعقه‌ای زود گذر چیزی بر جای نماند و رعیت شال‌باف را باز همان رفت که بود ...

دو شورش کارگران شال‌باف کرمانی، چونان صاعقه‌ای بود که در دل شب تیره ستم دوره قاجاریه زده شد و برای لحظاتی فریاد و بعض گره خورده در گلوی آنان را به نمایش گذاشت. هر چند این خشم و فریاد، چون صاعقه عمری کوتاه داشت اما از آتش برق آن، دل بسیاری از حکام، درباریان و حتی شاهان قجر را به لرزه انداخت.

در خصوص اهداف تألیف این مجموعه، باید متذکر شوم؛ این دو شورش کارگری، به رغم آن یکی از مقاطع مهم تاریخ کرمان است، اما تا کنون به صورت ریشه‌یابی و واقع‌بینانه مورد تجزیه تحلیل قرار نگرفته‌اند. هر چند در این زمینه استاد بزرگوارم، زنده‌یاد باستانی پاریزی مطالب بسیار ارزنده‌ای در این خصوص داشته‌اند. اما همان گونه

که آن بزرگوار خود بارها تأکید نموده‌اند، در بررسی بسیاری از وقایع و حوادث فقط سنگ بنای اولیه را نهاده‌اند و از این رو همواره توصیه می‌نمودند که دیگر محققین علاقه‌مند، با پژوهش و تحقیق جامع‌تر و استفاده از اسناد و مدارک تکمیلی، مطالب ایشان را به سرانجام مطلوب برسانند. تألیف این مجموعه هم در راستای همان توصیه بود؛ امید که با اقل بضاعت علمی بدین مهم نایل شده باشم.

دیگر این که این با توجه به اهمیت و ارزش شال کرمان در دوره قاجاریه، که علاوه بر استفاده شاهان و درباریان و اهدا به عنوان بهترین خلعت، به حدی بود که ردیف یکی از مهم‌ترین منابع درآمدزایی ایران نیز محسوب می‌گردید. اما عدم توجه به وضعیت بسیار اسفناک کارگران شال‌باف که اکثر آنان را کودکان و جوانان تشکیل می‌دادند، باعث گردید آنان در دو نوبت ـ به رغم آن که آلت دست دیگران قرار گرفته بودند و از این دو شورش هیچ بهره و نصیبی نبردند ـ از اندک فرصت فراهم شده بود، استفاده نموده و اعتراض و خشم خود را نسبت به دولت، حکام و اشرافی که آنان را مسئول محرومیت‌ها و رنج خود می‌دانستند، به نمایش بگذارند.

شایان ذکر است در انتهای این مجموعه، یکی از شب‌نامه‌های کرمان منتشر شده در دوره قاجاریه نیز ارایه گردیده است، تا ضمن آشنایی خوانندگان با این نوع سند، با مبارزات قشر روشنفکر کرمان نیز آشنایی حاصل نمایند.

در پایان لازم می‌دانم از تمام بزرگوارانی که در غنای این مجموعه نقشی داشته‌اند، از جمله آقایان عباس مظفری کرمانی (نوه آیت الله حاج میرزا محمدرضا مجتهد)، آقای مهدی صمدانی، سرکار خانم معصومه محقق، سرکار خانم پریسا اندامی (رییس اداره خزانه مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد مستضعفان)، آقای دکتر ایمان زکریایی و سروران خود در حوزه هنری کرمان، جناب آقای سالاری (ریاست محترم حوزه هنری) و دوست فرهیخته و هنرمندم، آقای مهدی بذرافشان تشکر و قدردانی ویژه نمایم.

مجید نیک‌پور

بهار ۱۳۹٤

اوضاع جغرافیایی، محیط سیاسی و اجتماعی کرمان در دوره قاجاریه

الف ـ موقعیت جغرافیایی:

کرمان در دوره‌ی قاجاریه، یکی از چهار ایالت مهم ایران بود[1] که محدوده‌ی آن «از سمت مشرق همه جا به صحرای لوط که متصل است به خراسان ـ و عرض آن صحرای لوط و در بیشتر جاها تقریباً پنجاه فرسخ است، و شرق حقیقی کرمان قاینات است و شرق شمالی آن ولایات طبس، و شرقی جنوبی آن ملک سیستان؛ و از سمت جنوب متصل است به مکران که این زمان بلوچستان گویند، و از سمت مغرب به خاک فارس وصل می‌شود، و از جانب شمال می‌رسد به خاک یزد و گوشه همان صحرای لوط[2]». وسعت کرمان در این دوره (۱۸٦۸ م/ ۱۲۸۵ ق.) تقریباً ۷۳۰۰۰ میل مربع (معادل ۱۱۷ کیلومتر مربع) بود[3].

به سببِ گستردگی جغرافیای، کرمان دارایِ آب و هوای متفاوتی بوده است «در مرکز ایالت، شهر کرمان همه ساله گرما و سرما به یکسان نیست، ولکن گواشیر اغلب سنوات در منتهای گرما و برومطر[4] را در برابر آفتاب که آونگ می‌کردند از ٤۷ درجه بالای صفر نگذشت و در سایه که می‌آویختند از ۲۷ درجه تجاوز نکرد. اما در زمستان اغلب سنوات در منتهای سردی هوا، جیوه درجه‌ی تحت صفر نزول نماید[5]».

---

۱ ـ از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، ایران دارای چهار ایالت و ۲۳ ولایت بود. چهار ایالت شامل: آذربایجان، خراسان و سیستان، فارس، کرمان و بلوچستان بود. امیراحمدیان، بهرام: دانش‌نامه‌ی جهان اسلام (تقسیمات کشوری).

۲ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۹۵ و ۹٦.

۳ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار، ص ۳۹.

٤ـ وزیری در توضیح این لغت آورد: به زبان فرانسه، اسبابی است که با آن تشخیص می‌دهند حرارت و برودت بلد و فصول را. جغرافیای کرمان، ص ۹٦.

۵ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۹٦.

بخش شرقی ایالت کرمان شامل: خبیص[۱]، بم و جیرفت، دارای آب و هوای گرم و بخش شمال غربیِ و غربی به دلیل این که کوهستانی است، دارای آب و هوایی سرد است. «در فصل تابستان، اختلافاتِ دما در این دو ناحیه سردسیری و گرمسیری کاملاً مشهود است، به نحوی که در این فصل سال ساکنان نواحی گرمسیری این ایالت با افزایش چشمگیر دما رو به رو بودند[۲]».

تفاوت آب و هوا، دلیلی بر تنوع تولیدات کشاورزی، دامی و آداب و رسوم است. در خصوص محصولات کرمان در این دوره آمده: «خربزه‌ی آنجا شیرین و معطر می‌شود خصوصاً مزارع شمالی شهر که میانه‌ی بلوک زرند و حومه است و آن دهات را کویرات گویند. مسلماً خربزه‌ی آنجا بهتر از کاشان و قم است[۳]. همچنین از هلوی کرمان، برنج بلوک ارزوئیه و نیشکر یاد شده است[٤]».

در خصوص جمعیت کرمان قبل از دوره قاجاریه با استناد به تواریخ آل مظفر، خواندمیر، احمدعلی‌خان وزیری به عدد ۱۲۰۰۰۰ نفر جمعیت کرمان اشاره نموده است[٥]. اما بی‌تردید جمعیت شهر کرمان در ابتدای دوران قاجاریه کاهش یافته و آن به حمله‌ی آقا محمدخان قاجار به این دیار و قتل عام اهالی شهر برمی‌گردد. در سال ۱۲۲٥ ق/ ۱۸۱۰ م. جمعیت این شهر تقریباً ۳۰/۰۰۰ نفر ذکر شده است[٦].

چارلز عیسوی در سال ۱۲۸٥ ق/ ۱۸٦۸ م. از ۲۰۷۰۰۰ نفر جمعیت در ایالت کرمان (بدون بلوچستان) یاد کرده است[۷]. در سنه‌ی ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۷٤ م. تعداد جمعیت شهر

---

۱ ـ منظور شهداد کنونی، از بخش‌های حومه کرمان.

۲ ـ پاتینجر، هنری: مسافرت سند و بلوچستان اوضاع جغرافیایی و تاریخی، ص۲٥۲.

۳ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۱۷.

٤ ـ همانجا.

٥ ـ همان، ص ۱۲۱.

٦ ـ پاتینجر، هنری: مسافرت سند و بلوچستان، ص ۲٥۷ .

۷ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار، ص ٤۱.

کرمان، ۴۰۲۲۸ نفر بوده، که وزیری معتقد است، عدد نفوس این بلد با دهات آن تا سه فرسخ از گواشیر دور، ۶۰۰۰۰ نفر است[۱]. در سال‌های ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۴ م، جمعیت کرمان به بالاترین رقم خود یعنی، ۱۰۰/۰۰۰ ـ ۹۰/۰۰۰ نفر رسید[۲].

گذشته از صنعت مهم شال‌بافی که در مقاطعی، دو سوم مردم کرمان، چه به صورت مستقیم (بافندگی، تجارت، معامله و ...) و چه غیر مستقیم (ساخت کارگاه شال‌بافی، رنگرزی ...) در رابطه با این صنعت بوده‌اند، قالی بافی، از دیگر صنایع این ایالت بوده که در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد بوده است. «از سنه‌ی هزار و سیصد و پانزده تا چهار پنج سال حرفه‌ی قالی‌بافی در کرمان به طوری ترقی کرد که تمام اهالی این مملکت از اعیان و خوانین و اعالی و اواسط و ادانی و غیره هر کس استطاعت و توانی و ده تومان در خود دید، یک دستگاه (قالی بافی) و بیشتر برای جلب منافع باز کرد. جام زرد، از دیگر صنایع کرمان بوده که از برنج و مس و قلع و روی ساخته می‌شده است[۳]».

در دوره‌ی قاجاریه عمده صادرات کرمان عبارت بود از: «شال ترمه، شال ساده و الوان، پتوی فرش الوان، روفرشی به انواع مختلف، بَرَک[۴] لباس از هر رقم، عبای زمستانی و تابستانی، قالی ممتاز اعلی، پارچه که شبیه باغزای[۵] تراکمه است، شال فته [پته] دوزی و سلسله دوزی از قبیل پُشتی و لحاف و مخده و سوزنی سرحمام و غیره، پرده اتاق، سلسله دوزی، زین‌پوش و یخدان پوش و غیره[۶]».

---

۱ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۲۲.

۲ ـ نیوکامن، گلیدو: اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم در سال‌های ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۴، ص ۱۱۴.

۳ ـ همان، ص ۱۱۵، ۱۱۶.

۴ ـ پارچه‌ای از کرک گوسفند و بسیار نفیس و اعلا که از آن جبه و سرداری دوزند، و برک بخرز و کرمان بر سایر اقسام آن ترجیح دارد. فرهنگ دهخدا.

۵ ـ نوعی از جامه خز یا جامه‌ای است مانند حریر. فرهنگ دهخدا.

۶ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۱۹.

با ذکر این مختصر، می‌توان نتیجه گرفت، به رغم آن که ایالت کرمان از مهم‌ترین و مطرح‌ترین ایالات ایران در دوره قاجاری بوده که با دارا بودن شاخص‌های قابل قبول در عرصه‌های مختلف همچون: گستردگی جغرافیایی، تنوع آب و هوایی و محصولات کشاورزی، کمی جمعیت ـ نسبت به دیگر ایالات ـ تولید انواع شال و قالی ـ چه از نظر کمیت و کیفیت ـ و صادرات آن به تمام دنیا جایگاه ویژه ای داشته است، اما با محرومیت‌های زیادی مواجه بوده و عمران و آبادانی کمی داشته است. چرا که از همان بدو شکل‌گیری سلطنت قاجاریه که با حمله‌ی بنیان‌گذار این سلسله، قتل و کور شدن و تبعید عده زیادی از اهالی این ایالت همراه بود، در این رهگذر بسیاری از زیربناهای اقتصادی و اجتماعی کرمان نیز به عمد و یا سهواً نابود گردید و حتی آقا محمدخان، بنا داشت کرمان دیگر هیچ گاه رونق و حیات مجددی نگیرد.

این سیاست، خواسته و ناخواسته در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و علاوه بر استبداد و بی تفاوتی حکام اعزامی بدین منطقه، کرمان همواره یکی از کانون‌های طغیان و تمرد حکامی چون: عباس‌قلی‌خان، آقاخان محلاتی، شجاع‌السلطنه و ... بود و از این گذر شاهد لشکرکشی و زورآزمایی درباریان و حکام طاغی و جنگ‌های متعدد بوده است.

از این رو علاوه بر شاخص‌هایی که ذکر شد، کرمان با وجود اهمیّت جغرافیایی (نزدیکی به مرزهای شرقی ایران و توجه ویژه‌ی انگلیس به این ناحیه) و اهمیت اقتصادی و تجاری منحصر به فرد، هیچ‌گاه به جایگاه واقعی خود نرسید و این مهم از جمله عواملی بود که بعدها باعث نارضایتی اکثریت جامعه و در نهایت سبب وضع نامناسب معیشتی مردم وحرکت‌های آنان بر علیه‌ی قاجاریه و حکام محلی گردید.

ب ـ اوضاع سیاسی کرمان در دوره قاجاریه

اگر نضج و شکل‌گیری قاجاریه در بلاد دیگر و در پی یک سلسله حوادث روی داد، اما این دیدگاه را نیزنمی‌توان نادیده انگاشت که فرایند قدرت‌گیری آقا محمدخان از کرمان آغاز شد، و آن برمی‌گردد به حمله‌ی وی در سال ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹٤ م. جهت دستگیری لطفعلی‌خان زند، که این مهم سرانجام به وقوع پیوست و طبیعی می‌نماید که در پی این حمله، کرمان نیز متحمل خساراتی شود. به روایتی شدت عمل خان قجر در کرمان را به این دلیل دانسته‌اند که وی ماه‌ها در پشت دروازه‌های شهر کرمان، شاهد سرزنش و دشنام‌های مردم از بالای برج و باروهای شهر بود[1]، لذا پس از ورود به شهر، تحقیر شده از ماه‌ها سرگردانی در پشت دروازه‌ها و جریحه‌دار شدن عواطف و احساساتش، قتل و کشتار مخالفان خود، به ویژه حامیان لطفعلی‌خان را صادر نمود.

---

۱ ـ در خصوص قتل عام کرمان، باستانی پاریزی معتقد است آنچه به نحو بارز در کرمان باعث تنفر بیشتر آقا محمد خان از اهالی کرمان و سخت‌گیری وی شد، این بود که «... شب‌ها از صدای طبل‌ها در برج‌ها، خواب به چشم مردم نمی‌آمد. بچه‌ها و گاهی اوقات زن‌ها از فراز برج و بارو، با آهنگ، این تصنیف را می‌خواندند: «آقا مَمد خانِ اختــه/ فال می‌گیره با تخته / تا کی زنی شـــلخته / قـدت میاد رو تخـته / این هفته نه، اون هفته!...» شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات، آن هم از زبان زنان ـ که حاکی از یک نقص بزرگ عضوی او بود ـ در باب کرمانیان به دل می‌گرفت، برای نابودی کرمان از همه عوامل مهم‌تر و بزرگ‌تر بود ... من برآنم که همه این مظالم بدان جهت بر این شهر [کرمان] رفت که زنان و کودکان شهر بر برج و باروها می‌آمدند و تصنیف «آقا محمد خان اخته...» را می‌خواندند. یادآوری این نقص عضوی که منشاء همه سرکوفتگی‌ها و عقده‌های روانی آقا محمد خان بود، آن هم از زبان دختران و زنان و پسران و آن نیز در حضور لشکریانش، چنان آتش کینه را در دلش شعله‌ور ساخته بود که پس از فتح، همه انتقام خود را از دریچه هتک ناموس مخالفین نگریست...» باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: آسیای هفت سنگ، ص ۲۱۵ تا ۲۳۵.

کشتار بی‌رحمانه در کرمان ادامه داشت[۱]، افراد زیادی کشته و کور شدند، هر چند «کشتگان را کسی شماره نکرده، کور شدگان را هیچ کس به قلم نیاورده، لکن مشهور است هفت مَن چشم کندند. از این اغراق معلوم می‌شود بی‌اندازه چشم کنده شده[۲]» و از این رو بود که سال‌ها نام این دیار «شهر گوران و کوران گشت[۳]».

تنها زمانی غضب و آتش قهر خان کینه‌توز قجر اندکی فرو نشست که به دست خود، بی‌رحمانه مُدرس مدرسه‌ی گنجعلی‌خان (سید علویه) را به قتل رساند[٤]. پس از آن دستور بر پایان قتل عام داد، اما گویی دیگر دوست نداشت در گستره‌ی جغرافیایی ایران، شهری به نام کرمان وجود داشته باشد: «در ضمن، حضرت شهریار کامکار از شدت قهر و غیرت، که لازمه‌ی سیاست و ریاست است، التزام از آقا محمدتقی حاکم کرمان گرفتند که شهر کرمان معمور و مسکون نباشد، مردمش در قریه‌ی فریزن که دو

۱ـ این روایت در مورد قتل عام آقا محمدخان در کرمان نیز در نوع خود شنیدنی است: «... سه شبانه روز غازیان نصرت نشان از کند و کوب و رفت و روب نیاسودند. آتش غضب چنان ملتهب شده، شعله‌ها افروخت که خشک و تر این بلد در هم سوخت. اگر نه ابر رحمت آن حضرت آبی بر آن آتش می‌ریخت، بنیاد هستی اهل شهر از تند باد حوادث با خاک برابر می‌گشت. بعد از سه شبانه روز عفو خطاپوش از قبایح اعمال آن‌ها اغماض فرمود، بقیه در سایه امن و امان حضرت شاهی در آمدند. ذالک تقدیر العزیز العلیم ...». منشی کرمانی، محمدامین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۵۸.

۲ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ٦۰.

۳ ـ شمیم، علی اصغر: ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، ص ٤۱.

٤ ـ سید ابوالقاسم(سید علویه) از علمای شهر بود، با قرآن از خانه خارج شد و جلوی آقا محمدخان را گرفت و به او گفت: تو را به این قرآن قسم می‌دهم که جلوی این قتل و عام را بگیری. گفته شده، آقا محمد خان به او گفت، ای سید، آیا ده روز پیش هم این قرآن در خانه‌ی تو بود؟ چرا آن روز نرفتی و مردم را قسم ندادی که دست از تمسخر من و کارهای خویش بردارند؟ و آن گاه با شمشیر خود به شکم وی ضربتی زد که تمام امعاء و احشاء سید بیرون ریخت. مشاهده این صحنه آقا محمد خان را به حدی ناراحت نمود که بلافاصله دستور جلوگیری از قتل و کشتار و عفو عمومی صادر کرد. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ٦ تا ٨.

میل مسافت دارد توطن بجویند، بناءً علیه مردم در حوالی باغات فریزن منزل ساخته سکنی نمودند[۱]».

اما این نهایت کار نبود؛ عده‌ای از اهالی نیز به دستور آقا محمدخان تبعید شدند «حکم فرموده تا بقیه‌السیف آن خطه از اعلی و ادنی و از پیر و برنا از عارف و عامی از عالم تا امی از مرد و زن از مشایخ و صبیان ... همگی را به ربقه اسر درآورده ملتزم اردو به دارالخلافه تهران برسانند ... چون منظور خاقان گیتی‌ستان [آقا محمدخان] آن بود که کرمان و کرمانیان ضعیف شوند که دیگر جرئت بر این گونه جسارت ننمایند، حکم شد شش صد خانوار از بلوکات کرمان کوچانیده به میاندواب، مراغه سکونت دهند ...[۲] ».

با توجه به عبارت وزیری مبنی بر: «التزام گرفتن آقا محمدخان از آقا محمدتقی حاکم کرمان، که شهر کرمان معمور و مسکون نباشد» مشخص می‌گردد اولین حاکم کرمان «آقا محمد تقی» بوده که مطمئناً به پاس خدمات بزرگ پدرش (آقا علی وزیر[۳]) نسبت به آقا محمدخان، بدین مرحمت سرافراز گردید و گویا تا زمان قتل «شاه شهید اول[٤]» عهده‌دار این سمت بوده است.

پس از آن که آقا محمدخان «در شیشه[٥]، شیشه عمرش به سنگ اجل شکست[٦]» و برادر زاده‌اش فتحعلی‌شاه بر جای او نشست، «محمدحسن‌خان یزدی» به نیابت از طرف

---

۱ ـ وزیری، احمد علی‌خان: تاریخ کرمان، ص ٧٥٦.

۲ ـ همان، ص ٧٤٠ و ٧٥٥.

۳ ـ وی همان کسی است که موجبات ترغیب آقامحمدخان مبنی بر حمله به کرمان شد. جهت اطلاع بیشتر، نک: مقدمه تاریخ کرمان (باستانی پاریزی).

٤ ـ آقا محمدخان؛ اولین شاه شهید قاجاریه، به سبب خشم بر غلامانش به واسطه‌ی خوردن خربزه‌ی شاه در سال (۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹٦ م.) و شاه شهید دوم هم «ناصرالدین شاه» به مرحمت گلوله‌ی میرزا رضا کرمانی (۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹٥ م.) بدین عنوان ملقب گردیدند.

٥ ـ مقصود قلعه شوشی است که آقا محمدخان در آنجا به قتل رسید، که به آن «شیشه» نیز می‌گفتند.

٦ ـ توصیف شیخ یحیی احمدی از قتل آقا محمدخان، فرماندهان کرمان، ص ٧١.

پدرش «تقی‌خان یزدی» حاکم بعدی کرمان گردید و شش سال حکمرانی با ایشان بود. «در این روزگار کرمان ویران بود و بلوکات را رئیس مقتدری بود که باج و خراج به حاکم نمی‌دادند، فرمانش را اطاعت نمی‌کردند، حاکم هم چیزی نمی‌فرستاد، حکومت اسمی بود و حاکم را نامی[۱]».

حاکم جدید، سالی سی‌هزار تومان مالیات کرمان را به یزد می‌فرستاد. وی پس از دو سال، حکومت کرمان را به برادر دیگرش محمداسماعیل بازگذاشت. بنابراین حکومت کرمان تا سال ۱۲۱۸ق/ ۱۸۰۳ م. به واقع در دست خاندان حکمران یزد اداره می‌شد. عاملی که سبب قدرت گرفتن این خاندان در کرمان گردیده و احتمال آن می‌رفت که آنان دیگر از حکومت مرکزی قاجار فرمان نبرده، سر به شورش و استقلال خواهی بردارند. علاوه بر آن بخش‌های مختلف کرمان نیز رفته رفته از اطاعت حاکم سر باز زده و حکومت‌هایی محلی تشکیل داده بودند، به گونه‌ای که حتی به نظرمی‌رسید خوانین سیستانی در تلاش برای تجزیه‌ی کرمان و الحاق آن به حکمران افغان هستند.

البته تنها لطفی که در این دوره شامل کرمانیان گردید، این بود که تبعید اهالی شهر که توسط آقا محمدخان صورت گرفته بود، لغو گردید و آنان توانستند مجدداً از منطقه‌ی فریزن به شهر مراجعت نمایند[۲].

اولین اقدام عمرانی انجام شده پس از حمله خان قجر، در سال ۱۲۱۰ ق/ ۱۷۹۵ م. انجام گرفت. همان طور که در سطور قبل ذکر شد، در جریان محاصره‌ی چندین ماهه شهر و به ویژه پس از فتح شهر، بسیاری از زیرسازهای شهری ـ چه به عمد و چه در جریان قتل عام ـ نابود شده بودند. در این زمان، محمدحسین‌خان علاوه بر آن که امور دیوانی و تشکیلاتی کرمان را سر و سامانی داد، برای تأمین امنیت عمومی شهر، تجدید بنای حصار شهر را ضروری دانست و برای انجام این منظور، تعدادی از زرتشتیان یزد را که در فن دیوارچینی و بنایی مهارت داشتند به کرمان دعوت کرد. لذا حصار شهر

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۷۱.

۲ ـ حاشیه باستانی پاریزی بر تاریخ کرمان (وزیری) ص ۷۵۸.

دوباره برافراشته گردید و منازل مسکونی و برخی تأسیسات حکومتی در برخی نواحی ایالت کرمان، مرمت و احیاء شد. از وی می‌توان به عنوان اولین حاکم قاجاریه نام برد که گام‌های قابل توجهی در جهت عمران و رفاه عمومی مردم کرمان برداشت[1].

در منابع، مابین حکمرانی محمدحسین‌خان تا «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله»، از حکومت عبدالرحیم‌خان و حسینقلی‌خان دولو نیز نام برده شده است «... حکمرانی کرمان با آقا محمدتقی و یکی دو نفر از خوانین کرمان بود[2]».

انتخاب «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» به حکومت کرمان، به دلایل متعددی بر می‌گردد؛ گذشته از تنفر کرمانیان از سلسله جدیدی که شروع آن با قتل و غارت دیار آنان همراه بود و لطمات شدیدی بر پیکر اقتصادی و اجتماعی وارد آورده بود، احتمال نافرمانی و شورش خاندان یزدی که شالوده‌ی قدرت‌شان به تدریج در کرمان مستحکم‌تر می‌شد از یک سو، و فراهم آمدن زمینه‌های تجزیه و استقلال سیستان و بلوچستان تا حدود جیرفت و بم، یا لااقل ضمیمه شدن آن به قلمرو حکمرانان افغانی [3] از سوی دیگر، فتحعلی‌شاه را برآن داشت تا پسر عموی خویش «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» را برای نظم و نسق بخشیدن کرمان به این ایالت نابسامان اعزام دارد[4].

ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، پسر مهدی قلی‌خان برادر آقا محمدخان قاجار، با چندین انتساب با دربار پیوند خانوادگی داشت؛ پسر عموی فتحعلی‌شاه بود و از این رو شاه او را با عنوان «ابراهیم‌خان عمو» خطاب می‌کرده. به علت ازدواج مادرش با فتحعلی‌شاه،

۱ـ نائینی، محمد جعفر: جامع جعفری، ص ٣٥٤.

۲ ـ وزیری، احمد علی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۷۵۷.

۳ ـ آشوب‌ها و فتنه‌های طوایف افغانی از منطقه‌ی بلوچستان به نواحی بم و نرماشیر کشیده شده بود و زمینه‌ی تجزیه و استقلال بلوچستان و سیستان تا حدود جیرفت و بم، یا حداقل ضمیمه شدن آن منطقه‌ی بلوچستان و سیستان به قلمرو حکامِ افغانی را فراهم کرده بود و در این زمینه هم حکام یزدی قادر به حل بحران موجود نبودند.

٤ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: حماسه کویر، ج ۱، ص ١٤.

پسرخوانده‌ی شاه نیز به شمار می‌آمد. همسرش، دختر شاه موسوم به «نواب متعالیه[1]» بود، لذا داماد فتحعلی‌شاه نیز محسوب می شد. علاوه بر این او بعدها دو نفر از دختران فتحعلی‌شاه را برای دو تن از پسران خویش به زنی گرفت و بدین‌ترتیب پدر دو داماد شاه نیز شد[2].

و اکنون کرمان میزبان فردی از منتسبان نزدیک خاندان قاجار شد که عملاً زمام امور این ولایت از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲٤۰ ق/ ۱۸۰۳ تا ۱۸۲٤ م. را به دست گرفت. در واقع او مأموریت داشت با انجام برخی برنامه‌های اقتصادی، فرهنگی و رفاهی موجد و منشأ تحولات گوناگون در این ایالت گردد و خاطره‌ی تلخ حمله‌ی خان قجر و ویرانی‌های به جا مانده از این واقعه را از ذهن و بطن مردم و جامعه‌ی کرمان بزداید.

پر واضح است این حاکم قاجاری، در چنان شرایطی، به تنهایی از عهده‌ی اداره و آبادی یک چنین ویرانه‌ای برنمی‌آمد، لذا برآن شده تا افراد خانواده‌های زیادی، چه روحانی و چه هنرمند و لشکری، و چه ادبا و گویندگان را همراه خود به کرمان آورد. به گفته‌ی باستانی‌پاریزی؛ «در واقع او با یک «تیمِ ابراهیم خانیِ» سازمان‌یافته به کرمان آمده که توانست ولایتی با این طول و عرض را در حالی‌که به کلّی از ستم و جور آقا محمد خان خراب شده بود، دوباره آبادان و اداره و روبراه نماید[3]. حکومت وی در کرمان با فتح بلوچستان توأم بود به گونه‌ای که توانست موقتاً خطر تجزیه را از این

---

۱ ـ نواب متعالیه (خانم خانم‌ها، همایون سلطان) دختر فتحعلی‌شاه قاجار، خواهر حسین‌علی میرزا فرمانفرما و حسن‌علی میرزا شجاع‌السلطنه و همسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، که در زمان حیات و به ویژه پس از فوت شوهرش، نقش مهمی در رویدادهای این منطقه داشت. از وی اسناد زیادی نیز به جا مانده است؛ بر سجع مهر وی این مصرع نقش بسته است: «همایون دختر شاه جهانم».

۲ ـ رضوی، نعمت‌الله: تذکره‌الاولیاء، ص ٤؛ باستانی پاریزی، محمدابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ٤۹؛ بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ٤۸.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ٦۱.

قسمت ایران دفع کند و چون دوام یافت فرصت لازم را برای آبادانی شهر و اطراف آن نیز به دست‌آورد، البته در همین وقت توانست املاک بسیاری را تصاحب و آباد نماید[1].

ابراهیم‌خان و تیم همراه او که در واقع بر مشتی فقیر و گدا و کور کرمانی حاکم شده بودند، با دل‌گرمی بسیار شروع به آبادی قنوات خراب شده کردند که طبعاً بسیاری از آن قنوات به مالکیت خود حاکم درآمده و بعدها ارثیه‌ی فرزندانش شد. به علاوه از آنجا که در طی حمله‌ی آقا محمد خانی، کسی از فقها و دانشمندان کرمان در این شهر نمانده و اغلب یا مهاجرت نموده و یا شهید شده بودند[2]، ناچار علمایی از دیگر نقاط به کرمان دعوت کرد؛ سید جواد شیرازی، شیخ نعمت الله بحرینی[3]، شیخ عبدالحسین لویمی احسایی[4] ، آخوند ملاعلی اعمی[5]، شیخ عبدالله رائینی و ...، بدین ترتیب مدارس علمیه‌ی کرمان رفته رفته رونق گرفته و مجالس بحث و فحص رواج یافت[6].

هر چند به نظر می‌رسد انجام چنین اقداماتی به تدریج چهره‌ی شهر را تغییر داده و وضعیت زندگی اهالی آن را بهبود می‌بخشید، امّا اندک اندک و به نحوی اجتناب‌ناپذیر نوعی شکاف طبقاتی عمیق در میان طبقه‌ی حاکم کرمان از یک سو و رعیت فقیر و ستم‌دیده‌ی آن از سوی دیگر پایه‌ریزی می‌شد؛ شکافی که در یک سمت آن ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از وابستگان و نزدیکان پادشاه قاجار، و تیم همراه او قرار داشتند که روز به

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ١٤.

۲ ـ یکی از این افراد، سید ابوالقاسم (سید علویه) بود. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ٦ تا ۹.

۳ ـ وی از علمای بحرین بود که در پی بروز فتنه‌ی وهابی‌ها از بحرین به کرمان مهاجرت نمود و تا زمان فوت نیز امام جمعه‌ی کرمان بود. همان، ص ۹ تا ۱۲.

٤ ـ وی از مجتهدین و فقهای عربستان بود که به ایران آمد و پس از چندی، در زمان حکمرانی ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و به دعوت وی در سیرجان سکنی گزید. همان، ص ۱۷.

۵ ـ وی نیز به دعوت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از فارس به کرمان آمده و در جنب مدرسه‌ی ابراهیم‌خان رحل‌اقامت افکند. همان، ص ۳۲.

٦ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۲.

روز نیز بر ثروت و مکنت و قدرت آنان افزوده می‌گشت و تمامی ابعاد اداری و اجرایی شهر را چه در بُعد حکومتی و اداری و چه ابعاد فرهنگی و مذهبی و اجتماعی و مهم‌تر از همه بخش‌های اقتصادی کرمان را تحت اختیار و نفوذ خود گرفته بودند، و در سمت دیگر، رعیت فقیر و مصیبت‌زده‌ی کرمان بود که از ظلم خان قجر [آقامحمدخان، عموی ابراهیم‌خان] دل غرق در خون داشته؛ خانه و خانواده و ناموس و مایملک خویش را از دست داده و اکنون می‌بایست سر به اطاعت کسی می‌سپردند که نزدیک‌ترین پیوندهای خویشاوندی را با مسبب اصلی بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌های آنان داشته‌است.

شرایط اقتصادی حاکم بر کرمان و کرمانیان نیز در این دوره سبب عمیق‌تر شدن این شکاف طبقاتی غنی و فقیر در میان هیئت حاکمه و رعیت این شهر گردید. چنانچه وضعیت جغرافیایی کرمان را در نظر آوریم که در منطقه‌ای کویری و کم باران واقع شده‌است، به شدت این فقر و اختلاف طبقاتی بیشتر پی‌خواهیم برد. به ویژه آن که مبنای اقتصادی کرمان، علاوه بر صنعت شال‌بافی، عمدتاً براساس «اقتصاد کشاورزی» و همچنین «اقتصاد شبانی» بود[۱].

وضعیتی نامساعد که حتی توجه مسافران مغرب زمین را نیز به خود جلب نمود. به عنوان نمونه «لُرد کرزن» در سفرنامه‌ی خویش، از کرمان به عنوان بدبخت‌ترین نقاط ایران یاد می‌کند. زیرا آب ندارد، از مرکز دور افتاده‌است، راه ارتباط آن بسیار کم است و کویر سوزان اطراف آن را محاصره می‌کند[۲].

در یک چنین شرایطی، رعیت فقیر و ستم دیده‌ی کرمان حتی روحانیونی را هم که همواره در طول تاریخ نقش واسطه و میانجی میان آنان و طبقه‌ی حاکم را ایفا می‌کردند، از دست داده و به ناچار به روحانیونی روی آوردند که برکشیده‌ی حاکم بوده و مسلماً به سوی هیئت حاکمه تمایل و گرایش بیشتری داشته و حتی اگر هم مخالفتی با آن داشتند، آن قدر جرأت و جسارت و البته توان و قدرت را در خود نمی‌دیدند که بتوانند

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ٦۲.

۲ ـ کرزن، لرد: ایران و مسئله‌ی ایران، ص ۲۷٦.

رودرروی این طبقه ابراز وجود نمایند. البته از حق هم نباید گذشت که پدید آمدن چنین شکاف طبقاتی در کرمان به واقع اجتناب‌ناپذیر بوده‌است، و ابراهیم‌خان را نیت خیر در سر؛ چرا که به گواهی تاریخ وی در آبادی و جبران خسارات ناشی از فجایع عموی خویش آقا محمدخان، تا آنجا که توانست اقدام نمود. هر چند این عمران و آبادی نیز بعضاً از سرمایه خود مردم صورت گرفت. به عنوان مثال، از آنجایی که صنعت شال‌بافی در این ایالت، به وبژه شهر کرمان از رونق و رواج خاصی برخوردار بود، ابراهیم‌خان ظهیرالدله اداره‌ای برای مُهر کردن شال‌ها تأسیس کرد و به وضع مالیات و عوارض بر شال اقدام نمود. بدین معنی که طی بخش‌نامه‌ای هشدار داد که از روز معینی، شال‌های خریداری شده، باید ممهور به مهر دولتی باشند و عدم اجرای دستور، جریمه در بر خواهد داشت. در این راستا، با پایان یافتن وقت اعلام شده، مأمورین با بازرسی خانه‌ها، صاحب شال‌های بدون مهر را به پرداخت جریمه‌ای سنگین محکوم کردند. ابراهیم‌خان که مقصودش از این کار، اخذ مالیات از مردم بود، با اتخاذ این سیاست ناعادلانه، درآمد فراوانی از طریق توقیف و فروش شال و جریمه بر مردم عاید حکومت کرد، به نحوی که از یک لک[۱] روپیه[۲] نیز تجاوز نمود[۳].

وضع عوارض و مالیات‌های سنگین، بخش دیگری از درآمد ابراهیم خان بود که بر بازاریان و تجّار قرار داده بود؛ برای ورود هر شتر یا اسب به کاروان‌سراهای شهر، مبلغ یک روپیه، برای هر یابو (قاطر) نیم روپیه و هر الاغ ربع روپیه مالیات وضع شده بود. ابراهیم خان با اجازه‌ی فتحعلی شاه درآمدهای به دست آمده از طریق مالیات و عوارض را صرف مخارج دربار خود و نگهداری سپاه که وظیفه‌اش تأمین امنیت شهر و نواحی اطراف کرمان بود، می‌کرد[٤].

---

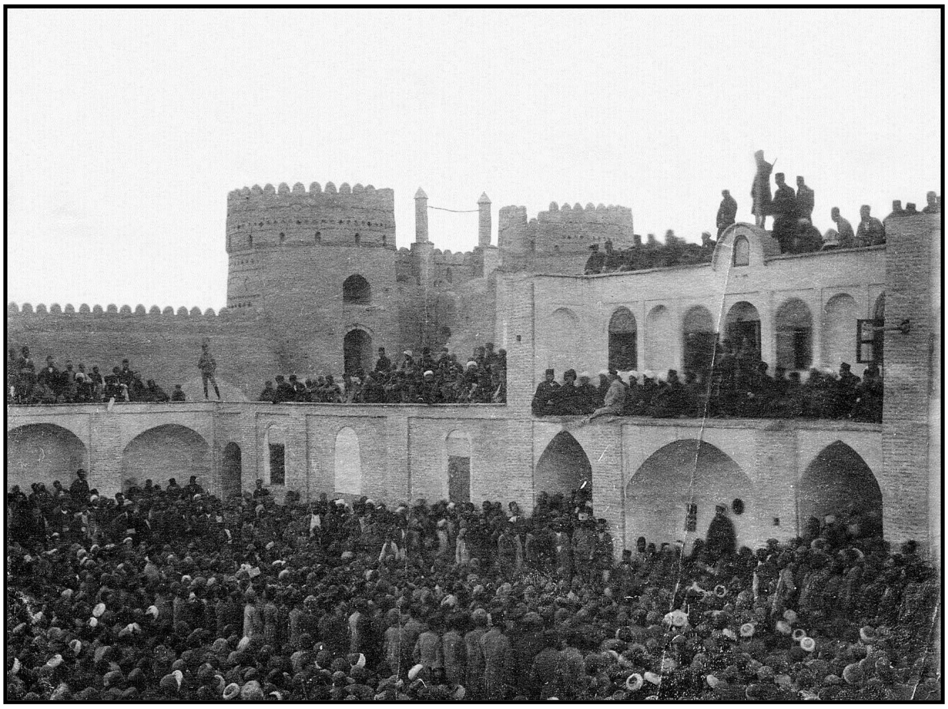
۱ ـ هر چیزی که به صد هزار رسید، آن را لک خوانند. فرهنگ دهخدا.

۲ ـ اسم هندی، نام بزرگترین سکه‌ی نقره هند است که دو مثقال و نیم وزن دارد. همان منبع.

۳ ـ پاتینجر، هنری: مسافرت نامه سند و بلوچستان، ص ۲۵۹.

٤ـ همان، ص ۱۵۹ و ۲۵۹ تا ٢٦٠.

با این حال غیر منصفانه است اگر از پاره‌ای اقدامات عمرانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ابراهیم‌خان‌ظهیرالدوله در ایالت کرمان، همچون توسعه‌ی ارگ دولتی و احداث باروی محکمی بر گرداگرد آن، احداث دیوان‌خانه‌ی دولتی به نام باغ گلشن، توپخانه، قورخانه‌ی جدید و ... به سادگی گذشت[1].



ارگ حکومتی شهر کرمان در دوره قاجاریه

«... در سمت شرقی شهر که به «دروازه سلطانی» مشهور است، محل ارگ شهر مزبور است، که قبل از طلوع آفتاب دولت جاوید مدت سلاطین قاجاریه، بنای بنیاد او را نهاده‌اند، و هر یک از حکام سلف چیزی بر عمارت آن افزوده. ولی باعث آبادانی آنجا مرحمت‌شأن، محمدابراهیم‌خان [ظهیرالدوله]، بوده‌است که در زمان حکمرانی، عمارات دلگشا و بناهای مسرّت افزا، بنیاد کرده. اوّل بارویی در نهایت استحکام و بروج مشیّده[2]،

---

۱ ـ وزیری: جغرافیای کرمان، ص ۱۱۸.

۲ ـ اندوده شده از گچ و آهک و جز آن، قصر مشید: کاخ بلند و سفید شده با گچ. لغت‌نامه دهخدا.

موافق ترتیب و نظام کشیده، دو دروازه بر او قرار داده که یکی از سمت شهر به درون ارگ می‌رود و یکی از طرف مغرب بیرون می‌رود و به سمت شمال ارگ که متصل به دروازه سلطانی است؛ طرح عمارات عالیه و بیوتات رفیعه، ریخته. اوّل باغی در نهایت نزهت ساخته، دور دو طرف آن عماراتی به دو مرتبه مرتب که هر یک به مرتبه‌ی خود رشک خورنق[۱] و سدیر و به منزله خویش مانند قصور جنان بی نظیرند ...[۲] ».

گذشته از بناها، می‌توان به مدرسه[۳]، راسته بازار، حمام و آب‌انبار احداث شده توسط وی نیز اشاره نمود.

علاوه بر اقدامات عمرانی، احداث ابنیه‌های عام‌المنفعه، ضمیمه کردن بلوچستان به کرمان، توسط ابراهیم‌خان در مدت ۲۳ سال حکمرانی، مهم‌ترین اقدام وی را می‌توان تشکیل خانواده‌ای گسترده در این ایالت برشمرد. وی با ازدواج خود و پسران و دخترانش با خاندان‌های مختلف کرمان، خاندانی جدید و قدرتمند در کرمان ایجاد کند.

این خاندان که معروف به «خاندان ابراهیمی» گشت، چندی بعد با داشتن اعتبار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دارای نفوذ و قدرت معنوی نیز شدند. چرا که توسط حاج محمدکریم‌خان (پسر ابراهیم‌خان) و با آوردن «فرقه شیخیه»، بدین مهم نیز نایل آمدند و سال‌ها بعد بر سر کسب قدرت در کرمان، موجب بروز آشوب‌هایی شدند.

---

۱ ـ معرب معرب خورنه. محلی در یک میلی شرقی نجف در عراق عرب که به سبب قصری که نعمان بن امروء القیس (از ملوک لخم) برای یزدگرد اول ساسانی ساخت، مشهور است. فرهنگ دهخدا.

۲ ـ منشی کرمانی، محمدامین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۵۸.

۳ ـ میرزا ابوالحسن‌خان کلانتر، در شرح زندگی‌نامه‌ی حاج محمد کریم‌خان، به ساخت این مدرسه نیز اشاره نموده و آورده: «چون والد ماجد (ابراهیم‌خان ظهیرالدوله) میل ولد امجد (حاج محمد کریم‌خان) را به تحصیل و تکمیل دید، وجهه‌ی همت را به تربیت آن جناب گماشت؛ مدرسه [ای] که طاق رواقش، رشک افزای بهشت برین و صفه ایوانش، بهترین صوامع روی زمین است، بنا نهاد. آن جناب را به خطاب «آخوند خانی» مخاطب ساخته، به مدرسه فرستاد و فحول علما و فضلا و حکما و اطبا و فقها و ادبا و منجمین و مهندسن و شعرا و ظرفا و اهل املا و انشا را به تربیت آن جناب امر فرمود، و کودکان بزرگان را به ملازمت و مصاحبت و مباحثت آن جناب مأمور نمود ...». کلانتر، میرزا ابوالحسن‌خان: نسخه‌ی خطی تذکره‌ی عرفا، علما، شعرا و منجمین کرمان، ص ۸۳.

پس از فوت ابراهیم‌خان، پسرش «عباس قلی‌خان» نظر به اعتبار پدر و نفوذ مادرش (همایون سلطان؛ دختر فتحعلی‌شاه)، در سال ۱۲٤۰ ق/ ۱۸۲٤ م. به حکمرانی کرمان انتخاب شد. «اما به دلیل اختلافات فرزندان ابراهیم خان، تحریکات و سوءاستفاده بعضی از نزدیکان و شاید از همه مهم‌تر سر به راه بودن و اطاعت محض مردم کرمان بود که عباس قلی‌میرزا را پس از فوت پدر و نشستن بر سریر حکومتی کرمان، هوایی کرد و به این خیال انداخت که حوزه قلمرو خود را وسعت بخشد. هر شب و هر روز در چادر عباس قلی‌میرزا عده‌ای از سرکردگان بلده و بلوکات کرمان و جاهای دیگر که ملتزم اردو بودند ـ به سرکردگی محمد قاسم خان دامغانی ـ احضار شده ... و شب‌ها که از باده مینا و معجون خضرا سرگرم می‌شدند، به هر یک از امراء حاضر، حکومت مملکتی از ممالک ایران و سرداری سپاه و رشته وزارت از امور دولتی و استیفاء اداره مملکتی داده می‌شد[1]». نهایت کار این حاکم نیز مشخص بود؛ با پراکنده شدن یارانش به دلیل آگاهی از وضعیت آینده‌ی خود، او نیز به دلیل احترام پدر و رعایت حال مادر، از حکومت عزل و به تهران منتقل شد.

حاکم بعدی کرمان نیز از نزدیکان دربار و به نوعی با خاندان ابراهیم‌خان ظهیرالدوله نسبت داشت. او «حسن‌علی میرزا شجاع‌السلطنه»[2] بود که در سال ۱۲٤۳ ق/ ۱۸۲۷ م. به حکومت کرمان رسید ولی چون عده‌ای از بزرگان شهر ـ از ترس مجازات مبنی بر همراهی با عباس‌قلی‌خان بر جان خویش بیمناک بودند ـ سر از اطاعت او برتافتند. پس از چند روز درگیری با آنان، بر شهر مسلط گردید[3] اما این پایان کار نبود و بار دیگر عده‌ای علیه او متحد شدند. او بزرگان این جمع را احضار و با کشتن کلبعلی‌خان[4] و کور نمودن عده‌ای از آنان، این آشوب را نیز پایان داد.

۱ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ٥۹٥ .

۲ ـ وی قرزند فتحعلی‌شاه و برادر نواب متعالیه (همسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله) بود.

۳ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۹۲.

٤ ـ وی از سران طایفه‌ی لک، جد خاندان علی اسعدی است، که پس از ورود آقا محمد خان، چون با لطفعلی خان زند همراهی کرده بود، او را کور کردند. همان، ص ۱۹٥.

شجاع‌السلطنه نیز به سرنوشت بسیاری از حکمرانان این منطقه، که پس از مدتی دچار غرور و طغیان می‌شدند، دچار گشت و در سال ۱۲٤٦ ق/ ۱۸۳۰ م. که به عزم سرکوب عبدالرضا خان یزدی بدان ناحیه (یزد) رفته‌بود، مورد غضب دربار قرار گرفت و «عباس میرزا نایب‌السلطنه» به حکم شاه مأمور نظم یزد و کرمان گردید. شجاع‌السلطنه به شنیدن این خبر به کرمان عزیمت نمود و از اعیان و خواص کرمان درخواست یاری نمود، اما اهالی که خاطره بسیار تلخی از واقعه‌ی یاری رساندن به لطفعلی‌خان زند و انتقام آقا محمدخان قاجار داشتند، از این کار امتناع کردند و شجاع‌السلطنه، ضمن مصالحه با نایب‌السلطنه، از حکومت کرمان خلع گردید[1].

بایستی در این مقطع زمانی به حکومت «هلاکو میرزا» (پسر شجاع‌السلطنه) نیز به نیابت پدر اشاره نمود. در فهرست حکام کرمان، از حکمرانی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه یاد شده، هر چند وی پس از نظم کرمان و خلع شجاع‌السلطنه، فرزندش «خسرو میرزا» را در کرمان گذاشت (۱۲٤۷ ق/ ۱۸۳۱ م.) و پس از چند ماه وی به اردوی پدر در خراسان پیوست و حکومت کرمان به عهده‌ی «سیف‌الملوک[2]» افتاد.

اما حکومت وی نیز چندان دوامی نداشت، چرا که «حسین‌علی میرزا فرمانفرما»، که در فارس حکومت می‌نمود، باعث رنجش محمدخان ایلخانی فارس و ایل قشقایی گردید و آنان که بدین منطقه آمدند، این امر بهانه‌ای شد تا فرمانفرما به کرمان بیاید.

«... حسین علی میرزا فرمانفرما همین موضوع را دستاویز قرار داده به منطقه‌ی کرمان آمد و به کمک خواهرش نواب متعالیه[3] در قلعه‌ی شهربابک مستقر شد. پس از عدم جواب مساعد از طرف حاکم کرمان مبنی بر باز فرستادن ایل قشقایی، با کور نمودن کلانتر شهربابک به طرف شهر کرمان عزیمت نمود، از آن طرف نیز چون مردم کرمان از سیف‌الملوک دل آزرده بودند؛ وقتی که او برای شکار به بیرون شهر رفته بود، در هنگام

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۹۳.

۲ ـ وی فرزند علی‌شاه ظل‌السلطان از فرزندان فتحعلی‌شاه، از دختر داماد نایب‌السلطنه بود.

۳ ـ منظور همسر ابراهیم خان ظهیرالدوله است که در این زمان در شهربابک مستقر بود.

مراجعت دروازه شهر را به روی حاکم بستند و حسین علی میرزا به راحتی شهر کرمان را تصرف نمود و بعد از پنجاه روز حکومت کرمان را به پسرش هلاکو میرزا سپرد و خود به فارس برگشت[۱].

بعد از حمله آقا محمدخان، حکومت «آقاخان محلاتی» یکی از مقاطع مهم این دیار در این دوره است. محمدحسن‌خان معروف به آقاخان فرزند ابوالحسن علی شاه کهکی[۲] به واسطه‌ی خدمتی که پدرش (ابوالحسن‌خان) به آقا محمدخان قاجار نمود، و از ورود لطفعلی‌خان زند به کرمان جلوگیری نموده بود، با دختر فتحعلی‌شاه (سرو جهان) ازدواج نمود و در ضمن به پاس کوشش‌های خودش در به سلطنت رسیدن محمد شاه قاجار، مفتخر به حکمرانی بر کرمان گردید[۳].

اما کرمان در دوره حکمرانی آقاخان محلاتی (۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۷ م.) بار دیگر کانون آشوب و درگیری شد. آقاخان که زعامت و رهبری فرقه «اسماعیلیه» را نیز عهده‌دار بود، خیلی زود کوس «لمن الملکی» نواخت و هوای کرمان ـ مثل سایر حکمرانان ـ او را برداشت تا به قول صاحب احمدعلی‌خان وزیری، بعضی از حرکات علاوه از حد حکمرانی و پاره‌ای از خود سری‌ها از وی به ظهور رسید[۴]. بر این مدعا می‌توان به اولین اقدامش در بدو ورود اشاره نمود که برای ایجاد رعب و وحشت در دل مردم و زهر چشم گرفتن، دستور به کور نمودن «میرزا کاظم‌خان» کلانتر کرمان و پسرش «زمان‌خان» داد. از طرف دیگر چون رهبری فرقه اسماعیلیه را نیز عهده‌دار بود، در راستای نزدیکی با اقشار مختلف مردم کرمان، به ویژه فقرا، دست به اقداماتی زد.

«... آقاخان بنای داد و دهش نهاد و بنیاد نیک گذاشت بیشتر مالیات کرمان را به فقرا بذل کرد، چیزی به خزانه نفرستاد، لاجرم سهراب‌خان مأمور گرفتن مالیات و رسیدگی

۱ـ برگرفته از: احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۹۵ تا ۹۹.

۲ ـ وی در سال ۱۲۰۶ ق/ ۱۲۷۱ م. اواخر دوره زندیه بر کرمان حکومت نمود.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: هواخوری باغ، ص ۱۰۶.

٤ـ حاشیه باستانی پاریزی بر فرماندهان کرمان، ص ۱۹۱.

به محاسبات آقاخان گشت. آقاخان چون حال بدین منوال دید در ماه ذی‌حجه‌ی ۱۲۵۲ ق/ ۱۸۳٦ م. فراراً به بم رفت، متحصن شد[۱].

مطابق روال گذشته که با طغیان حاکم، شخص قدر قدرتی جهت سرکوب وی به کرمان گسیل می‌شد، در این نوبت نیز «فیروز میرزا نصرت الدوله[۲]»، از طرف حکومت مرکزی مأموریت یافت تا شورش آقاخان را سرکوب نماید. او در پی درگیری‌هایی توانست آقاخان محلاتی را که تسلیم شده بود، به تهران اعزام کند و خود عهده‌دار حکومت کرمان (۱۲۵۳ تا ۱۲۵۵ ق/ ۱۸۳٦ تا ۱۸۳۸ م.) گردد. از مهم‌ترین اتفاقاتی که در منابع این دوره ذکر شده است؛ رنجش و مهاجرت «آخوند ملاعلی اکبر زمان» به دلیل نارضایتی از اعمال فیروز میرزا فرمانفرما از کرمان است[۳].

«خانلر میرزا»، حاکم بعدی بود که خیلی زود از سمت خود معزول گردید، چرا که «... بنای ظلم و تعدی را نهاد، رعایا به داد و فریاد آمدند، جمعی روانه‌ی تهران شدند، جمعی به منازعه برخاستند ...[٤] ». اما نکته جالب در خصوص شوراندن مردم آنان توسط کلانتر شهر بدین صورت بوده که نارضایتی عمومی را با نامطلوب نمودن کیفیت نان موجب می‌شدند؛ «کلانتر قبای خود را وارون پوشید و نعل بازگونه زد، چه که رسم بود [هر وقت] طایفه‌ی کلانتری می‌خواستند دست حکام را از عمل باز دارند و مردم را بشورانند چند روز قبل می‌گفتند نمک نان را از حد بیش کردند و کلانتر قبای خود را

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۱۰.

۲ ـ وی فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه، که دو بار به حکومت کرمان منصوب، و بعد از او دو پسرش عبدالحمید میرزا ناصرالدوله و عبدالحسین میرزا (سه نوبت) و نوه‌اش مظفر فیروز نیز به حکومت کرمان رسیدند. جهت اطلاع بیشتر، نک. مقدمه باستانی پاریزی بر ملاحان خاک و سیاحان افلاک.

۳ ـ وی از علمای کرمان بود که شهرتش بیشتر به واسطه‌ی سخت‌گیری در اجرای مسایل شرعی بود (برای آگاهی بیشتر نک. نام آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ۱۱٦ تا ۱۲٤). گویا وی نامه‌ای به محمدشاه قاجار نوشت و در آن به اخلاق و حرکات ناشایست حاکم کرمان اشاره نمود، اما نامه در تهران توسط حاج میرزا آقاسی به حاکم کرمان باز گردانده، و فیروز میرزا در جلسه‌ای که آخوند حضور داشته، به نامه اشاره نمود و همین امر موجب مهاجرت آخوند به یزد می‌شود.

٤ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۱۵.

وارونه می‌پوشید، از این اشاره مردم دهات و شهر اراده‌ی کلانتر را درک کرده به دلخواه آن عمل می‌کردند و جمعیت کرده حاکم را گوشمالی می‌دادند[1]».

عزیمت مجدد آقاخان به کرمان، آتشی دوباره در منطقه افروخت. چرا پس از عزل، در حرم عبدالعظیم بست نشست و با شفاعت «حاج میرزا آقاسی» جان سالم به در برد.



آقا خان محلاتی

اما وی که نمی‌توانست از این منطقه به سادگی بگذرد، چندی بعد با جعل فرامین مبنی بر حکمرانی بر ایالت کرمان ـ به بهانه‌ی زیارت خانه خدا ـ از تهران بیرون آمد و به کرمان شتافت، و دو سال این منطقه را به آشوب کشاند و سرانجام پس از جنگ و گریزهای فراوان به هندوستان رفت و ـ به مانند خان اول قجر ـ تنها ره‌آوردی که از وی در منطقه به جای ماند؛ ویرانی‌های متعدد و تلف شدن نفوس بسیاری از مردم بود[2].

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۱۵؛ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸٤۱

۲ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۷۸۲ تا ۷۸٤.

از طرف دربار، حاکم بعدی کرمان ـ به مانند روال گذشته ـ شخصی تعیین گردید تا بتواند شورش آقاخان محلاتی را سرکوب نماید، و آن فرد؛ «فضلعلی‌خان بیگلربیگی[1]» بود که بدین منظور در سال ١٢٥٦ ق / ١٨٤٠ م. به کرمان عزیمت نمود.

وی پس از جنگ‌های متعدد در شهرهای مختلف کرمان و موفقیت در این مهم و فرار آقاخان، جای **خود را** به حاکم بعدی داد.

«عباس قلی‌خان جوانشیر» در سال ١٢٥٨ ق/ ١٨٤٢ م. به کرمان آمد و در آبادانی خرابی‌های آقاخان تلاش نمود و به تعبیری: «بالجمله والی، در زمان حکمرانی، در نظم بلاد و رفاه عباد کوتاهی نکرد[2]».

فضلعلی‌خان بیگلربیگی برای مرتبه دوم ـ و به پاس خدماتش در سرکوب شورش آقاخان محلاتی ـ در سال ١٢٦٢ ق/ ١٨٤٦ م. بار دیگر عهده‌دار حکومت کرمان شد و مهم‌ترین وقایع کرمان در این مقطع، قتل «میرزا اسماعیل وزیر» (١٢٦٤ ق / ١٨٤٨ م.) بود؛ «محمد شاه ـ شاهنشاه غازی ـ به رحمت ایزدی پیوست و معجلاً به شهر کرمان تاختن آورد. عبدالله خان صارم‌الدوله که رئیس قشون کرمان بود و بعضی از خوانین کرمان با او همدست شده بیگلربیگی را از ورود به شهر ممانعت کردند و راه ندادند... و او تهیه سفر طهران را دیده راه دارالخلافه پیش گرفت. در این ایام که پنج شش ماه تا ورود موکب ناصرالدین‌شاه از تبریز به طهران طول کشید، در کرمان خیلی بی نظمی‌ها روی داد؛ و از جمله اشرار و الواط به تحریک مفسدین به قصد قتل میرزا اسماعیل وزیر مازندرانی جمعیت کرده، میرزا اسمعیل به خانه آخوند ملاعلی اعمی پناه برد. آن جماعت به خانه آخوند ریخته او را در همان جا با کارد و خنجر پاره کردند؛ و قس علی‌هذا در بلد و بلوکات از این قبیل اتفاقات بسیار افتاد[3]».

---

۱ ـ وی در کرمان با دختر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ازدواج نمود و اعقابش در کرمان ماندگار شدند.

۲ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ١٢٧.

۳ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ٥ – ٧٩٤.

«طهماسب میرزا مؤیدالدوله[1]» با دریافت فرمان حکومت کرمان، در سال ۱۲۶۵ ق/ ۱۸۴۹ م. به این ناحیه آمد و در اولین اقدامات، به مجازات نمودن افرادی که در آشوب و قتل میرزا اسماعیل وزیر نقش داشتند و سرکوب تعدادی از اهالی بلوچستان پرداخت.

از توصیفاتی که شیخ یحیی احمدی (فرماندهان کرمان) از این حاکم نموده، مشخص می‌گردد، وی در ابتدای شکل‌گیری صف‌آرایی اعتقادی فکری شیخیه و متشرعه در کرمان، تمایل و جانب‌داری بیشتری از متشرعین داشته است[2]. وی پس از چند سال حکمرانی، در سال ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۲ م. از حکومت خلع گردید.

«محمدحسن‌خان سردار ایروانی» حکم بعدی ایالت کرمان (۱۲۶۸ تا ۱۲۷۱ ق/ ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ م.) است که در توصیفیش آمده: «اکثراً در باغ سعیدی به عیش و طرب شاغل، دلش به صحبت پسران ساده دل مایل [بود] ولی دماغش از اثر باده غافل نبود[3]».

نکته قابل توجه در مورد عملکرد وی این که، به رغم آن که گفته شده ـ به جای حکمرانی ـ «اکثراً به عیش و طرب مشغول بوده»، اما چون به مانند اغلب حکام این دوره، دارای استبداد ذاتی و برخوردی خشن با اهالی نبود و نیم نگاهی نیز به بهبود وضعیت مردم داشت، از وی به عنوان حاکمی نسبتاً مثبت یاد شود؛ «حاکمی بی‌اعتنا و بی‌طمع و دادرس بود[4]». پایان حکومت سردار در کرمان، با عزل، شورش و طغیان همراه نبود، بلکه این مهم با مرگ وی رقم خورد: «در ماه ذی‌حجه ۱۲۷۱ سردار [در] سعیدی یک فرسخی شهر به مرض سکته درگذشت[5]».

۱ـ «فرزند محمدعلی میرزا دولت‌شاه، داماد عباس میرزا نایب السلطنه، و خود نیز با افسرالسلطنه دختر ناصرالدین شاه ازدواج نمود». اعتمادالسلطنه: محمدحسن‌خان، روزنامه خاطرات، ص ۱۳۱۲.

۲ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۳۵ تا ۱۳۹.

۳ ـ همان، ص ۱۴۱.

٤ ـ همانجا.

۵ ـ هر چند در کرمان شایعاتی مبنی بر کشتن او نیز شد، و این شعر را که شاید حکایت از یک واقعیت تاریخی داشته باشد، بچه‌ها و جوانان دست جمعی به آهنگ می‌خوانده‌اند: سردار نمُرد و کشتنش/ به آب سیدی شستنش. حاشیه‌ی باستانی پاریزی بر فرماندهان کرمان، ص ۱۴۸.

بعد از فوت محمدحسن‌خان سردار، حکومت کرمان به نام «غلام حسن سپهدار» رقم خورد و وی از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ق / ۱۸۵٦ تا ۱۸۵۸ م. عهده‌دار این سمت بود.

حضور «محمد اسماعیل‌خان[1]» که از زمان حکمرانی فضلعلی‌خان به عنوان «مباشر»، در کرمان سکونت داشت و در واقع، با رصد اوضاع و احوال این ایالت، نقشه‌های دور و دراز در سر می‌پروراند، نگرانی و ترسی به جان تمامی حکام کرمان می‌انداخت. چرا که همگی بر لیاقت، کفایت و تیز هوشی وی مطلع بودند و حضور او را خطری دایمی می‌پنداشتند، که به اندک غفلت و لغزش احتمالی و یا نارضایتی حکومت مرکزی، وی جانشین آنان گردد.

به هر تقدیر، در این زمان، این ترس به سعایت برخی از درباریان، فزونی یافت و سپهدار نیز که خود از حضور وی در کرمان بیمناک بود، امر به دستگیری و اعزام وی به تهران نمود. اما گویی ستاره‌ی اقبال محمداسماعیل‌خان تازه شروع به تلاءلوء نموده بود، لذا توانست بی‌گناهی خود را در تهران اثبات کند و این امر منجر به عزل سپهدار و انتخاب «کیومرث میرزا[2]» به این سمت گردید[3].

اگر چه کیومرث میرزا در سال ۱۲۷۵ ق/ ۱۸۵۹ م. با نظر ناصرالدین شاه و توصیه‌ی محمد اسماعیل‌خان به حکومت کرمان منصوب گردید، اما این انتخاب تنها جنبه صوری داشت و عملاً تمام امور کرمان توسط محمد اسماعیل خان نوری انجام می‌گرفت.

همان گونه که در سطور قبل ذکر شد، حضور چندین ساله‌ی محمد اسماعیل نوری در کرمان و رصد اوضاع مختلف، اینک نوید زمان اجرای نقشه‌های او را می‌داد و بی‌تردید از این سال به بعد ــ و در پی تثبت وی ــ شاهد تحولی تازه در اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این ایالت و ظهور خاندانی جدید و تأثیرگذار می‌گردیم.

---

۱ ـ منظور محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک (حاکم مقتدر کرمان) است.

۲ ـ شاهزاده کیومرث میرزا، فرزند قهرمان میرزا و نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه بود.

۳ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۰۵

محمد اسماعیل‌خان که بعد از سال دوم کیومرث میرزا، همه کاره‌ی حکومت کرمان گردید، در چندین سال اقامت در کرمان، با بررسی کارنامه و عملکرد حکام قبل از خود، مطمئناً به این نتیجه مهم رسیده بود که از میان حدود بیست حاکم قبلی در دوره قاجاریه، تنها «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» دارای کارنامه‌ای متمایز و ویژه است و دلایل این مهم را در موارد ذیل یافته بود:

ـ نخست آن که ابراهیم‌خان در کرمان اقدامات عمرانی زیادی انجام داده بود (به ویژه آن که این اقدامات پس از حمله‌ی آقا محمدخان قاجار و نابودی کرمان بیشتر جلوه نمود). ساخت آثار و ابنیه‌های عام‌المنفعه‌ای چون حمام، مسجد، مدرسه، آب‌انبار، قیصریه و راسته بازار و ... او را هم ردیف حکام خوش‌نام کرمان نموده بود[1].

ـ دوم؛ اتحاذ سیاست مناسبی که ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در کرمان پیاده نموده بود، بدین معنی، با این که عموی وی (آقا محمدخان قاجار) بزرگ‌ترین جنایت را در حق این منطقه انجام داد، هنوز خاطره‌ی کشتار، کور نمودن و تبعید کرمانیان، برای اهالی زنده و داغ این مصائب بر دلشان سنگینی می‌نمود، اما ابراهیم‌خان علاوه بر عمران و آبادی، برای آن که در بین اقشار مختلف جامعه‌ی کرمان رسوخ نماید، با ازدواج خود، فرزندان و تیم ابراهیم‌خانی، پیوندی ناگسستنی و خونی با بسیاری از خاندان‌های کرمانی برقرار نمود؛ به آنان زن داد و از آنان زن گرفت و خواسته و ناخواسته، فرزندان نسل بعد این خانواده‌ها را به طریقی جزو «خاندان ابراهیمی» نمود.

ـ سوم؛ ابراهیم‌خان ظهیرالدوله با شناخت معضلات و کمبودهای کرمان در آن دوره و مرتفع ساختن آن‌ها، از جمله می‌توان به دعوت وی از علما، صنعتگران و تجّار دیگر نواحی به کرمان، به رونق بازار علم و تجارت و اقتصاد بیافزود. چرا که پس از حمله‌ی آقا محمدخان قاجار، اغلب علما، روحانیون و صنعتگران و تجّار، یا کشته شده یا تبعید

---

۱ ـ خیرات و مبرّات ابراهیم‌خان در آن دوران برای مردم کرمانِ پس از واقعه‌ی آقا محمدخانی به حدی ارزشمند بود که به «شله زرد» خیراتی او که در ماه رمضان پخته و به مقیاس وسیع پخش می‌گردید «ابراهیم‌خانی» می‌گفتند؛ اصطلاحی که هنوز در بین معمرین کرمان رایج است.

گشته و یا از کرمان مهاجرت نمودند. این امر ضمن تعطیلی مدارس علوم دینی و رکود بازار و تجارت، باعث شده بود تا مردم برای انجام اموراتی چون ازدواج، طلاق، تنظیم اسناد ملکی، خرید مایحتاج و ... دچار مشکل گرددند.

از همه مهم‌تر، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد «خاندان ابراهیمی» ـ علاوه بر اعتبار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ـ که بعد از فوت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله به خاندانش افزوده گشت، ظهور فرقه «شیخیه» در جامعه‌ی کرمان توسط فرزند ابراهیم‌خان ظهبرالدوله بود. «حاج محمدکریم‌خان» پسر ابراهیم‌هان ظهیرالدوله که چندی شاگرد «سید کاظم رشتی» بود، در بازگشت به کرمان، فرقه شیخیه را پی ریخت، که بدان سبب، امتیاز معنوی نیز به این خاندان افزوده شده بود.

به هر تقدیر، جمیع این امتیازها را محمداسماعیل‌خان کاملاً مورد بررسی قرار داده و پس از آن که امر حکومت کرمان به نام وی رقم خورد، توانست در سایه درایت و کفایت خویش، منشاء تحولاتی مثبت در جامعه شود و اقداماتی همانند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در کرمان پدید آورد.

ـ نخست وی به مانند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در آبادی و عمران کرمان کوشید. این مهم را می‌توان در منابع و مآخذ مختلف دید: «...در آبادی بلاد و رفاه عباد و ایمنی طرق و دفع قطاع‌الطریق و تدمیر اشرار و تشویق و ترویج کسبه و تجار همّت برگماشت. به اندک زمانی آبادی یک بر صد شد، هرکه املاکِ آباد کرده و آب‌هاِ جاری نموده و بازارها و کاروان‌سرا و مساجد و حمامات و رباطات شهر و بلوکات را که از بناهای آن مرحوم است دیده، می‌داند آنچه نگارش یافته خالی از اغراق است[۱]». «وی به قدری در آبادی و عمران این ناحیه بذل مساعی کرد که حقاً بایستی او را در ردیف یکی از ولات بزرگ ایالت کرمان قلمداد نمود[۲]». «مزار شاهزاده‌حسین در جوپار را مرمت و صحن و عمارتی بر آن ساخت. در ماهان و دیگر جاها نیز ابنیه‌ای بنا نمود. در کرمان بازار بزرگ

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۲٤٥ـ۲٤٦ .

۲ ـ سایکس، سر پرسی: ده هزار میل در ایران، ص ۹۹.

و محکم که شامل دکاکین بزرگ و ... ایجاد کرد. همچنین در داخل همین بازار نیز دستور داد تا مسجد و کاروان‌سرا و حمامی بسیار قشنگ و عالی ساختند[1]».

«محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک پسر فتح‌علی‌خان معروف به کوه نور است که از بدو ظهور دولت قاجاریه خدمات لایقه به سلاطین این دودمان کرده و از سنه‌ی ۱۲٦۱ق. که مأمور توقف در کرمان گردید تا زمانی که بدرود زندگانی نمود، آنی وقت خود را ضایع نکرد و املاک زیاد احداث و عمارات عالیه بنا نمود. کاروان‌سراها در طرق و معابر ساخت. آن چنان که اگر آبادی‌های آن مرحوم را از شهر کرمان بردارند، چیزی باقی نمی‌ماند[2]».



صحن وکیل‌الملکی مزار شاه نعمت الله ولی

باستانی پاریزی در خصوص اقدامات وی آورده: «محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک طی چند سال پیشکاری کیومرث میرزا و همچنین حکومت مستقل خود، بیشترین

۱ـ همت کرمانی، محمود: تاریخ مفصل کرمان، ص ۲۸.

۲ـ ناظم‌الاسلام، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۹.

خدمات ممکنه را در دهات و روستاهای کرمان کرده است، مثل ساخت کاروان‌سرای نایبند راور، آب‌انبار و کاروان‌سرای ماهان، قنات وکیل‌آباد ماهان، حمام دارزین، قنات کروک، عمارت و حمام باغ ریگان (= در دورترین نقاط کرمان)، حمام بمپور، قنات کلان‌زهو، حمام دوساری، باغ سرجاز، بند باغین، کاروان‌سرای رباط، قلعه و قنات صوغان، بازار و کاروان‌سرای جوپار، حمام و بازار بم، نهر ابارق، قلعه و قنات اسپهکه (= نصرت‌آباد)، حمام رودبار، کاروان‌سرای قلعه‌عسکر، حمام و تکیه و مسجد لاله‌زار، کاروان‌سرای زین‌الدین (بین راه یزد)، تعمیر تکیه یوش در مازندران، وقف سه دانگ کوثرریز، تعمیر ارگ، بازار کرمان ـ با یک صد و شصت باب دکان، مازارخانه حناسابی (ظاهراً برای اولین بار این صنعت از یزد به کرمان منتقل شده)، باغ گلشن، کاروان‌سرای کرمان مشتمل بر یک‌صد و ده اتاق فوقانی و خلوت و طویله، دو حمام بزرگ و کوچک مردانه و زنانه که امروزه چایخانه سنتی است، دو انبار بزرگ در ارگ باغ نظر به جهت غلّات دیوانی، باغ زریسف، باغ رحیم‌آباد، مدرسه لنگر، تعمیر ایوان مسجد جامع، حمام و باغ سرآسیاب، تعمیر و تکمیل صحن شاه نعمت الله ولی، کاروان‌سرای شمش، کاروان‌سرای قلعه‌عسکر، کاروان‌سرای خان سرخ، کاروان‌سرای نگار، کاروان‌سرای تهرود ـ که هزار مسافر در آن جا می‌گیرد ـ کاروان‌سرای دارزین، کاروان‌سرای سروستان، پل رودخانه‌ی تهرود، حمام و مسجد آبادی امامزاده بم، حمام عزیزآباد نرماشیر، سه رشته قنات در زرند، ساخت دروازه ناصریه[1] و دروازه وکیل، حمام و

---

۱ ـ در خصوص این دروازه آمده است: «از قراری که نوشته بودند چون یکی از محلات بزرگ کرمان، شهیر به «محله شهر» از دروازه‌های ولایت دور بود و به جهت خروج و دخول، وزیر کرمان [محمد اسمعیل‌خان] به استصواب شاهزاده عمیدالدوله حکمران آنجا، دروازه‌ای در کمال امتیاز در آن محله به خارج باز کرده، موسوم به «دروازه ناصری» و میدانی درکمال فسحت و نزهت در خارج آن قرار داده‌اند که مردم در آنجا دکان و حمام و غیره بنا نمایند و آباد کنند و درطرف شهر آن دروازه نیز میدانی از آن کوچک‌تر به جهت فرود آمدن قوافل و عابرین و بار و غیره قرار داده‌اند و در ساعتی خوب دروازه را باز کرده و مردم را آسایشی کلّی در عبور و مرور به هم رسیده، مشغول دعای به بقای ذات کثیرالبرکات همایون باشند». روزنامه دولت علّیّه ایران، ۲۳ شهر ربیع الثانی، سنه ۱۲۷۷، نمره ٤٧٧.

مسجد گوک، بنگاه و حمام بردسیر ـ کارهایی که یک شاه هم در پنجاه سال سلطنت مشکل بود بتواند انجام دهد[۱]».

به هر تقدیر، محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک در این زمینه توانست با ابراهیم‌خان ظهیرالدوله برابری نماید و برای آن که به کرمانیان و خاندان ابراهیمی نشان دهد که رقیب نیرومندی پا به صحنه گذاشته است، به مانند ابراهیم‌خان که پس از ساخت بناهایش، امضای خود را بر بادگیر مدرسه ابراهیم خان زده بود، او نیز دستور داد به بلندای بادگیر مدرسه ابراهیم‌خان، بادگیری در کاروان‌سرای وکیل برپا کنند و امضای خود را بر آن بادگیر زد.

«... وکیل‌الملک برای این که در مقام ایدئولوژیک بتواند در برابر مکتب شیخیه نقطه‌ی اتّکایی داشته باشد ـ به همین سبب مسجد وکیل را در برابر مسجد ابراهیم‌خان ظهیرالدوله بنا کرد. او در واقع با این کار ـ همان طور که کتیبه‌های مسجد گویاست ـ توانست «حَسْبُنا اللهُ وَ نِعْمَ الْوکِیلْ» را هم‌دوش «سَلَامْ عَلَی اِبْرَاهِیمَ» کند و ما بعد از مرگ او دیدیم که در تمام دوره‌های وکالت مجلس شورای ملی، وکلای مجلس کرمان بین «سَلَامْ عَلَی اِبْرَاهِیمَ» و «حَسْبُنا اللهُ وَ نِعْمَ الْوکِیلْ» تقسیم شدند، آن نیز تقریباً به قسمت مساوی عدل مظفری ـ نه قسط عمری[۲]».

ـ در مورد دوم هم وی به مانند ابراهیم خان ظهیرالدوله توانست با ازدواج خود و فرزندانش در کرمان، خاندانی گسترده در کرمان به وجود آورد «... در کرمان از هرجهت علاقه‌ی تامه به هم رسانیده با همه‌ی طوایف بزرگ کرمان وصلت انداخته و قرابت نمود. دختر داد و دختر برای پسرهای خود گرفت ...[۳]».

و کمی پس از وی، خاندان‌های «وکیلی»، «اسفندیاری» به مانند خاندان «ابراهیمی» دارای نفوذ و اعتباری بسیار در کرمان شدند و بعدها بر سر کسب منافع و تصاحب قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کرمان بارها با خاندان ابراهیمی درگیر شدند.

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شمعی در طوفان، ص ۱۳۹.

۲ـ همان، ص ۱۵۰.

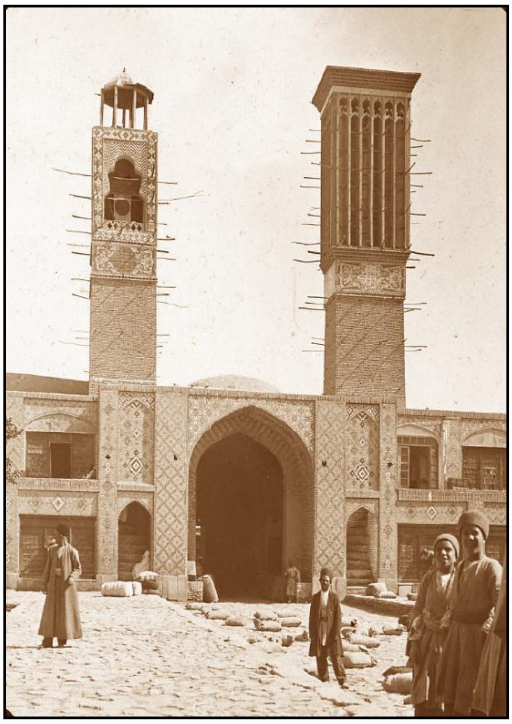
۳ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۰۸

ـ اما در مورد سوم که از امتیازات ابراهیم‌خان و خاندان او در کرمان بود، حمایت از علما و سپس ظهور فرقه «شیخیه» بود. اسماعیل خان در این زمینه به شدت از علما و روحانیون حمایت می‌نمود. اگر چه او نتوانست در برابر شیخیه، فرقه‌ای جدید ایجاد کند اما با حمایت شدید از علمای متشرعه، توانست سدی در برابرآنان ایجاد کند؛ کاری که بعدها توسط نواده‌های او به عنوان حربه‌ای در جهت مقابله با خاندان ابراهیمی مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین محمد اسماعیل‌خان در راستای کاهش قدرت و نفوذ خاندان ابراهیمی، به حمایت از صوفیه‌ی کرمان پرداخت.



سلام علی ابراهیم

بادگیر مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله



حسبنا الله و نعم الوکیل

بادگیر کاروان‌سرای وکیل

«وکیل‌الملک برای فروبردن ریشه‌های قدرت محلّی خویش در کرمان در برابر فرقه شیخی قاجار (خاندان ابراهیمی) با تبر زین و کشکول درویشی به جنگ آنان رفت. نتیجه این شد که او نیز در لباس فقر با شاهزادگان توانست مقابله کند و بساط خود را

بگستراند و حتی نان حکومت فرزندان و احفاد و اولاد خود را تأمین کند ... این تدبیر البته برای وکیل‌الملک مؤثر بود و برای کرمانیان مثل همیشه مورث ضرر و زیان[١]».

و به تعبیری خلاصه «... وکیل‌الملک در سه جهت مهّم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای کرمان گام‌هایی بلند برداشت: او قالی کرمان را اعتلاء داد و وسایل صدور آن را فراهم کرد. او کارگاه‌های شال را توسعه بخشید ـ و یک منبع ارزآور برای کرمان فراهم ساخت. او پنبه‌کاری را رواج داد و پنبه کرمان را به روسیه و هند صادر کرد. و همه‌ی این عوامل یک گشایش اقتصادی در کار او پدید آورد تا توانست بازار وکیل را بسازد ـ که در برابر بازار گنجعلی‌خان و قیصریّه ابراهیم‌خان، دکان سیاست و قدرت مؤثّرتری باز کند[٢]».

به هر تقدیر، حکومت محمد اسماعیل‌خان نوری که بعدها ملقب به لقب «وکیل‌الملک[٣]» گردید، از طلایی‌ترین ادوار تاریخ کرمان در این مقطع است. هر چند برخی نیز نظری متفاوت به شخصیت و کارهای وی دارند:

«این ارتقاء سیاسی در عرض چند سال به نظر طبیعی جلوه می‌کند، ولی اگر موقعیّت این منطقه و نقشه‌های طرح شده در لندن را در این موقع، مورد مُداقّه قرار دهیم، می‌بینیم این ترقیّات با حساب بوده است. بعد از قرارداد ننگین پاریس، انگلیس‌ها نقشه‌هایی برای ایران داشتند تا با محکم کردن دربندهای غربی هند و زبون ساختن ایران، بتوانند این چراگاه استعمار را کاملاً در دست داشته باشند. بهترین این دربندها، کرمان و بلوچستان و سیستان می‌بود که در آن‌جا نیاز به وجود یک قدرت محلّی قابل

---

١ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ١٨.

٢ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: درخت جواهر، ص ٣١٣.

٣ ـ در سال ١٢٧٧ ق/ ١٨٦٠ م. لقب وکیل‌الملک، در سال ١٢٨١ ق/ ١٨٦٤ م. لقب خانی و سال بعد لقب سرداری و در سال ١٢٨٣ ق/ ١٨٦٦ م. به دریافت عصای مرصع به جواهر سرفراز و مستقلاً به حکومت کرمان و بلوچستان مفتخر می‌شود. قاسمی، ابوالفضل: الیگارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران، ج ٢ (خاندان اسفندیاری)، ص ٢٧.

اعتماد داشتند. سال‌های ۱۸٦۳ تا ۱۸۷۳ م. (۱۲۸۰ تـا ۱۲۹۱ ق.) دوران صـدارت میـرزا حسین‌خان سپهسالار، دوران سازندگی استعمار در ایران می‌بود کـه هـیچ گـاه ترمـومتر انگلیس‌پرستی این قدر در ایران بالا نرفته بود. در همین سال‌هاست وکیل‌الملک، وزیر و سپس حکمران این مناطق و صاحب اسم و ثروت مطلق محلّی می‌گردد[1]».

محمود محمود نیز در همین ارتباط آورده: «مأمور زبردست و کارآی انگلیس بـرای نقشه‌های مورد نظر، فردریک جان گلداسمیت بود که وکیل‌الملک (محبّتی تام و رغبتـی مالاکلام) به او و همراهانش داشت و به جهت این روابط بود کـه ایجـاد خـط تلگـراف هنـد و اروپ و مسـائل مرزسـازی کرمـان و بلوچسـتان بـه خـوبی اجـرا گردیـد، بـا شورش‌های ساختگی و تشکیل دولت پوشالی، بخشی از بلوچستان از ایران جدا شـد و ارباب وکیل‌الملک مقام «میجر جنرال سر ... کمیسر و حکم دولت انگلیس» را به دسـت می‌آورد[2]».

باری، محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک ـ بنیان‌گذار خاندان اسفندیاری (= وکیلی) در سال ۱۲۸٤ ق/ ۱۸٦۸ م. ـ در اثر گرمازدگی در سفر سیستان ـ در کرمان فوت نمود. شیخ یحیی احمدی در این باره می‌نویسد: «... بالجمله [وکیل‌الملک] بعد از نود سال زندگی، در ۱٦ جمیدی‌الاول سنه‌ی ۱۲۸٤ به ملک جاوید خرامید و جنازه‌ی او را بعد از چند روز روانه‌ی عتبات عالیات نمودند، در خارج دروازه‌ی نجف اشرف در عمارتی که به فرموده‌ی آن مرحوم ساخته بودند، مدفون شد[3]».

باستانی پاریزی در خصوص مرگ وکیل‌الملک به حکایتی قابل توجه اشاره نموده است، بدین مضمون: «یک روایت عجیب در باره‌ی مرگ وکیل‌الملک هست، و آن این که گفته‌اند: میان وکیل‌الملک و یکی از حکام خراسان توطئه‌ای علیه مقام سلطنت وجود

---

۱ ـ قاسمی، ابوالفضل: الیگارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران، ج ۲ (خاندان اسفندیاری)، ص ۲۷.

۲ ـ محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، ص ۷۱۷.

۳ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱٦٦.

داشت. نامه‌هایی را که بین این دو ردّ و بدل می‌شد، زیر نعل قاطری پنهان می‌کردند و همراه کاروان‌ها می‌فرستادند که کسی متوجّه نشود. وقتی در بین راه قائنات، کاروان دچار دزدان می‌شود و همه اموال و چارپا به غارت می‌رود و قاطرها سهم یکی از خوانین محلّی می‌شود، مدت‌ها بعد که نعل قاطرها نزدیک بود بیفتد، نعلبند متوجه کاغذی زیر نعل می‌شود. نامه را می‌خواند و بر توطئه آگاه می‌شود. شخصاً به طهران می‌رود و نامه را تسلیم ناصرالدین شاه می‌کند. شاه برای تنبیه حاکم خائن، عازم خراسان می‌شود، و حاکم با قهوه قجری جان می‌سپارد و وکیل‌الملک هم به وضع مرموزی در کرمان می‌میرد ... معروف است، شب قاصدی از راه به کرمان رسید و مستقیماً نزد وکیل‌الملک رفت و گفت: برای این که با احترام به خاک بروی این قهوه را بنوش! سپس بازگشت و وکیل درگذشت[١]».

به هر تقدیر، وکیل‌الملک به مدت نه سال (١٢٧٧ تا ١٢٨٤ ق/ ١٨٦٠ تا ١٨٦٨ م.) با اقتدار تمام بر کرمان حکومت نمود و پس از مرگش، حکومت کرمان به عهده‌ی «حاجی حسین‌خان شهاب‌الملک» (١٢٨٤ ـ ١٢٨٦ ق/ ١٨٦٧ ـ ١٨٦٩ م.) قرار گرفت.

اما وی نتوانست مانند حاکم قبل از خود در این امر خطیر موفق گردد. چرا که وکیل‌الملک تمامی اقدامات عمرانی خود را با نپرداختن مالیات به خزانه سلطنتی انجام داده بود و همچنین تمام دارایی و املاک خود را به فرزندش مرتضی قلی‌خان واگذار کرده بود[٢]، لذا هر چند اقدامات وکیل‌الملک اول سبب ترقی و آبادانی کرمان گردید، اما پرداخت این بدهی‌های مالی همراه با قحطی و خشکسالی دراز مدت، منجر به شورش اول کارگران شال‌باف در کرمان گردید.

از طرف دیگر، هر چه حاج شهاب‌الملک با افزایش دادن مالیات و جرایم درصدد برآمد تا بتواند به نوعی با پرداخت مالیات‌ها و بدهی‌های دوران وکیل‌الملک، حکومت

---

١ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، حاشیه باستانی پاریزی، ص ١٦٤.

٢ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ١٢٤.

خود را تثبیت نماید، اما مرتضی‌قلی‌خان ـ پسر محمداسماعیل‌خان ـ تمام اعمال و اقدام‌های شهاب‌الملک را به تهران گزارش داده و با تعهد پرداخت مالیات کرمان، عهده‌دار حکومت این ایالت شد.

عدم کفایت شهاب‌الملک باعث شد تا مرتضی‌قلی‌خان به اعتبار اقدامات و اعتبار پدر به حکومت کرمان نایل آید. او پس از دست‌یابی بر قدرت بر میزان مالیات‌ها افزوده و تجارت پشم، شال، عبا، پارچه‌های پشمی، پنبه، جوز، لوز، زیره را در انحصار خود درآورد، و از این طریق توانست هم مالیات سالیانه را به خزانه‌ی شاهی بفرستد و هم به رشد و شکوفایی اقتصاد کرمان کمک کند[۱]. در اواخر حکومت ۹ ساله‌ی وکیل‌الملک ثانی، بروز پاره‌ای از مشکلات باعث گردید که وی از حکومت کرمان خلع گردد، و این سرآغاز اولین شورش برای کمبود نان بود که در ادامه‌ی آن درگیری فرقه‌ای و نهایتاً شورش کارگران شال‌باف کرمان گردید.

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: درخت جواهر، ص ۳٦۰.

اوضاع اجتماعی کرمان

بی شک اوضاع اجتماعی هر منطقه و ناحیه متأثر از مسایل اقتصادی و سیاسی است. این مهم در رابطه با ایالت کرمان نیز کاملاً صادق بوده و با نگاهی اجمالی به تاریخ کرمان در این دوره، می‌توان اوضاع اجتماعی منطقه را به چند مرحله تقسیم نمود.

در ابتدای شکل گیری حکومت قاجاریه، با توجه به فتح کرمان به دست خان قجر و آن همه قتل و غارت، اوضاع اجتماعی نیز چون اوضاع اقتصادی و سیاسی قابل تصور است؛ منطقه‌ای که ـ به دلیل حمایت و پناه دادن به لطفعلی‌خان زند ـ مورد خشم سر سلسله‌ی خاندان حکومتگر واقع گردیده، بی‌تردید از شکوفایی، رونق و ثبات چندانی برخوردار نبوده است.

اما پس از به سلطنت رسیدن فتحعلی شاه قاجار، به همان اندازه که اوضاع سیاسی و اقتصادی کرمان دارای ثبات بیشتری گردید، این مهم در اوضاع اجتماعی نیز مشهود گشت. دلایل این ثبات و پیشرفت را می‌توان در تغییر نگرش حکومت مرکزی در مورد این ولایت دنبال نمود. دلایل این تغییر نگرش را می‌توان فهرست‌وار در این موارد یافت: «ازدواج شاه با یکی از اهالی کرمان[1]»، ترس حکومت مرکزی از «انتزاع کرمان و بلوچستان از ایران»، «سپردن حکومت کرمان به ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» و «بر آمدن حکامی چون محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک و مرتضی‌قلی‌خان».

ـ ادیان و فرق مذهبی

اما در باب جزئیات اوضاع اجتماعی این دوره بایستی ابتدا از وضعیت ادیان، مذاهب و طرق مذهبی یاد نمود. به رغم آن که در این دوره ایالت کرمان از تنوع ادیان و طرق مذهبی زیادی برخوردار بود، تا جایی که «ژنرال سایکس» از ۹ گروه مذهبی و فکری در

۱ـ سنبل باجی، از اهالی رابر (دختر عسکر کفش‌دوز) که زن سوگلی فتحعلی شاه بود و شاهزاده شعاع‌السلطنه از پسران و فخرالدوله و والیه و ناجی بیگم از دختران، از بطن این زن هستند. سپهر، میرزا تقی خان: ناسخ‌التواریخ، ص ۲۹۱.

جامعه‌ی کرمان یاد نموده است[۱]. اما به غیر از دو درگیری (شیخی ـ بالاسری) که آن هم ریشه در مسایل سیاسی و تضاد منافع اقتصادی دو خاندان در کرمان داشت، تنوع این همه ادیان و فرق باعث ایجاد مشکلی در جامعه کرمان در آن دوره نگردید.

زرتشتیان ـ پس از شیعیان که اکثریت جامعه‌ی کرمان را تشکیل می‌دادند، زرتشتیان نظر به پیشینه و تعداد جمعیت، قابل توجه بودند. آنان که در ادوار گذشته گه‌گاه مورد خشم مسلمانان قرار می‌گرفتند، از جمله در دوره صفویه نزدیک بود تا در پی واقعه‌ای همگی قتل عام شوند[۲] و حتی در این دوره از شهر کرمان اخراج شدند و پشت دروازه شهر سکنی گزینند. «در زمان شاه سلیمان صفوی، علماء کرمان گفتند: مجوسیه‌ی ساکن بلده، باید خارج شهر منزل نمایند، تا با مسلمانان محشور نباشند. آن‌ها را در خارج بلده، سمت شمال، جنب همین دروازه[۳] سکنی دادند، و خانه‌ها و آتشکده ساختند، و مدتی زیست کردند، کره‌ی اول که محمود قلزائی اوغان [محمود افغان] از قندهار به کرمان آمد، اول نتوانست شهر را تسخیر و تصرف نماید، مجوسیه را غارتید، آن بیچارگان لابد به شهر منزل گرفتند[٤]».

---

۱ ـ «شیعه ۳۷۰۰۰ نفر ـ سنی ۷۰ نفر ـ بهایی ۳۰۰۰ نفر ـ ازلی ٦۰ نفر ـ شیخی ٦۰۰۰ نفر ـ صوفی ۱۲۰۰ نفر ـ یهودی ۷۰ نفر ـ زرتشتی ۱۷۰۰ نفر ـ هندو ۲۰ نفر ـ جمع ٤۹۱۲۰ نفر». سایکس، سر پرسی: ده هزار مایل در ایران، ص ۲۲۹.

۲ ـ جریان از این قرار بود، عده‌ای از زرتشتیان در یکی از ساختمان‌های شهر به کار مشغول بودند و چون سرکارگر آنان را شکنجه و آزار می‌نمود، در اثر کشمکش، سرکارگر کشته شد. مسلمانان درین باب فتوی خواستند، مُفتی شهر گفت: دست تا آرنج در شیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند، به تعداد ارزنی که بر دست چسبیده، از زرتشتیان بکشند تا خون‌بهای مُسلِم باشد. و گویا قرار بود در روزی که زرتشتیان برای زیارت به بابوکمال می‌روند، این کار صورت بگیرد، و در نهایت با اطلاع شاه عباس از این جریان، این کار صورت نگرفت و زرتشتیان کرمان در همین مکان، هر ساله خیراتی به نام خیرات شاه عباسی می‌دهند. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: گنجعلی خان، ص ۲٤۱ و ۲٤۲.

۳ ـ منظور دروازه‌ای که مشهور به دروازه گبری شد.

٤ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۰۵.

زرتشتیان در ابتدای دوره قاجاریه در محله‌های خیابان و چهارسوق کهنه، قطب‌آباد و حدود دروازه‌ی گبری سکنی داشتند[۱]. در زمان حمله‌ی آقا محمدخان، تعداد زیادی از آنان به دلیل محبوبیت «ملا گشتاسب» زرتشتی از تیغ خان قجر جان سالم بدر بردند[۲].

در دوره قاجاریه آنان در برخی مواقع در برخورد با دیگر گروه‌ها به ویژه مسلمانان دچار مشکل می‌گردیدند و به قول «خانیکوف» در برخی موارد تحت آزار و اذیت قرار می‌گرفتند تا اسلام بیاورند[۳]. یا حتی در برخی مقاطع این دوره، نظر به اعتقاد مسلمین مبنی بر ناپاکی غیر مؤمنین، محدودیت‌های زیادی بر آنان تحمیل می‌شد؛ حق سوار شدن اسب در کوچه‌های شهر را نداشتند و اگر سوار بر الاغ مسلمانی را می‌دیدند، بایستی پیاده شده و کُرنش می‌کردند، خانه‌ها و آتشکده‌های آنان نبایستی بلندتر و مرتفع‌تر از مساجد ایجاد می‌شد، مجبور بودند خرقه خردلی رنگی بر تن کنند و نبایستی عینک بر چشم می‌زدند و یا جوراب به پا کرده و چتری برمی‌داشتند و اجازه نداشتند در

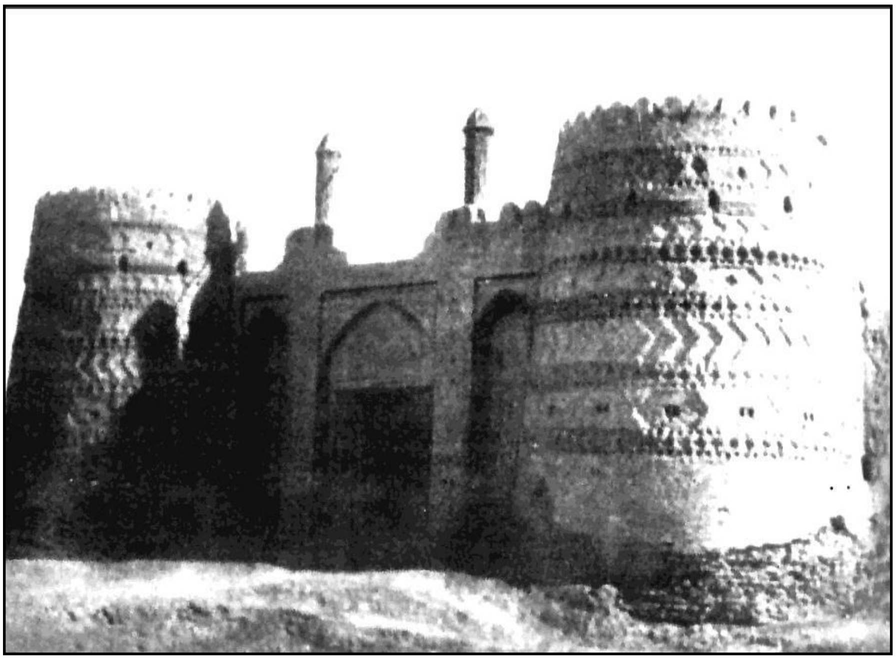
---

۱ ـ منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ٨٤ و ٩٥.

۲ ـ به گفته‌ی میرزا ابوالحسن خان کلانتر؛ در هنگامی که شهر کرمان توسط آقا محمد خان در محاصره بود، لطفعلی خان زند یکی از زرتشتیان به نام ملا گشتاسب (که به علم رمل و اسطرلاب ماهر بود) را طلبید. «مجلس را خلوت کرده گفت: بگو ببینم این بخت برگشته از جان گذشته (آقا محمد خان) که طالعش بر فال افتاده و روی به حضیض و هبوط نهاده، آیا سر در سر این کار خواهد کرد یا فرار بر قرار اختیار کرده، جان از مهلکه بیرون خواهد آورد؟ [ملاگشتاسب] اسطرلاب را تدارک کرده ارتفاع گرفت و نگاهی بر نظرات کواکب و بیوت سعد و نحس در تقویم نمود. دقیقه‌ای متحیر و متفکر و خاموش و مدهوش بود. لطفعلی‌خان گفت: هر چه دیده‌ای راست بگو و طریق دروغ گویی و زمانه‌سازی را مپو. گفت: اگر راست بگویم آیا در مهد امانم یا در قید شکنجه و مقطوع‌اللسان؟». ابوالحسن‌خان، کلانتر، تذکره‌ی علما، شعرا، روحانیون و منجمین کرمان، (در حال انتشار)، ۱۰۸. بنا به گفته‌ی این منبع، ملاگشتاسب خبر از فتح کرمان به دست آقا محمد خان قاجار داد و لطفعلی خان، ملاگشتاسب را در ته یکی از اتاق‌ها حبس نمود و دستور داد در را با خشت و گل مسدود کنند و تنها روزنی جهت دادن غذا باز گذاشتند، و پس از فتح کرمان، این شخص نزد آقا محمد خان خیلی مقرب گردید و در جریان حمله نیز خانه‌ی او، یکی از مکان‌های امن معرفی شد و از این بابت، زرتشتیان در جریان حمله‌ی آقا محمد خان کم‌ترین صدمه را دیدند. همان منبع، ص ۱۰۹.

۳ ـ خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ: سفرنامه‌ی خانیکوف، ص ۲۰۸.

روزهای بارانی قدم به کوچه و خیابان بگذارند، مقید بودند که فقط به بعضی از مشاغل دست یازند[1].



عکس دروازه گبری

یهودیان ـ طبق آمار سایکس، تعداد آنان ۵۰ نفر و در محله‌ی دولت‌خانه[2] ساکن و بنا به گفته‌ی عیسوی، با پول زورکی که به مقامات محلی می‌پرداختند توانسته بودند در درون برج و باروی کنار حصار ارک تا حدی امنیت برای خود کسب نمایند[3].

آنان در این دوره به فروش شال اشتغال داشته[1] و در درگیری دوم کارگران شال‌بافان (۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵ م.)، حمله به خانه‌های یهودیان جهت نابودی مشروبات الکی، اعتراض آنان را به دتبال داشت و ناخواسته پای آنان را به این جریان باز کرد[2].

---

۱ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۹۸.

۲ ـ حدود چهارراه کاظمی و میدان بسیج فعلی. هنوز کوچه‌هایی که یهودیان در آن‌ها سکنی داشته (و بعضاً دارند) در اصطلاح اهالی به کوچه‌ی «جهود» مشهور است.

۳ ـ همان، ص ۹۷.

اسماعیلیه ـ یکی از فرقه‌هایی که توانست در طی سالیان متمادی بر این ایالت تسلط یافته و حتی در بعضی ادوار قدرت سیاسی را در دست خویش گیرد، «اسماعیلیه» بود. سابقه‌ی اندیشه‌های اسماعیلی در حقیقت به قرن چهارم ق. و همان روزهایی برمی‌گردد که این گروه به تدوین اصول و قالب های خاص خود می‌پرداختند و حمیدالدین کرمانی به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این گروه دست به تألیف کتب و رسالاتی در تشریح و توضیح اندیشه‌های باطنی‌گرایانه زد. هر چند برخی پیشینه‌ی حضور آنان در کرمان را در قرن پنجم می‌دانند[۳]. اما امامان اسماعیلی از نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم ق. به کرمان (شهربابک) آمده و در آنجا با صوفیان نعمت‌اللهی در آمیخته شدند. در این زمان، با بهتر شدن وضع جریان پولی و مالی، چهل و دومین امام نزاری (حسن‌بن‌علی)، املاک وسیعی در شهربابک و کرمان خریداری و همچنین فعالانه به مداخله در امور کرمان پرداخت و رابط نزدیکی با حکمران آنجا (شاهرخ) به هم زد.

چهل و چهارمین امام اسماعیلی «ابوالحسن‌خان محلاتی» در کرمان از لحاظ سیاسی قدرت و اهمیت خاصی پیدا کرد، به گونه‌ای که کریم‌خان زند او را به حکومت این ایالت منصوب کرد. در دوران پر آشوبی که بنیان‌گذار سلسله‌ی قاجار، حکومت زندیه را در ایالات مختلف ایران به چالش خوانده بود، او نقش خطیری در سیاست محلی کرمان بازی کرد. ابوالحسن‌خان بیگلربیگی، با گرفتن مبلغ دو هزار تومان سالیانه از پیروان خود در هند[۴]، حتی پس از درگذشت خان زند، خودمختارانه در کرمان حکومت می‌کرد.

در روزگار او بود که سلسله‌ی صوفیان نعمت‌اللهی در ایران به دست شیخ معاصر آن یعنی رضاعلی شاه (وفات ۱۲۱٤ ق/ ۱۷۹۹م.) که ماند پیشینیان خود در «دکن» می‌زیست، از نو احیا شد. طریقه‌ی نعمت‌اللهی به سرعت در کرمان (که مقبره‌ی پایه‌گذار

---

۱ ـ هیزیش، بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ص ۳۹۸.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۵۰۰ ـ ٤۹٦.

۳ ـ دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۲٤.

٤ ـ همان، ص ۵۷۱.

آن طریقه یعنی شاه نعمت الله ولی ـ وفات ۸۳٤ ق/ ۱٤۳۱م. ـ هنوز در ماهان برجاست) اشاعه یافت. آمدن صوفیان برجسته‌ی نعمت‌اللهی به کرمان، رشته‌ی الفت قدیمی این طریقه‌ی صوفیانه را با امامان اسماعیلی از نو مستحکم ساخت[۱]. شاه خلیل الله سوم با یکی از منسوبان خویش به نام بی‌بی سرکاره (وفات ۱۲٦۷ق/ ۱۸۵۱ م.) ازدواج کرد و او برایش پسری (۱۲۱۹ق/ ۱۸۰٤ م.) به دنیا آورد که او را حسن علی شاه نام نهادند و پس از فوت پدرش جانشین او شد. پدر و برادر بی‌بی سرکاره یعنی محمّد صادق محلاتی (صدق‌علی‌شاه) و عزت علی شاه از صوفیان برجسته‌ی نعمت‌اللهی بودند و با زین‌العابدین شیروانی (وفات ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۷ م.) که نام صوفیانه‌ی مست علی شاه برخود نهاده بود، و قطب شاخه‌ی اصلی طریقه‌ی نعمت‌اللهی شد، روابط نزدیکی داشت. ارتباط و وابستگی صمیمانه میان خاندان امام اسماعیلی و شخصیت‌های برجسته‌ی طریقه‌ی نعمت اللهی؛ رحمت‌علی‌شاه (وفات۱۲۷۸ ق/۱۸٦۱ م.)، منورعلی‌شاه (وفات ۱۳۰۱ ق/۱۸۸٤ م.)، صفی علی شاه (وفات ۱۳۱٦ق/ ۱۸۹۸م.) و معصوم‌علی‌شاه (وفات ۱۳٤٤ق/ ۱۹۲۵م.) مؤلف کتاب صوفیانه «طرائق الحقایق» در سراسر این قرن همچنان ادامه یافت[۲].

هر چند در سال ۱۲۰٦ ق /۱۷۹۲ م. مقر امامت اسماعیلیه از کرمان به کهک[۳] منتقل شد[٤]، اما این پایانی بر اقتدار و نفوذ آنان در کرمان نبود؛ در پایان نیمه‌ی اول قرن سیزدهم هجری آنان در این منطقه پیروانی داشتند و زمانی که آقاخان محلاتی برای

---

۱ ـ دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، ص ۲٦۷

۲ ـ همان، ص ۲٦۷.

۳ ـ دهی از دهستان پشت گدار است که در بخش حومه‌ی شهرستان محلات واقع است و مقبره‌ی شاه خلیل جد آقا خان محلاتی در این ده است. فرهنگ دهخدا.

٤ ـ دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۷٤.

برقراری نظم و آرامش به این منطقه اعزام شد، در ایالت کرمان، دو قبیله‌ی عطاءاللهی و خراسانی که او را امام خویش می‌دانستند و به او کمک فراوان کردند[۱].

تصوف ـ کرمان از دیرباز، از مهم‌ترین پایگاه‌های تصوف، به ویژه سلسله نعمت‌اللهیه بود. در اواخر دوره زند، به فرمان معصوم‌علی‌شاه، نورعلی‌شاه و مشتاق‌علی‌شاه به کرمان رفتند و هم زمان با شکل‌گیری سلسله‌ی قاجاریه، طریقه‌ی نعمت‌اللهیه نیز در این شهر تجدید حیات یافت. هر چند با رشد و افزایش پیروان تصوف از یک سو و ارتباط و هم‌اندیشی این فرقه با فرقه‌های دیگر، مانند اسماعیلیه، از سوی دیگر زمینه‌های مشاجره و نزاع بین آنان با علمای متشرعه پدید آمد، تا جایی که «میرزا محمد تربتی»، یا همان مشتاق‌علی‌شاه به فتوای ملا عبدالله در حدود مسجد جامع کرمان، سنگسار شد (۱۲۰۶ ق/۱۷۹۲ م).

در خصوص قتل وی، در یکی از منابع که به این واقعه از نظر زمانی نزدیک‌تر است آمده است: «چنانچه مذکور است می‌گویند: آن قدوه اهل حال، رندی عالم سوز بوده‌اند که همه‌ی اموال و امتعه‌ی عالم در نظرش قدر کاهی نداشتی، روز و شب بلکه شب روز، جز ذکر سماءالله و فکر آلاء الله، مراکب حواس را از سیر جوانب دیگر بازداشتی.

القصه از اصفهان عازم زیارت بقعه‌ی متبرکه‌ی حضرت ولایت مرتبت شاه سید نعمت الله ولی گردیده، چندی معتکف آستان آن حضرت بودند. اعالی و اشراف کرمان را ذوق شرفیابی خدمت آن بحر شوق به سر افتاده، فیض یاب خدمتش گردیدند و به زاری و الحانش دعوت به کرمان کردند.

چون اجابت دعوت شیوه‌ی مردان خدا و رویه‌ی مردم باوفاست، آن منبع جود مسئلت دعوت اهل کرمان را اجابت نمود. بالاتفاق عزیمت کرمان فرمودند. مدتی ممتد در شهر کرمان توقف داشتند و روز به روز لوای دعوت خلق را به سوی خالق بر وجهی خاص می‌افراشتند و نفس گرم عیسی مانندش اغلب اهل هوش و فضل و کمال را نصیری خود ساخته، همه گردن انقیاد نهادند. بلکه عامّه‌ی خلق از آن بحر فیض

---

۱ ـ الگار، حامد: شورش آقا خان محلاتی و چند مقاله دیگر، ص۲۰ و ۲۱.

استفاده کرده، نصایح مشفقانه او را از جان دل می‌شنودند تا این که در بیست و هفتم شهر رمضان المبارک، سنه ۱۲۰۵[1] آن منبع فیض عظیم، به جهت عبادت خداوند کریم در مسجد جامع کرمان حضور به هم رسانیده، بعد از ادای فریضه، گاهی در تسبیح و تهلیل حضرت خداوند جلیل بود، و گاهی لب به نصایح همرهان خویش می‌گشود که ناگاه سائلی در مقابل آن بحر جود از پریشانی و استیصال خواهش چیزی نمود، و آن جواد او را حسب‌المیسور اعانتی فرمود که بقیهٔ‌العمرش مستغنی گردانید.

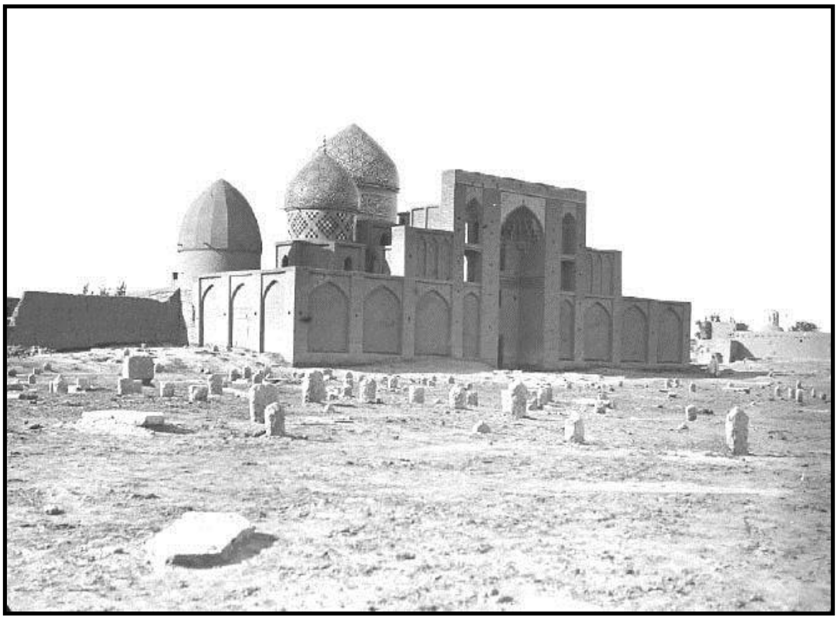
درین حال ملاعبدالله در فراز منبر به واعظه سرگرم می‌بود، که این عطا از آن درویش ملاحظه نمود، و چنان دانست که با وجود او کارش فاسد خواهد شد و بازارش کاسد. آتش حسد در کانون سینه‌اش چنان شعله افروخت، که بنیاد هستیش در هم سوخت. اندیشه‌ی روز قیام را ننمود، عام [عوام] کالانعام را به ریختن خون آن برگزیده ملک علام تحریص نمود[2]. ناگاه آن فرقه‌ی دغل، جیب و دامان و بغل را پر از سنگ نموده، به اذیت آن وحید فارغ از نام و ننگ ایستادند؛ و به اندک زمانی، آن قدوه‌ی اهل حال را مقتول ساختند. یکی از مخلصین او که به «جعفرعلی» موسوم بود، چنانچه رسم فدائیان باشد، خود را بر روی نعش او افکنده، سر او را به دامن گرفت. آن قوم اشرار بلافاصله او را نیز به یارش ملحق ساختند.

---

۱ ـ باستانی پاریزی در حواشی کتاب فرماندهان کرمان (ص ٦٤) آورده: «همه تواریخ قتل مشتاق را در بیست و یکم رمضان ۱۲۰٦/ ١٤ مه ۱۷۹۲ م. نوشته‌اند (طرائق الحقایق، روضهٔ‌الصفا، منتظم ناصری) ولی در تاریخ وزیری، ۲۱ رمضان ۱۲۰۵ ذکر شده (ص ٥٥٦) که اشتباه است».با این حال مؤلف این مجموعه (محمدامین منشی کرمانی) با آن که به حادثه‌ی قتل مشتاق ـ قریب سی سال ـ نزدیک‌تر از احمدعلی‌خان وزیری است، این واقعه را در سال ۱۲۰۵ ذکر نموده، با این تفاوت که روز آن را «بیست و هفتم رمضان» نوشته است؛ شاید احمد علی‌خان وزیری به این مجموعه دسترسی داشته است.

۲ ـ شیخ یحیی احمدی معتقد است، در قتل مشتاق، ملاعبدالله نقشی نداشته «... حال آن که ملاابوالفضل، بی‌خبر والد خود (ملاعبدالله)، مرتکب این عمل شده». فرماندهان کرمان، ص ٥٤ ـ ٥٥. اما باستانی پاریزی در پاورقی همین عبارت آورده است: «... به هر حال مردم کرمان، بر طبق روایات سنتی، گناه را از ملاعبدالله می‌دانند و ملاابوالفضل لابد به اتکاء پدر خود مرتکب این امر شده و: تا نباشد چیزکی ـ مردم نگویند چیزها».

از قراری که مذکور است و اغلب را اعتقاد آن است که بعد از این قضیه به اندک زمانی، قهرمان مملکت ایران و خاقان کشورستان جنت مکان، «آقا محمد خان»، مختار صفت بر آن گروه عاری از مروت دست یافته، دود از دودمان آن‌ها برآورد[1].



مقبره مشتاق‌علی‌شاه، سه گنبد (مشتاقیه) در دوره‌ی قاجاریه

---

۱ ـ اشاره به آن روایتی هست که گفته‌اند: «هنگامی که مشتاق را در میدان عمومی نگاه داشته و دستور سنگسار کردن دادند، مشتاق رو به جمعیت نموده گفت: مردم کرمان من از چشمان شما می‌ترسم و وحشت دارم، چشمان مرا ببندید. این جمله را عده‌ای حمل بر کرامت او نمودند، چه سه سال پس از این واقعه، یعنی در سال ۱۲۰۹ (ق/ ۱۷۹٤ م.) بود که نیروی جرار آقا محمدخان قاجار متوجه کرمان شد و پس از دستگیری لطفعلی‌خان دستور داد ۲۰ هزار جفت چشم از مردم کرمان به در آوردند (به قولی ۷/۵ من) و پس از این سال، کرمان تبدیل به شهر کوران شد ... از عجایب این که آقا محمد خان هم کرمانیان را مستحق مجازات می‌دانسته است، توجه کنید مؤلف روضةالصفا چه می‌گوید: آقامحمدخان در صدمات گیتی ممتحن بود ... در قتل عام کرمانیان به اعتمادالدوله حاجی‌ابراهیم‌خان فرموده بود که مکرر با حق تعالی مناجات و عرض حاجت کرده‌ام که اگر کرمانیان را استحقاقی نیست مرا بر آن شهر ظفرمده والا به قتل عام خواهم پرداخت، همانا گناهی کرده‌اند که مرا در قتل آنان زحمتی در دل نیست؛ والا قسی القلب نیستم». باستانی پاریزی، راهنمای آثار تاریخی کرمان، ص ۷۲.

به هر تقدیر، قتل مشتاق‌علی شاه منجر نه تنها باعث تعطیلی بازار تصوف در کرمان نشد، بلکه یکی از کانون‌های مهم نعمت اللهیه شد و در جوار قبر شاه نعمت‌الله ولی در ماهان، قبر مشتاق علی شاه و کوثرعلی‌شاه در شهر کرمان نیز پایگاهی دیگر برای پیروان آن فرقه شد.

در بین پادشاهان قاجار، بی‌تردید محمدشاه قاجار، به علت نفوذ صدراعظمش «حاج میرزا آقاسی» که روحیه‌ای عارفانه و درویش مسلک داشت، با صوفیه تعامل بیشتری داشت، همچنین او املاکی بر آستان شاه نعمت الله ولی وقف نمود، بدین مضمون:

«شرح فرمان، قضا جریان، مهرلمعان مبارک پادشاه جم جاه، خلد آرامگاه، محمد شاه انارالله برهانهم، آن که چون ولی دیوان ابداع، به آن سالک الولابه لله، الحق، ذات همایون ما را به ولای اولیای حق مجبول داشته و از سنوع نعمای الهیه و ان نعد و انعمته الله لا تحصوها، خاطر خطیر ما در فطرت اولی یاد است. خیرات و اساعت مبرات مفطور آمده، شاکراً الا نعمه احتباه، برذمت همت ملوکانه لازم داشته‌ایم که در تعمیر بقاع خیر و تکثیر احسان اهتمام منیع فرمائیم، من جمله سه دانگ فرمتین ماهان که عبارت از سی پنج خروار بذر افشان و از خالصه دیوان است، مقرر داشتیم که تماماً صرف بقعه‌ی متبرکه و مزار فیض آثار مرحوم مبرور سید شاه نعمت الله شود و تولیت با عالی جاه عزت و سعادت پناه و ارادت و صداقت گاه، محمدعلی خان بوده و نظارت این عمل خیر را به عالی شان صداقت و ارادت ارکان، آقای مهدی موکول فرمودیم که هرساله ثلث منافع مزرعه مزبوره را برای حق التولیت و النظارت برداشته و دو ثلث (حق التولیه: ۲ ثلث- حق النظاره و حق سرکاران بالمناصفه: ثلث) دیگر را به تعمیر بقعه مزبوره و اخراجات غربا و مساکین و فقرا و متردوین نمایند و حسن اهتمام در این باب مرعی داشته، مشارالیها در مرمت بقعه‌ی متبرکه تضیق و قصور نگذارند ومتردوین و غربا را مرفه و آسوده حال دارند. و محض ادامت مبرات و خیرات مقرر داشتیم که این عارفه سنیه عهداً بعد عهد و نسلاً بعد نسل جاری بوده، از دودمان سلطنت عظمی نسلاً بعد

نسل، در اجرای این خیر بی بدیل سعی جمیل شود و تا انقطاع رشته‌ی زمان، رشته‌ی این خیر و احسان انقطاع نیابد. فمن بدله بعد ماسمعه فانّما اثمه علی الذین یبدلونه[۱]».

از بین حکام کرمان در این دوره نیز، همان گونه که در سطور قبل اشاره شد، محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک با صوفیه کرمان ارتباط حسنه‌ای داشت، هر چند علت این نزدیکی را برخی در مقابله‌ی وی با فرقه شیخیه دانسته‌اند. به هر تقدیر در دوره حکومت وی، آستانه‌ی شاه نعمت الله ولی تعمیر و در دوران حکومت مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی صحن جدیدی نیز بر آن افزوده گردید[۲].

هندو ـ گروهی از بازرگانان هندی بودند که از اواخر قرن سیزدهم هجری به کرمان آمده و در این شهر به تجارت (شکر، چای، دارچین، فلفل و ...[۳]) می‌پرداختند و اقلیتی کوچک در جامعه‌ی کرمان در دوره قاجاریه را به وجود آورده بودند. محل استقرار و تجارت آن‌ها در کاروان‌سرای «سید جواد[٤]» بود که بدین مناسبت این محل بعدها به کاروان‌سرای هندوها مشهور گردید[٥].

این تجّار هندی مورد حمایت کنسولگری انگلیس در کرمان بودند و حتی کاروان‌سرای مورد استفاده آنان نیز از سوی کنسولگری اجاره و در اختیار آنان قرار گرفته بود و بازاریابی کالاهای آنان در ایران نیز توسط انگلیسی‌ها صورت می‌گرفت.

---

۱ ـ منشی کرمانی، محمدامین: جغرافیای کرمان در عهد ناصری، ص ۱۲٤.

۲ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان ، ص ۱۰٥.

۳ ـ آنان این اجناس را به کرمان وارد می‌نمودند و در اختیار کسبه کرمان گذارده و بهای آن را به اقساط دریافت می‌کردند. دانشور، محمد: محله‌های قدیمی شهر کرمان، ص ۲٦٦.

٤ ـ منظور آیت الله حاج سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان، بنیان‌گذار خاندان جوادی کرمان است که به دعوت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله به کرمان آمد و سال‌ها ضمن تدریس در مدرسه‌ی معصومیه کرمان، سمت امام جمعه کرمان را نیز عهده‌دار بود. پس از وی دو پسرش (میزا جلال‌الدین و میرزا حسین) و نوه‌اش (میرزا محمدعلی امام جمعه) به این سمت منصوب شدند. نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ۹٥ و ۹٦.

٥ـ این کاروان‌سرا دارای دو طبقه و در بازار کرمان (در محله‌ی میدان قلعه) واقع است.



تعدادی از تجار زرتشتی کرمان در دوره قاجاریه



تعدادی از تجار هندو ساکن کرمان در دوره قاجاریه

شیخیه ـ تاریخ ایالت کرمان در عصر قاجاریه، پیوندی ناگسستنی با طرح اندیشه‌های «شیخیه» توسط حاج محمد کریم خان (۱۲۲۵ـ ۱۲۸۸ ق/ ۱۸۱۰ ـ ۱۸۷۱ م.) و پیامدهای ناشی از آن دارد. چرا که طرح اندیشه‌های «شیخ احمد احسایی» و تفاسیر «سید کاظم رشتی»، از سوی این خان‌زاد قاجاری در کرمان در شرایطی صورت گرفت که این شهر پس از قتل‌عام فجیع آقامحمدخانی در سال ۱۲۰۹ق/ ۱۷۹٤ م. به شکاف طبقاتی عمیقی دچار گشته‌بود. شکافی که در یک سوی آن خان‌زادگان قاجاری قرارداشتند و لذا چه از منظر سیاسی و چه اقتصادی قدرت ایالت کرمان را در دست گرفته و ثروتمندان و متنفذین شهر را تشکیل می‌دادند؛ و در سوی دیگر رعیتی فلاکت‌زده که پس از آن که مال و املاک خویش را در آن قتل‌عام از دست داده‌بودند؛ اکنون به ناچار می‌بایست سر به اطاعت خان‌زادگانی خودکامه از خویشاوندان همان شاه قاجاری می‌سپردند.

در چنین شرایطی محمدکریم‌خان، که خود نیز از منتسبان خاندان قاجاری بوده و در نتیجه در جرگه متنفذین شهر قرار می‌گرفت، با ارائه تفسیری خاص از کنار هم نهادن شماری از احادیث شیعه، به اثبات اصلی با نام «رکن رابع» پرداخت که براساس آن تنها جانشین به حق امام دوازدهم در عصر غیبت، انسان‌هایی بودند که ارتباطی مستقیم با امام معصوم داشتند و وی از آنان با عناوینی همچون «نقباء» و «علمای کامل» یاد می‌کرد. ادعایی در راستای دعاوی شیخ احمد احسایی؛ که سنگ جدایی شیخیه‌ی کرمان را با دیگر فرق شیخیه و همچنین گروه متشرعه یعنی همان اصولیون معتقد به نهاد اجتهاد و مجتهد را گذارد؛ و بدین طریق توانست علاوه بر قدرت سیاسی و اقتصادی، این بار قدرت مذهبی را نیز در خاندان خویش متمرکز نموده و این خاندان را به صورت تنها قدرت موجود در ایالت کرمان مطرح نماید.

بهائیت ـ در خصوص آیین «بهایی» در کرمانِ دوره قاجاریه، در منابع صحبت از حضور قاصد «سید علی محمد باب» در کرمان جهت دعوت سه نفر از علمای این سامان شده

است؛ آیت الله حاج آقا احمد[1] در جواب عنوان نمود: ما در کرمان ولایت تامه نداریم، بهتر است اول با علمای نجف صحبت کنید، ما تابع آنان هستیم.

آخوند ملا جعفر ته باغ لـله‌ای[2]، سکوت پیشه نمود و به نامه پاسخی نداد، بعدها همین موضوع باعث وارد شدن اتهاماتی به وی بود. اما از این میان، حاج محمدکریم‌خان به شدت با این نامه برخورد نمود و حتی جوابیه‌ی بر رد باب نوشت و همین ردیه‌نویسی‌های وی، خشم سید علی محمد باب را در پی داشت وی نیز در کتاب خود، بیان، شیخیه را دشمن بابیه معرفی کرد.

اما وی در سال ۱۲٦۱ ق. دو تن از مریدان خود یعنی ملا صادق خراسانی معروف به مقدس و ملا محمد علی بار فروش ملقب به قدوس را به سوی کرمان فرستاد. آنان به مدت سه ماه در این شهر اقامت کردند[3]. در این دوره از دیگر مبلغین بهایی که توانست چندی در منطقه حضور یابد و عده‌ای را به بهاییت دعوت نماید، شخصی به نام «فانی» است که در فاصله سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹٤ ق از اصفهان به کرمان آمد و پس از درگیری‌های زیاد به ویژه با رهبران شیخیه، از کرمان فرار می‌نماید[4].

---

۱ ـ جد خاندان احمدی و از علمای بزرگ متشرعه این دوره که پسرش آیت الله حاج ابوجعفر در جریان اولین درگیری مابین شیخیه و متشرعه، رهبری متشرعه را عهده‌دار بود و نوه‌اش آیت الله حاج میرزا محمدرضا کرمانی در دومین درگیری فرقه‌ای، رهبر متشرعه بود.

۲ ـ وی جد خاندان روحی کرمان، فرزند استاد محمد صادق شال‌باف است که در مسجد نزدیک به خانه خود، موسوم به مسجد ته باغ لـله (الله وردی) به تدریس و امامت می‌پرداخت. وی در ابتدا با حاج محمد کریم‌خان رابطه حسنه‌ای داشت، به دلایلی از وی دوری جست و حتی خانه نشین گردید... اتهامی که به آخوند ملا محمد جعفر زده شده بود، این بود که در جواب نامه باب سکوت اختیار کرده و حتی با قاصد وی، ملاقاتی داشته است، اما بی تردید، اختلاف با حاج محمد کریم خان، در منزوی کردن وی بی تأثیر نبوده است. شیخ احمد روحی، از فرزندان وی است. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد، ص ۱۲٦ ـ ۱۱۹.

۳ ـ بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ٤۷۱، ۱۷۲، ۱۷۱.

٤ ـ اصفهانی، میرزا حیدرعلی: بهجت‌الصدور، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

خاندان‌ها و طوایف کرمان

از مهم‌ترین خاندان‌هایی که در این دوره در کرمان زندگی می‌کردند و در تحولات و وقایع این دوران نقش داشته‌اند، می‌توان به این خاندان‌ها اشاره نمود:

ـ خاندان شیخ‌الاسلامی؛ پیشینه‌ی این خاندان به قبل از سلطنت قاجاریه بر می‌گردد و در این دوره همگی به شیخیه متمایل شده و شیخی مسلگ گردیدند[1].

ـ خاندان ابراهیمی؛ با حضور ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در کرمان ـ به عنوان حاکم ـ این خاندان شکل گرفت و با ازدواج آنان با دیگر کرمانیان، گسترش یافت و سال‌ها در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این ولایت نقشی مهم ایفا نمودند. چون شیخیه کرمان از دل همین خاندان شکل گرفته بود، آنان نیز همگی شیخی مسلک بودند.

ـ خاندان وکیلی ـ اسفندیاری؛ این خاندان نیز با حضور محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک شکل گرفت و روز به روز گسترده‌تر گردید. افراد این خاندان که نزدیک به بیست سال بر این شهر حکم راندند و بستگان آنان که برخی از مناصب حکومتی را در کرمان عهده‌دار بودند. کشمکش‌های بین دو خاندان ابراهیمی و وکیلی با یکدیگر بر سر کسب مناصب دولتی و منابع اقتصادی، پایه‌گذار تأثیر عمده‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی کرمان در سال ١٣٢٣ ق/ ١٩٠٥ م. بود.

از دیگر خاندان‌هایی که در تحولات سیاسی و اجتماعی کرمان، به ویژه در جریان دو شورش کارگران شال‌باف در این دوره نقش داشتند، بایستی از میرزا حسین‌خان راینی[2]، کلانتری، و میرزا خلیل نام برد.

---

١ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ١٣٦.

٢ ـ آنان از سادات جیرفت بودند که به سبب توطن در راینِ به راینی معروف گردیدند؛ در پی پیوند خانوادگی میان این خاندان با خاندان محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک اول، خاندان وکیلی میرحسینی به وجود آمد. به همین دلیل خاندانِ وکیلی جماعتی از ساداتِ میرزا حسین خانی را در حوادثِ سال ١٣٢٣ ق. با خود همراه کردند و بر فتنه و آشوبِ شیخی و بالاسری دامن زدند.

ایل‌های متعددی که در این دوره در منطقه کرمان سکونت داشتند، از جمله: ایل افشار[1]، ایل عطاءاللهی[2]، ایل بچاقچی[3]، طایفه‌ی لک، طایفه تکلو و ...

قشربندی اجتماعی کرمان در دوره قاجاریه:

با در نظر گرفتن شاخص‌هایی چون قرابت به کانون سیاسی و قدرت نظامی، اعتبار اعتقادی و مذهبی، برخورداری از رفاه اجتماعی و اقتصادی و .. اهالی ایالت کرمان در دوره قاجاریه را می‌توان در سه دسته و گروه عمده تقسیم نمود:

طبقه بالا؛ که علاوه بر خانواده و مقربین نزدیک حاکم، امرا و فرماندهان نظامی، علما و روحانیون دینی، صاحب منصبان اداری، تعدادی از متنفذین و متمولین همچون تجار بزرگ، عمال حکومت (قضات، صدرالعلماء، ملا باشی، شیخ الاسلام، کلانتر، کدخدا، مستوفی، منشی، داروغه، ضابط، فراش و بیگلربیگی و ...)، اطباء، منجمین و شعرا را شامل می‌شود[4].

---

١ ـ « تُرک زبانند، قشلاقشان بلوک ارزویه و ییلاق آن‌ها بلوک اقطاع، به شجاعت سواره و پیاده‌ی این قبیله در کرمان نیست. تقریباً هزار خانوار می‌باشند و سیصد سوار خوب و هفتصد تفنگچی پُردل دارند، جنگ با چماق و شمشیر را بهتر از ایلات فارسی می‌نمایند. هر قبیله رئیسی دارد و آن را سلطان گویند. عدد نفوس ایل افشار ٩٣٠٠ نفر، مزارع این طایفه بیشتر در اقطاع است ... و این طایفه در قطع طریق و بی‌حسابی ید طولائی دارند» وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ٢٥٣.

٢ ـ «در سیرجان و شهربابک مزارع و مواشی دارند و مرید و معتقد سادات اسمعیلی هستند ... عطاءاللهی ١٥٠ خانوار هستند که در حدود شهربابک و ده‌شتران توطن دارند و در حول و حوش پاریز نیز هستند» همان، ص ٢٦٥ و ٣١٧.

٣ -«ترک زبانند، اما ترکی که بیشتر آن پارسی است. اغلب این طایفه در دهات بلورد و حول و حوش آن متوطن‌اند ... بچاقچی ٢٠٠ خانوار هستند» همان، ص ٢٧٤.

٤ ـ بر این مدعا می‌توان به لیستی که نویسنده‌ی مجموعه «جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری» از بزرگان هر محله‌ی کرمان در دوره قاجاریه آورده، نظری انداخت تا مشخص گردد که وی در لیست بزرگان چه کسانی را لحاظ نموده است و یا می‌توان به فهرستی که احمد علی‌خان وزیری در جغرافیای کرمان آورده، رجوع نمود.

طبقه متوسط؛ شامل کسانی بود که خارج از سیستم حکومتی و اداری بودند و حیطه‌ی کاری آن آزاد بود و به فعالیت‌های اقتصادی می‌پرداختند، همچون: صاحبان کارگاه‌های کارخانه‌های شال‌بافی، عبا بافی، نمدبافی، قالی‌بافی، چیلانگری، قنادان، بازاری‌ها، اصناف، دهقانان، پیشه‌وران و ... که نسبت به گروه اشراف و اعیان از شأن و منزلت اجتماعی کم‌ترو به همین نسبت نیز از رفاه اقتصادی پایین‌تری برخوردار بودند.

محمد امین منشی در آماری قابل توجه، تعداد اصناف ساکن بلـده‌ی کرمـان در دوره قاجاری (١٢٦٧ ق/ ١٨٥٠ م.) را این گونه آورده است:

«جماعت بزاز: ٢٧ درب ـ بقال: ٢٥ درب ـ پینه دوز: ٢٦ درب ـ تنباکو فروش: ٢٤ درب ـ چیلانگر[١] :٢ درب ـ چیت ساز[٢] : ٥ درب ـ حلوایی: ٢٢ درب ـ حداد[٣] : ٩ باب خباز: ٣٦ درب ـ علاف[٤] : ٢٨ باب ـ خرده فروش: ٦ درب ـ خیاط، سوای آن‌ها که در خانه‌ها هستند: ١٢ درب ـ زرگر و دوات ساز[٥] : ٢٨ درب ـ سکاک[٦] : ١٦ درب ـ سری فروش: ٥ درب ـ صراف: ٥ درب ـ صباغ[٧] : ٥٢ درب ـ صفار[٨] :٢٤ درب طباخ: ١٩ درب ـ علاقه‌بند[٩] : ١٢ درب ـ عصار[١٠] : ١٣ درب ـ عطار : ١٢ درب ـ قصاب: ٢٨ باب

١ـ کسی که ابزار آهنین کوچک سازد. فرهنگ دهخدا.

٢ ـ آن که چیت‌ها را رنگ کند. همان.

٣ ـ حداد، حدید: آهنگر. همان.

٤ ـ علف فروش، کسی که جو و گندم و کاه و هیزم و یونجه و علف می‌فروشد. همان.

٥ ـ سماور ساز.

٦ ـ کسی که بر درم و دینار سکه زند، آهنگر. همان.

٧ ـ رنگرز، رنگ ساز. صیغه مبالغه از صبغ. همان .

٨ ـ روی‌گر، مسگر.

٩ـ آن که ابریشم بافد و رشته و غیره از ابریشم سازد، سازنده نوا و قیطان. همان.

١٠ ـ شپلنده انگور و جز آن، روغنگر، منسوب به عصیر که روغن کش از حبوبات را می‌رساند، روغن گیر،روغن کش، آنچه به فشاردن برآید، مانند آب و مایع و جز آن. همان.

ـ قناد: ۹ درب ـ کفاش: ۲۲ درب ـ کلاه‌دوز: ۱۲ درب ـ کاشی‌گرخانه: ۲ درب ـ کورک فروش: ۵ درب ـ کیسه‌دوز: ۷ درب ـ لواف[1] : ۹ درب ـ نخودبریز[2] : ۱۸ باب نعل‌چی‌گر[3]: ۳ باب ـ لواف: ٦باب ـ نعل‌بند[4] : ۳ باب ـ نجار ۱۲: درب ـ اتوکش: ۹ درب[5]».

طبقه پایین؛ این گروه که اکثریت جامعه‌ی کرمان را شامل می‌شدند، اشخاصی بودند که سرمایه‌ای نداشتند و در حوزه‌های کشاورزی، خدمات، صنعت، با کم‌ترین دستمزد کار می‌کردند. قسمت اعظم این گروه در دوره مذکور را کارگران شال‌باف تشکیل می‌دادند که همواره توسط صاحبان کارگاه‌ها و کارفرماها مورد بهره‌کشی ظالمانه قرار می‌گرفتند و در بدترین شرایط مکانی[6] و بیشترین ساعات در طول روز به کار اشتغال داشتند. نکته قابل توجه این که در بین کارگران این طبقه بایستی از خیل کثیر کودکانی یاد کرد که به دلیل وضعیت مالی نامناسب خانواده در کارگاه‌های شال‌بافی و بعدها کارگاه‌های قالی‌بافی مشغول کار بودند و چون دارای سر پنجه‌های ظریف بودند، بهترین و زیباترین شال‌ها و قالی‌ها توسط آنان بافته می‌شد.

---

۱ ـ لواف: گستردنی زلیه ساز(منتهی‌الادب) لباف، جوال باف، پا تاوه باف، پلاس باف، پای تا به فرش. صاحب آنندراج گوید: کسی که ریسمان وجدار و کره و غیره سازد و این عربی است و به فارسی شالنگی و درهندوستان شلنگی گویند. همان.

۲ ـ کسی که نخود و بادام و پسته و فندق و ... را بو داده، آجیل می‌سازد. نیز کسی که نخود را بو داده نخودچی می‌سازد. همان.

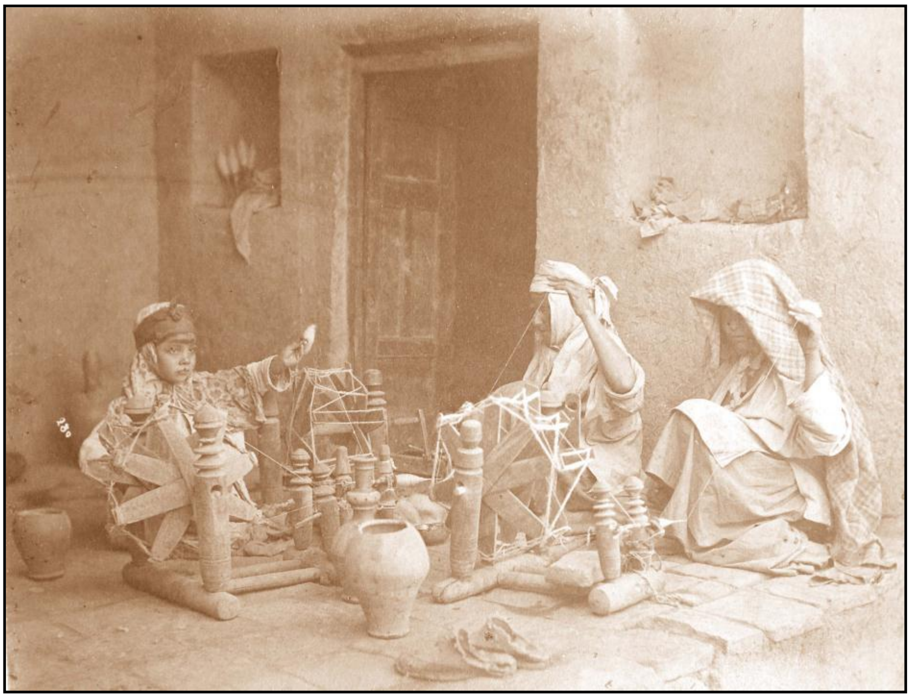
۳ ـ آن که نعل کفش و میخ وامثال آن سازد؛ وآن غیر نعل‌بند مخصوص ستور است. آنکه نعلچه و میخ‌های مخصوص برای کف کفش و به ویژه برای کفش‌های چرمی و پوتین سازد. آنکه نعل کفش کوبد. آن که میخ یا نعل به کف کفش مردم کوبد. همان منبع.

٤ ـ آن که نعل بر سم ستور بندد. همان منبع.

۵ ـ منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۸۳ تا ۸۵.

٦ ـ در بخش‌های آینده در خصوص وضعیت نامساعد کارگاه‌های شال‌بافی و کارگران شال‌باف به تفصیل صحبت خواهد شد.

همچنین بایستی به زنان فقیری اشاره نمود که با تولید کورک و پشم امرا معاش می‌نمودند: «... زن‌های فقراء این ملک، کورک و پشم با چرخ می‌ریسند و در روز شنبه در میدانی که مرحوم سید ابوالحسن [محلاتی] حکمران کرمان ساخته و موسوم به خیابان است، می‌برند و شال‌بافان و جولاهان در آنجا جمع شده می‌خرند...[1]». تعدادی نیز با دریافت کم‌ترین اجرت به نخ‌ریسی، خیاطی و لباس‌دوزی می‌پرداختند. این دو گروه جزء پایین‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی شهری محسوب می‌شدند[2].



ریسیدن پشم توسط زنان کرمانی در دوره قاجاریه

١ ـ وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ١٦٦.

٢ ـ سیاح، محمود: خاطرات حاج سیاح محلاتی، ص١٦٤.

اوضاع اقتصادی و تجاری کرمان

کرمان در سال‌های اولیه دوره قاجاریه، با توجه به حمله‌ی آقا محمدخان که باعث کشتار، نابینا نمودن و تبعید بسیاری در این منطقه گردید، لاجرم در عرصه اقتصادی و تجارت هم حرفی برای گفتن نداشت. اما با روی کار آمدن حکامی چون ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک و انجام اقدامات مثبت آنان در زمینه‌های مختلف، تحول و پیشرفت‌هایی در زمینه‌ی تجاری و اقتصادی کرمان نیز به وجود آمد و به عنوان مثال می‌توان به مشاهدات «هنری پاتینجر» استناد کرد که در سال ۱۹۰۸ م/ ۱۱۲٤ ق ق. (دوران حکومت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله) از کرمان بازدید نموده و آورده:

«... تجارت و بازرگانی کرمان اگر چه هنوز جالب توجه است ولی هیچ وقت نتوانسته است به همان وضعی که قبل از وارد شدن خرابی‌ها و کم شدن جمعیت (حمله آقامحمدخان قاجار) داشته است برسد و به احتمال قوی هیچ گاه هم نخواهد توانست وضع سابقش را دوباره احراز کند زیرا که هر روزه دسترسی تجّار و بازرگانان به شهر ساحلی و بندر ابوشهر یا بوشهر زیادتر می‌شود و این ارتباط و وابستگی مستلزم ضرر و زیان بندرعباس و در نتیجه کرمان می‌باشد ...[۱]».

وی همچنین از صنایع شال بافی و تفنگ سازی و نمدهای کرمان یاد می‌کند که در سر تا سر آسیا شهرت دارد و از صادرات این محصولات به خراسان، کابل، بلخ، بخارا و ایالات شمالی یاد نموده که در ازاء آن‌ها برخی محصولات چون: انقوزه، انواع صمغ، ریواس، روناس، سایر ادویه، پوست بخارایی، خز، ابریشم، فولاد، مس و چای ... دریافت می‌کنند و ضمن مصرف داخلی فولاد، مس و چای، بقیه محصولات را به هندوستان، سند، عربستان و سواحل دریای احمر صادر می‌کردند. در عوض به این نواحی محصولات دیگری از قبیل پسته، برگ گل سرخ و غنچه گل (به منظور ساختن مربا و انواع چسب)، فرش و شمش صادر و از کشورهای اولی، قلع، سرب، آهن، مس،

---

۱ ـ پاتینجر، هنری: سفرنامه پاتینجر، ص ۲۵۷.

فولاد، قلقل و سایر ادویه وارد می‌شود و همچنین چیت‌های گل‌دار (اعم از اروپایی و هندی) و دبیت یا اطلس و ململ و چای و ساتن کیم خاب (پارچه‌هالی ابریشمی گل‌دار) و زرباف و دانه‌های کاکائو و بلور آلات و ماهوت و کالاهای دیگر نیز وارد می‌کنند از سند، پارچه‌های سفید و لنگی الوان برای عمامه و از عربستان و سواحل دریای سرخ، قهوه، خاک طلا، عاج، مشک، کندر، غلام، برده و نظایر آن وارد می‌گردد[1].

با تأملی در شرحی که پاتینجر از صادرات، واردات و تجارت کرمان در این دوره گفته است می‌توان دریافت ایالت کرمان در این مقطع زمانی به صورت معبری تجاری میانِ سرزمین‌ها و بنادرِ دریای عمان وِ آسیای میانه بوده است و تجّارِ این ایالت با هر دو گروه از نواحی و سرزمین‌های یاد شده رابطه تجاری برقرار کردند.

در گزارشی وضعیت کرمان در سال ۵۰ ـ ۱۸٤۹ م/ ٦٦ ـ ۱۲٦٥ ق. این گونه توصیف شد است: ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت؛ ۲۵۰ نفر تاجر؛ ۱۷ مغازه فروش اجناس خارجی؛ ورود کالاهای تولیدی انگلیس به ارزش تقریبی ۹۸۰۰۰ لیره؛ ۲۲۰۰ کارگاه شال‌بافی؛ ۲۲۰ کارگاه پشم بافی به ارزش تولیدی ٤۵۰۰۰ ـ ٤۰۰۰۰ لیره، به غیر از حدود ۳۲۵ کارگاه که متعلق به ۹ روستای اطراف آنست به ارزش ۱۵۰۰۰ تومان (۷۰۰۰ لیره)[2]».

در همین زمان (۱۲٦۵ ق/ ۱۸٤۹ م.)، مؤلف جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ضمن نام بردن از ایالت کرمان به عنوان خط سیر کاروان‌های تجاری خراسانی، در خصوص صادرات و واردات این ناحیه آورده: «قوافل تجاری خراسانی در زمستان از راه لوط به خبیص می‌رفتند و کالاهای مورد نیاز مردم را که عبارت بودند از: روغن، کشک، گوسفند، کرباس، آلو، بادام، پسته و... با خود می‌آورند و در ازاء آن، خرما و حنای خبیص را به خراسان می‌بردند[3]».

---

۱ ـ پاتینجر، هنری: مسافرت سند و بلوچستان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤۱۳ (به نقل از ک. ای. ابوت؛ پزشک آلمانی).

۳ ـ منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۳۷۱ .

از این زمان به بعد شاهد هستیم ایالت کرمان رونق تجاری گذشته خویش را رفته رفته احیا نموده و به یکی از کانون‌های مهمِ تجاری ایران تبدیل گردیده است. این مهم تا حدودی وامدار تجارت با هندوستان و همجواری با بندرعباس شکل گرفته، چرا که یکی از راه‌های ارتباطی بندرعباس به ایالت کرمان منتهی می‌شد و از آنجا سه شاخه می‌شد: یک راه به شهرهای صنعتی یزد و کاشان و سرانجام به تهران می‌رسید؛ راه دوم از طریقِ بیرجند و تربت حیدریه به مشهد، و راه سوم از طریق بیرجند و یزدون به هرات و کابل منتهی می‌گردید. از راهِ اول تولیدات و محصولاتِ یزدی و کرمانی، از راه دوم چای و نیل به مقصد مشهد و از آنجا به بخارا حمل و نقل می‌شد و در راه سوم، جانی‌ها و از خود گذشتگان رفت و آمد داشتند[١].

در این دوره بی‌تردید نمی‌توان از نقش تجّار هندو در بهبود وضعیت تجاری و اقتصادی ایالت کرمان در این دوره به سادگی گذشت. پیشینه‌ی حضور آنان به حدود سال‌های ١٢٥٥ ق/ ١٨٣٩ م. باز می‌گردد که به دلیل هم جواری ایالت کرمان با بلوچستان ـ همسایه‌ی هندوستان ـ پای آنان را به ایالت باز کرد و آنان نقش مهمی در داد و ستدِ تجاری این ایالت داشتند[٢] و در سال ١٢٧٥ ق/ ١٨٥٩ م. کاروان‌سرایی داشتند و به امر خرید و فروش و تجارت می‌پرداختند[٣] و یا در سال ١٢٩٦ ق/ ١٨٧٩ م. در کاروان‌سرای «آقا سید جواد شیرازی» (امام جمعه) زندگی می‌کردند[٤].

---

١ ـ کرزن، جرج ناتانیل: ایران و قضیه ایران، ص ٥١٢.

٢ ـ پاتینجر: مسافرت سند و بلوچستان، ص ٢٥٨.

٣ ـ خانیکوف: سفرنامه خانیکوف، ص ٢٠٣.

٤ ـ افشار، ایرج: سفرنامه تلگرافچی فرنگی، ص ٢٠٦.

به هر تقدیر این تجار هندو تا پایان دوره قاجاریه بر امور تجاری کرمان تسلط داشتند، چرا که آنان در واقع نماینده یا عامل دولت انگلستان در این منطقه به شمار می‌رفتند و کاملاً تحت حمایت آنان بودند[١].

گذشته از محصولات کشاورزی و صنایع تولیدی ایالت کرمان، یکی از مهم‌ترین دلایل پیشرفت اقتصادی و تجاری کرمان را بایستی در صنعت بافندگی جست که در این دوره به اوج شکوفایی و رشد خود رسیده بود.

پیشینه‌ی بافندگی در این ایالت قدمتی طولانی دارد و در منابع از این مهم در ازمنه‌ی گذشته یاد شده است، چنانچه که در تمامِ دوره‌ی صفویه و بعد از آن دایر بوده است[٢].

توجه و اقبال عمومی به این صنعت و بالطبع رواجِ آن در کرمان، بی‌تردید به کیفیتِ مرغوب پشم و کُرکی بر می‌گردید که از گوسفندان کرمانی تولید می‌گردید. بر این مدعا می‌توان به گزارشی از «سرجان ملکم» (سال ١٨٠١ م/ ١٢١٦ ق.) اشاره نمود که در آن ضمن تأکید بر «شال کرمانی» به عنوان یکی از محصولاتی تولیدی ایران که مورد نیاز تمام نواحی امپراتوری انگلستان است، در مورد بعضی از منابع ثروت ایران، به پشم به دست آمده در کرمان اشاره نموده و آورده: «پشم کرمان ـ این کالای نفیس که فقط در ایران به عمل می‌آید خواهان زیادی در اروپا دارد. بایستی بر مقدار آن افزوده شود. برای افزایش آن چیزی جز مراقبت از گله‌های بز ایالت کرمان و تهیه وسایل پرورش آن لازم نیست ...[٣]».

در راستای توصیه‌ی سرجان ملکم، از دوره فتحعلی‌شاه قاجار اقداماتی جهت افزایش پشم کرمان انجام گرفت و وی دستور داد تعدادی از گوسفندان ایالت کرمان به برخی

١ ـ بر این مدعا می‌توان به سفرنامه «میرزا رضا مهندس» اشاره نمود که در دوره قاجاریه هیئتی از انگلیسی‌ها جهت بازاریابی و بررسی کالاهای مورد احتیاج شهرهای کرمان، یزد، شیراز و بوشهر در راستای مبادلات تجار هندو به این مناطق عزیمت نمودند. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: ملاحان خاک و سیاحان افلاک، سفرنامه میرزا رضا مهندس.

٢ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ١٥٠.

٣ ـ برگرفته از گزارش سرجان ملکم، عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤١٠ و ٤١١.

نواحی و ایالت‌های دیگر برده شد تا تولیدِ این نوع پشم خاص در مناطق دیگر نیز صورت گیرد، اما پشمِ تولید شده در آن ایالات دیگر از لحاظ کیفیت و مرغوبیت در مقایسه با پشمِ کرمانی در سطح نازل‌تری بود[۱] و به قول «تاورینه» این «پشم اختصاصی» تنها در این ایالت به دست می‌آمد[۲].

با توجهاتی که در سال‌های بعد توسط امیرکبیر و دیگر درباریان از صنعت بافندگی، به ویژه شال کرمانی گردید[۳]، باعث گردید تا در سال ٦٦ ـ ١٢٦٥ ق/ ٥٠ ـ ١٨٤٩ م. تعداد کارگاه‌های شال‌بافی در شهر کرمان به ۲۲۰۰ کارگاه و ۲۲۰ کارگاه پشم بافی به ارزش تولیدی ٤٥٠٠٠ ـ ٤٠٠٠٠ لیره برسد. این در حالی است که این کارگاه‌ها به غیر از حدود ۳۲۵ کارگاهی است که متعلق به ۹ روستای اطراف است به ارزش ۱۵۰۰۰ تومان (۷۰۰۰ لیره)[٤]».

با نظری به آماری که «منشی کرمانی» از کارگاه‌های مختلف شال‌بافی در محله‌های کرمان ارایه می‌دهد می‌توان به شکوفایی و رشد این صنعت در این دوره پی برد[٥]. هر چند این یکه‌تازی چندان دوامی نداشت و به تدریج صنعت شال‌بافی جای خود را به صنعت قالی‌بافی داد[٦].

گذشته از شال و پس از آن قالی، بایستی از دیگر محصولات مهم کرمان یاد نمود که هر کدام نقشی در شکوفایی اقتصاد و تجارت این ایالت داشتند، از جمله تولید و تهیه حنا که در سال ۱۳۲۵ ق/ ۱۹۰۷ م. «... معروف است که در این دوره منطقه کرمان نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه و خاور نزدیک تنها منطقه تولید حنا به شمار

---

۱ ـ پاتینجر، هنری: مسافرت سند و بلوچستان، ص ۲۵۷.

۲ ـ تاورنیه بارون: سفرنامه تاورنیه، ص ۱۸۹.

۳ ـ مستوفی، عبدالله: شرح زندگی من، ص ۷۵ .

٤ ـ به نقل از ک. ای. ابوت (پزشک آلمانی)، عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤١٣.

٥ ـ منشی کرمانی، محمدامین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، صص ۷۵ تا ۹۵.

٦ ـ سایکس، سر پرسی: سفرنامه سایکس، ص ۲۳۳.

می‌رفت. مواد خام آن به صورت برگ‌های خشک شده به یزد فرستاده می‌شد که در سال ۸ ـ ۱۹۰۷ م. (٦ ـ ۱۳۲۵ ق.) در آنجا حدود شصت کارگاه برای این منظور ایجاد کرده بودند ...[۱]».

از دیگر منابع درآمد ایالت کرمان، تولید کبریت و تفنگ چخماقی تا اواخر سال ۱۲۸۹ ق/ ۱۸۷۲ م. از صنایع پردرآمد کرمان محسوب می‌گردید و به مناطق بخارا، افغانستان، ولایات شمالی ایران و کشورهای عربی صادر می‌شد. تولید عطر گل سرخ، سفال‌های زیبا و جام زرد تولید شده از برنج، مس، قلع و روی از دیگر صنایعی بود که در این ایالت رواج داشت و به ولایات دیگر صادر می‌گردید[۲].

به هر تقدیر، در بررسی گذرایی بـر وضـعیت اقتصـادی و تجـاری کرمـان در دوره قاجاریه، می‌توان ذکر نمود، در اوایل تشکیل این سلسله، به واسطه حمله آقامحمـدخان به این دیار، تا چندی این ایالت دارای هیچ گونه فعالیت‌های اقتصادی و تجاری نبود اما پس از چندی و حضور حکـامی چـون ابـراهیم‌خـان ظهیرالدولـه و بـه ویـژه در زمـان حکمرانی محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک و پسـرش وکیـل‌الملـک ثـانی کـه بـا دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مقارن بودند، اقتصاد کرمان به اوج شکوفایی خود رسـید، تا جایی که در این مقطع زمانی، اقدامات عمرانی و رفاهی زیادی صورت گرفت[۳]. اما به دلایلی که در سطور آینده ذکر خواهد شد، شیوع قحطی و خشکسالی در دراز مـدت و عملکرد نامطلوب حکام زمینه شورش کارگران شال‌باف را در دو نوبت فراهم نمود.

---

۱ ـ به نقل از ز . عبدالله یف. عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤٦٤.

۲ ـ نیوکامن، گلیدو: اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم، ص ۱۲۳.

۳ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص۲٤۸، ۲٤٦.

آشنایی با تعریف، پیشینه و انواع شال

قبل از پرداختن به پیشینه‌ی شال در ابتدا بایستی تعریفی از شال ارایه داد. دهخدا در ذیل شال آورده: «پارچه پشمی یا کُرکی مخصوص که در شهرهای ایران به ویژه در کرمان و مشهد و خلخال بافته می‌شود و برای پالتو و لباس‌های زمستانی به کار می‌رود و همچنین در خصوص شَعرباف آورده: «کسی که پارچه ی ابریشمی اعلا بافد[1]».

دکتر معین نیز شال را این گونه تعریف نموده است: «نوعی پارچه ساده یا گل‌دار که از پشم یا کُرک بافند. یا شال کرمانی؛ شالی که در کرمان بافته شده. یا شال کشمیری؛ شالی که در کشمیر بافته شده. بالاپوشی که از پارچه پشمی خشن سازند و کشاورزان پوشند. پارچه‌ای دراز و کم عرض که دور کمر یا سر یا گردن پیچند[2]».

با توجه به تعابیر مختلفی که شد، شال از گذشته‌ی دور به نوعی پارچه مستطیلی شکل دراز و کم عرض که آن را دور سر یا کمر می‌بسته‌اند گفته می‌شده است و نوع و شکل آن با توجه به موقعیت جغرافیایی، زمانی و از طرفی طبقات اجتماعی افراد متفاوت بود و به طور معمول افراد ثروتمند از شال‌های ابریشمی و افراد فقیر از شال‌های پنبه‌ای استفاده می‌کردند.

«بستن شال اگر چه بر دور سر متداول بوده اما بیشترین کاربرد آن بستن شال کمر بوده است و پیشینه‌ای طولانی داشته و حتی پوشش ایرانیان، متجاوزان به این آب و خاک را تحت تأثیر قرار داده است. به طوری که که دیو دیروس، مورخ یونانی لباس اسکندر را چنین توصیف می‌کند: اسکندر تونیکی سفید را با شال و سایر اجزای لباس ایرانی به تن می‌کرده، مگر شلوار و کندیز را. بستن شال کمر در دوره ساسانی در نقوش حجاری ساسانی به صورت نواری مواج از کمر پادشاه آویزان می‌شود که خود نمادی از فره ایزدی و پادشاهی است، دیده می‌شود. در دوره اسلامی نیز همواره از این مهم در منابع یاد شده و به ویژه می‌توان اوج آن را ـ با توجه به منابع تصویری فراوان ـ در دوره

۱ـ لغت نامه دهخدا.

۲ ـ فرهنگ معین.

صفویه مشاهده نمود، که تقریباً تمامی اقشار جامعه از شال کمر استفاده می‌کردند. در دوره‌های بعد از جمله دوره قاجاریه، استفاده متنوع از شال بسیار رایج و شایع گردید[۱]».

البته استفاده از شال گردن نیز پیشینه‌ای طولانی دارد و در فرهنگ و ادبیات ما از این نوع استفاده شال مطالب زیادی گفته شده است مانند:

به ماتم کوس طرح شیون انداخت	سنان شال سیه در گردن انداخت[۲]
باشد در آسمان چهارم، در این عزا	شال عزا به گردن عیسی ابن مریما[۳]

پیشینه‌ی بافندگی و شال در کرمان

سابقه‌ی بافندگی در کرمان شاید بسان تاریخ این دیار باشد، به نحوی که حتی برخی از اساتید، ریشه لغت «کرمان» را در صنعت بافندگی مردمان این سرزمین می‌دانند و کرمان را محل بافندگی برشمرده‌اند[٤].

قدیمی‌ترین سندی که دلالت بر رواج صنعت نساجی در این منطقه دارد، به اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانی بر می‌گردد و آن داستان دختر هفتواد و دیگر دختران است که به کار ریسیدن نخ اشتغال داشتند.

«یکی شهر بد تنگ و مردم بسی	ز کوشش بدی خوردن هر کسی
بدان شهر دختـــــر فراوان بدی	که بی کام جـــــوینده نان بدی
به یک روی نزدیک او بـــود کوه	شدندی همه دختـــران هم گروه
از آن هر یکی پنبه بردی به سنگ	یکی دوکدانی ز چـــوب خدنگ
شدندی شبانگه ســـوی خانه باز	شده پنبـــــه‌شان ریسمان طراز
از آن پنبه هر چنـــد کردی فزون	برشتی همی دختـــر پر فسون ...[۱]»

---

۱ ـ تلخیص از: زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، صص ۲۰ تا ۲۲.

۲ ـ ناظر و منظور وحشی بافقی. نرم‌افزار درج.

۳ ـ دیوان ترکی شیرازی، فصل چهارم، ترکیب‌بندها. شانزده بیت عاشورایی. نرم‌افزار درج.

٤ ـ کارمانیا را سرزمین بافندگی می‌دانند چنانچه معتقدند در کرمان به عنکبوت که کارش تنیدن تار است، «کاربافو» می‌گویند.

اما در منابع برای اولین بار از شال کرمانی در حدود سال ۳۳۳ ق/ ۹٤٤ م (هزار سال پیش[2]) نام برده شده است، و آن در گزارش «جرجی زیدان» است که اشاره شده؛ جزء اموالی که از المتکفی خلیفه عباسی باقی مانده بود، یک رقم هجده هزار طاقه شال کرمانی بود[3].

در گزارشات «مارکوپولو» از کرمان، می‌توان از رواج مصنوعات در این دوره پی برد: «... دختران و زنان کرمانی پارچه‌های ابریشمی و با ظرافت بسیار در هر رنگ به اشکال حیوانات و پرندگان و سایر نقوش می‌بافند ...[4]».

دوره تیموری (۹۱۱ ـ ۷۷۱ ق/ ۱۵۰۵ ـ ۱۳۷۰ م.) کرمان از مراکز مهم بافت پارچه بود، به طوری که یکی از بهترین انواع پارچه‌های تولیدی دوران تیموری، پارچه‌هایی هستند که بر روی آن‌ها دوخته دوزی [پته] می‌شد، که مرکز اصلی آن کرمان بود و عموماً تولید آن‌ها به دست زنان هنرمند و با سلیقه کرمان صورت می‌پذیرفت[5].

در دوران صفویه (۱۱٤۸ ـ ۹۰۵ ق/ ۱۷۳۵ ـ ۱۵۰۰ م.) همان گونه که بسیاری از هنرها و صنایع به اوج شکوفایی رسیدند، این مهم در بافندگی و منسوجات نیز صادق بود، از جمله «شاه عباس» توجه ویژه‌ای به تجارت ابریشم و تهیه‌ی منسوجات ابریشمی داشت و به همین منظور دستور داد مدل کارگاه‌های نساجی یزد و کرمان که از مدت‌ها

---

۱ ـ فردوسی: شاهنامه، پادشاهی اشکانیان، مثنوی شماره ۱۵. نرم‌افزار درج.

۲ـ معاصر با دوران آل بویه.

۳ـ زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام، ص ۱٤٦.

٤ ـ میلیونه، امیل: سفرنامه مارکوپولو، ص ٤٦. «بنا بر این سند می‌توان چنین استنباط کرد که در حدود آغاز قرن هفتم در کرمان بافت پارچه‌های ابریشمی سابقه داشته است و با توجه به این که از نقوش حیوانات استفاده می‌شده، می‌توان گفت ریشه این نقوش به دوره قبل از اسلام بر می‌گردد». زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، ص ۳۱.

۵ـ روح‌فر، زهره: نگاهی بر پارچه‌بافی دوران اسلامی، ص ۳۱.

قبل برای بافت پارچه‌های مرغوب مناسب بودند در اصفهان و دیگر شهرهای ایران نیز دایر کنند و استادان ماهر به مراکز جدید دعوت شدند[۱].

توجه ویژه به منسوجات در این دوره باعث بلوغ و رشد کمی و کیفی شال گردید و شال‌های کرمان به اقصی نقاط جهان صادر شد. «یکی از قسمت‌های ضروری لباس‌های ایرانی در دوره شاه عباس و زمان بعد از او شال کمر بود که از ایران به شرق اروپا نیز راه یافت. چند نمونه کامل و چند قطعه در موزه متروپولیتن وجود دارد[۲]».

علاوه بر بافت شال‌های بسیار مرغوب، کرمان در عصر صفوی یکی از مراکز تولید گل‌دوزی‌های بسیار لطیف بوده که تا عصر کنونی تولید آن‌ها ادامه دارد[۳].

با سقوط سلسله صفویه، بسیاری از صنایع و هنرهای ایرانی دچار رکود و برخی حتی تا مدت‌های زیاد به فراموشی سپرده شد، اما به رغم افت نسبی، صنعت منسوجات و به ویژه شال کرمان به حیات خود ادامه داد و بر این مدعا می‌توان به گزارشی از «هانوی» در دوره افشاریه اشاره نمود، بدین مضمون: «یک شال ابریشمی یا یک روسری پشمی زربفت ظریف که در کرمان بافته شده بود به دور کلاه «نادرشاه» پیچیده می‌شد[٤]».

دوره قاجاریه (۱۳٤۳ ـ ۱۲۱۰ ق/ ۱۹۲۵ ـ ۱۷۹۵ م.) را بایستی اوج رشد، بالندگی و شهرت شال کرمان برشمرد. دلیل این امر را می‌توان در چند عامل جستجو نمود:

۱ـ تبحر، مهارت و پختگی شال‌بافان کرمان که در ادوار مختلف تاریخی بدان دست یافته بودند و در گذر قرن‌ها، با آشنایی و تسلط در زمینه مواد اولیه، رنگ، نقش، کارگاه‌ها و بافت، در این دوره توانستند مطلوب‌ترین و با کیفیت‌ترین شال‌های جهان را عرضه نمایند.

---

[۱] ـ بهشتی پور، مهدی: تاریخچه صنایع نساجی ایران، ص ١٦٦.

[۲] ـ دیماند، موریس اسون: راهنمای صنایع اسلامی، ص ۲٤۹

[۳] -الگروو مک داول، ج: نساجی، هنرهای ایران، ص ١٦٨.

[٤] ـ سودآور دیبا، لیلا: پوشاک در ایران زمین (دوره صفویان و قاجار)، ص ۲۱۲.

۲ـ اشتغال قشر وسیعی از جامعه‌ی کرمان بدین صنعت در دوره قاجاریه، علاوه بر افزایش کمی شال، در کیفیت آن نیز تأثیر داشت. در گزارش‌های که از این دوره موجود است، از اشتغال افراد زیادی در این عرصه یاد شده است. به عنوان نمونه در گزارش سال ١٢٦٥ ق/ ١٨٤٩ م. از ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت شهر کرمان، به ۲۲۰۰ کارگاه شال‌بافی و ۲۲۰ کارگاه پشم‌بافی اشاره شده است[۱].

یا در همین سال در آماری که از کارگاه‌های تولید انواع شال در محله‌های شهر کرمان گرفته شده است، آمده است:

«محله‌ی شهر[۲] و شوره‌پزخانه[۳]؛ کارخانجات شال‌بافی : ١٦٧ دستگاه. کارخانه ترمه سنگین[٤]: ۱۵۳ دستگاه. کارخانه اعلی: ۱۱۲ دستگاه. کارخانه محرمات، بته مروارید : ۱۵۷ دستگاه. کارخانه گل ریزه و شلواری: ١٦٣ دستگاه. کارخانه کوسه و گل چیت و سایر: ١٣٦ دستگاه. کارخانه پتو بافی: ۲ دستگاه. کارخانه عبا بافی: ۳ دستگاه. کارخانه حرمی بافی: ۲ دستگاه. کارخانه‌هایی که صاحبان آن‌ها بی مایه و خرابند: ١٣٦ دستگاه.

محله‌ی بازار شاه[۵]؛ کارخانه‌های شال‌بافی: ١٦٣ دستگاه. کارخانه ترمه سنگین: ١٦٢

---

۱ ـ به نقل از ک. ای. ابوت. عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤١٣.

۲ ـ «محله‌ی شهر که از قدیمی‌ترین محله‌های شهر کرمان است در محدوده‌ای از سمت شرق به خیابان شهید باهنر، از سمت شمال به خیابان ابوحامد، از طرف جنوب به محله‌ی پامنار و از جانب مغرب به خیابان شهید چمران، واقع است. پیشینه‌ی این محله، متجاوز از هشتصد سال است ...» دانشور، محمد: محله‌های شهر کرمان، ص ۲۳۹ تا ٢٤٢.

۳ ـ «شوره‌پزخانه، حد مجاور محله‌ی شهر تا خیابان شهید باهنر بوده، که دیوار حصار شرقی شهر در این نقطه، تقریباً روی خط پیاده‌رو خیابان شهید باهنر، تا اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰ ش. پابرجا بوده، و وجه تسمیه‌ی آن برگرفته از وجود کارخانه‌ی شوره‌سازی در این مکان بوده‌است. منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ٨٤.

٤ ـ در خصوص انواع شال در قسمت‌های بعد صحبت خواهد شد.

۵ ـ «این محله، در قسمت شمال شرقی شهر و در محدوده‌ای از شمال به قسمتی از خیابان ابوحامد، از شرق به محله شهر، از جنوب به محله پامنار و از غرب به خیابان شهید چمران واقع شده، محله‌ی بازار شاه از محله‌های قدیمی شهر و در قسمتی از محله‌ای که قبلاً مردکان (و یا به روایتی؛ مزدکان) بنا گردیده است. دانشور، محمد: محله‌های شهر کرمان، ص ۲۷.

دستگاه. [کارخانه] کوسه و پشم و پتو و سایر: ۱۳۰ دستگاه.

محله‌ی بازار عزیز[۱]؛ کارخانه ترمه سنگین و محرمات: ۱۱۷ دستگاه. کارخانه کوسه و سایر: ۱۲۲ دستگاه. کارخانه کوسه سنگین: ۳۰ دستگاه. کارخانه ترمه: ۱۰ دستگاه. کارخانه پشم و ترمه و محرمات: ۲۲ دستگاه. کارخانه ترمه رضایی : ۳۰ دستگاه.

محله‌ی قطب آباد[۲]؛ کارخانه شال بافی: ۳۲٦ دستگاه. کارخانه ترمه مشکین و محرمات: ۱۱۰ دستگاه. کارخانه ترمه: ۱۱۰ دستگاه. کارخانه محرمات: ۷٤ دستگاه. کارخانه کوسه و پشم و سایر: ۷۷ دستگاه. کارخانه کوسه: ٤٤ دستگاه.

محله‌ی میدان قلعه[۳] و مسجد ملک و قلعه محمود[٤]؛ کارخانه ترمه و محرمات؛ قلعه محمود: ۳۰ دستگاه. کارخانه ترمه و محرمات؛ میدان قلعه: ۷۰ دستگاه.سایر کارخانه‌ها: قلعه محمود: ٤۰ دستگاه. میدان قلعه: ۱۰ دستگاه[٥]».

و یا در سال ۱۲۹۷ ق/ ۱۸۷۹ م. در گزارش تلگرافچی فرنگی در باب تعداد کارگران شال‌باف آمده: «... شال‌باف خانه زیاد و پانزده هزار شال‌باف دارد[٦]».

---

۱ ـ «این محله، از شمال به محله‌ی قبه سبز، از شرق به محله‌ی‌شهر، از جنوب به خیابان شریعتی و مجموعه‌ی حاج آقا علی و از غرب به محله‌ی باغ لـله منتهی می‌شد». دانشور، محمد: محله‌های قدیمی شهر کرمان، ص ۳۵.

۲ ـ «این محله در محدوده‌ای؛ از شمال به محله‌ی خواجه خضر، از شرق به محله‌ی باغ لـله، از جنوب به محله‌ی گلبازخان و از غرب به خیابان فلسطین (صمصام سابق) واقع شده است». همان، ص ۱۸۷.

۳ ـ «در محدوده‌ای از شمال به بازار چهارسوق و بازار گنجعلی‌خان و بازار ارگ، از شرق به خیابان سام، از جنوب به خیابان امام و از غرب به خیابان طالقانی واقع شده است». همان، ص ۲٦٥.

٤ ـ در بعضی از منابع، بانی این محله را محمود افغان برشمرده‌اند، ولی باستانی پاریزی معتقد است: «این قلعه ارتباطی با محمود افغان نداشته، زیرا محمود افغان در دوران کوتاه حکومت خود، فرصت ساختن چنین قلعه‌ای را نداشته است و از طرفی بقایای قلعه و خندق‌های اطراف، حکایت از قدمت بیشتر دارد و احتمالاً به واسطه سکونت محمود افغان در این محل، به این نام مشهور شده است». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: حاشیه فرماندهان کرمان (شیخ یحیی احمدی)، ص ۱٥۲.

٥ ـ منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، صص ۸۳ تا ۱۱۲.

٦ـ افشار، ایرج: سفرنامه تلگرافچی فرنگی، ص ۲۰٦.

بی‌تردید وجود این همه کارگاه شال‌بافی در کرمان، نشان از اشتغال گروه زیادی از جامعه به صنعت شال‌بافی در این دوره دارد. با توجه به جمعیت شهر در این دوره و تعداد کارگاه‌ها و کارگران شال‌باف، صحبت از اشتغال یک سوم جمعیت کرمان بدین صنعت است. این در حالی است که با افزودن تجاری که به امر خرید و فروش شال اشتغال داشتند، همچنین افرادی که در امر ساخت کارخانه شال‌بافی، تولید پشم مورد نیاز کارگاه‌های شال‌بافی و افرادی که در حوزه رنگرزی پشم شال فعالیت داشتند، می بایست به رقمی بیش از این تعداد اشاره نمود. در نهایت، اشتغال افراد زیاد در صنعت شال‌بافی در این دوره باعث افزایش کمی و کیفی این محصول گشت.

۳ـ سیاست و حمایت دولت و دربار از رونق و گسترش تولید کمی و کیفی شال در این دوره، باعث رشد، بالندگی و شهرت شال کرمان گردید. هر چند این حمایت در پی روی آوردن شاه و درباریان به استفاده از لباس‌های زیبا که در این دوره از شال‌های کرمانی تهیه می‌شد و همچنین سود سرشار بود که از صادرات شال حاصل می‌گردید.

فتحعلی شاه قاجار برای اولین بار در این دوره توجه جدی به توسعه و پیشرفت شال کرمانی از خود نشان داد. وی در سال ۱۲۲٤ ق/ ۱۸۰۹ م. استفاده از شال کشمیری ـ که بسیار ارزشمند بود ـ را مختص خاندان سلطنتی و مقامات عالی رتبه نمود. این دستور اگر چه باعث نارضایتی و رنجش خاطر بسیاری از مردم به ویژه ثروتمندان گشت و تجارت پر سود آنان را دچار رکود نمود؛ اما دلیل رسمی اعلام شده از طرف دربار، تمایل شاه به رونق و پیشرفت صنایع شال‌بافی در کرمان بود[1].

این حمایت‌ها بعدها بیشتر گردید تا جایی که «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» در زمان صدراتش دستور داد عده‌ای از شال‌بافان کرمان به کشمیر فرستاده شوند تا این هنر را به حد اعلی بیاموزند تا در بازگشت موجب رونق شال کرمان شوند و همچنین دستور داد نیمی از مالیات شهر کرمان صرف رونق شال‌بافی شود[2].

---

۱ ـ بیکر، پاتریشیا: منسوجات اسلامی، ص ۱٤۲.

۲ ـ ستوده، منوچهر: فرهنگ کرمانی، ص ۱۰۸.

«امیر [میرزا تقی‌خان امیرکبیر] در تشویق صنایع بذل جهد نمود و شال‌های کرمانی را به پایه‌ی شال‌های کشمیری ترقی داد، و چون بعد از او تشویقی از این صنعت نشد، به حال سابق برگشت، ولی اسم «امیری» روی شال ترمه کرمانی ماند[۱]».

البته به رغم گفته‌ی «عبدالله مستوفی» پس از امیرکبیر، شال کرمانی به حال سابق خویش برنگشت و حتی صدراعظم جانشین امیرکبیر نیز با اتخاذ سیاستی بر رونق آن افزود. «میرزا آقاخان نوری» در اقدامی متهورانه که حتی نکوهش بسیاری از درباریان را نیز به همراه داشت، دستور داد که اعطای خلعت از صندوق‌خانه دربار از شال کشمیر به شال کرمانی تغییر یابد.

«... آن وقت هر چه خلعت از صندوق‌خانه داده می‌شد، همه شال کشمیر بود، به شال کرمانی مبدل نمود[۲]».

بر این مدعا می‌توان به برخی از روزنامه‌های آن دوره نیز استناد نمود، از جمله:

«برای ترقی و رواج کارخانه‌های شال‌بافی کرمان و مشهد و یزد حکم همایون این است که از این به بعد آنچه خلعت در ایران از هر طبقه که داده می‌شود، از صندوق‌خانه دولتی کرمانی و مشهدی بدهند[۳]».

«شال‌بافی در کرمان نسبت به سابق ترقی کرده و خیلی خوب و ممتاز می‌بافند و در طرح و قماش مثل شال کشمیری است و در این اوقات امیرالامراء العظام سردار[۴] شش بقچه به جهت صندوق‌خانه مبارکه فرستاده بودند[۵]».

«از قراری که نوشته بودند از حسن مراقبت و اتمام امیرالامراء العظام سردار حکمران کرمان و یزد، امر آن ولایت منظم و مضبوط است و در این روزها پیشکشی از قبیل

---

۱ ـ مستوفی، عبدالله: شرح زندگی من، ج ۱، ص ۷۵.

۲ ـ ساسانی، خان‌ملک: سیاستگران دوره قاجاریه، ج ۱، ص ۱٦۲. (نقل قول میرزا حسین‌خان سپهسالار در نقد میرزا آقاخان نوری).

۳ ـ روزنامه دولت علیه ایران، ج ۲، ص ۱٦۲.

٤ ـ منظور محمدحسن‌خان سردار ایروانی، حاکم کرمان (۱۲۷۱ ـ ۱۲٦۸ ق/ ۱۸۵۵ ـ ۱۸۵۲ م.).

۵ ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، ۱٦ جمادی‌الثانی ۱۲۷۰، نمره ۱٦۳.

وجه نقد و چند طاقه شال کرمانی بسیار اعلا به چاپاری به خاک‌پای همایون فرستاده بود که از نظر اقدس ملوکانه گذشت، موقع قبول و استحسان یافت[1]».

٤ـ پشم مرغوبی که در ایالت کرمان به دست می‌آمد، از مهم‌ترین دلایلی بود که باعث کیفیت منحصر به فرد و علاقه‌ی بسیاری به شال کرمانی در این دوره شده بود. به نحوی که «تاورینه» از آن به عنوان «پشم‌های اختصاصی» یاد کرده است.

«... در اواخر سنه ١٦٤٧م (١٠٥٨ق.) در سفر سیم به ایران، یکی از پارسیان را ملاقات کردم. از حال پشم‌های اختصاصی جویا شدم. معلوم شد که منبع اصلی این پشم ایالت کرمان است ـ که همان کارامانی قدیم باشد ـ در کوه‌های مجاور شهر علف‌هایی می‌روید که این خاصیت به آن‌ها اختصاص دارد. تمام گبرها در ایالت کرمان متوطن شده و تجارت ابریشم متعلق به آن‌هاست. ازین پشم، شال می‌بافند که در ایران به کمر می بندند، و پارچه‌ی لطیف نازکی هم از آن ترتیب می‌دهند که من دو طاقه از آن‌ها را به فرانسه آورده[2]».

یا «سرجان ملکم» انگلیسی در مورد آن آورده: «... پشم و ابریشم کرمان که شال‌های یزد از آن ساخته می‌شود اهمیت زیادی دارد ...[3]». و یا آن را در ردیف منابع ثروت ایران برشمرده: «... پشم کرمان ـ این کالای نفیس که فقط در ایران به عمل می‌آید خواهان زیادی در اروپا دارد. بایستی بر مقدار آن افزوده شود. برای افزایش آن چیزی جز مراقبت از گله‌های بز ایالت کرمان و تهیه وسایل پرورش آن لازم نیست ...[4]».

اهمیت پشم و کرک به اندازه‌ای بود که علاوه بر تقاضای ایالت‌های دیگر، مشتریان زیادی در اقصی نقاط جهان به ویژه اروپا پیدا نموده بود. از این رو در مقطعی از این دوره، صادرات آن از کرمان ممنوع گردید.

---

١ ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، ٢ محرم ١٢٧٠، نمره ١٤٠.

٢ ـ تاورنیه، بارون: سفرنامه تاورنیه، ص ١٨٩.

٣ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤٠٥.

٤ ـ همان، ص ٤١٠ و ٤١١.

«چون امسال تجّار از هر جایی وجه نقد فرستاده بودند که کورک خریداری نمایند، بالنتیجه کورک در کرمان ترقی کرده [و] به جهت شال‌بافی کرمان خسارتی حاصل می‌شد، امیرالامراء العظام محمدحسن‌خان سردار در این باب قدغن نموده و احکام به کل بلوکات فرستاده بود که کورک به خارج نفروشند و به کرمان بیاورند که کار شال‌باف‌های کرمان از رونق و رواج نیفتد[۱]».

در خصوص امتیاز پشم کرمان نسبت به دیگر مناطق، «سرپرسی سایکس» آورده: «محصول کارخانجات کشمیر به مراتب به شال‌های کرمان رجحان دارد ولی این نکته مسلم است که مواد خام هیچ نقطه‌ای با مواد خام کرمان نمی‌تواند رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول محل دخالت تام دارد[۲]».

باستانی پاریزی نیز در این مورد معتقد است: «... در کرمان به علت کمی بارندگی، کرک بزها بسیار مرغوب از کار در می‌آمد. کرک عبارت از پشم بسیار لطیفی است که در انتهای موی بز و شتر، بر پوست او چسبیده و دامداران بعد از چیدن بزها و شترها، موی را از کرک جدا می‌کنند و از کرک، شال و عباهای بسیار ظریف می‌بافند که از مخمل لطیف‌تر است[۳]».

۵ ـ وجود نیروی کار ماهر و ارزان، از دیگر دلایل رونق گرفتن صنعت شال‌بافی در این دوره بوده است. همان گونه که در قبل ذکر شد، در زمان صدرات امیرکبیر، به دستور او عده‌ای از شال‌بافان کرمان به کشمیر فرستاده شدند تا این هنر را به حد اعلی بیاموزند. از طرف دیگر چون شال‌بافی در کرمان پیشینه‌ای قدیمی داشت، فرزندان این هنر را از پدران خود آموخته و از کودکی به شال‌بافی روی می‌آوردند.

عدم وجود کارهای زراعی و صنعتی دیگر در کرمان باعث روی آوردن اغلب افراد به صنعت شال‌بافی می‌گردید و چون شال‌بافی کاری بسیار ظریف بود، سر پنجه‌های

---

۱ ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، ۲۳ ذی‌حجه الحرام ۱۲۷۱، نمره ۲۴۰.

۲ ـ سایکس، سرپرسی: سفرنامه سایکس (ده هزار مایل در ایران)، ص ۲۳۵.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۰۲.

کودکان برای انجام این کار بسیار مناسب بود و از این رو در اکثر کارگاه‌های شال‌بافی بافندگان اکثراً کودکان و جوانان بودند. هر چند در اغلب بازدیدهای سیاحان خارجی از این کارگاه‌ها، آنان ضمن تعریف و تمجید بسیار از کیفیت و طرح شال‌های کرمانی، به وضعیت بسیار نامطلوب کارگاه‌ها و ظلمی که بر کارگران به ویژه کودکان روا داشته می‌شده، اشاره نموده‌اند.

با ذکر دلایلی که در سطور قبل اشاره شد، شال کرمان در دوره قاجاریه به اوج شکوفایی و بالندگی خود از نظر کیفیت و کمیت رسیده بود و از این رو مشتریان و طرف‌داران زیادی را به خود جلب نموده بود.

زیبایی، ظرافت و کیفیت شال کرمانی در پوشش دوره قاجاریه، به ویژه سلاطین، امراء، اشراف، ثروتمندان و حتی طبقه متوسطه نیز تأثیر داشت. «در گذشته طرح رایج لباس و پوشاک عهد قاجار، طرح بُته‌ای و محرمات[1] بود که نمونه شال‌های بافته شده در کرمان این نقش را به زیباترین شکل به دنیای نساجی اهدا کرده است. در لباس‌های دوران قاجاریه استفاده از شال‌های کم نظیر کرمانی بسیار رایج بوده است، به گونه ای که حتی در لباس‌هایی با پارچه‌های غیر از شال، استفاده از حاشیه‌دوزی شال در سر آستین‌ها و یا یقه لباس بسیار رایج بوده است[2]».

---

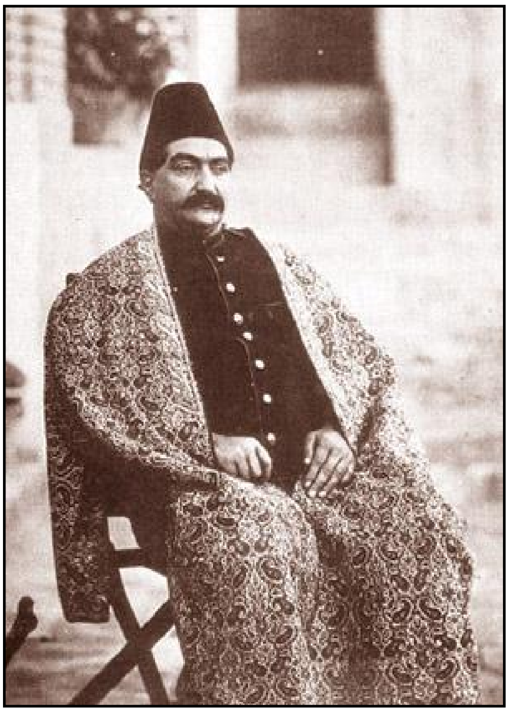
۱ ـ دهخدا در ذیل «محرمات» آورده: «جامه راه راه که یک راه سیاه و یک راه سپید دارد (اصطلاح بزازان و زنان). پارچه خطدار و الوان

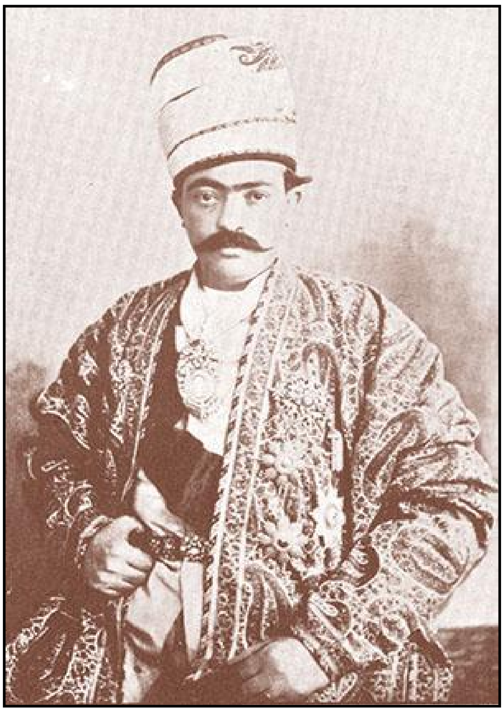
از بس الف زخم کشیدم بر سر   از سر تا پا محرمات است دلم».

«به نقوش راه راه سنتی ایران نقش محرمات می‌گویند. این نقش سطح پارچه را به فضاهای راه راه عمودی تقسیم می‌کند که در بین این راه راه‌ها، نقوشی مانند گل‌های ریز ختایی، بته و سایر نقوش تزیینی قرار می‌گیرد ... همچنین در شال کرمان، شال‌هایی به نام راه پهن، راه راه و راه باریک، با نقش محرمات وجود دارد». زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، ص ١٥٦.

۲ ـ همان، ص ٤٦.

رواج شال در بین درباریان و متنفذین دوره قاجاریه





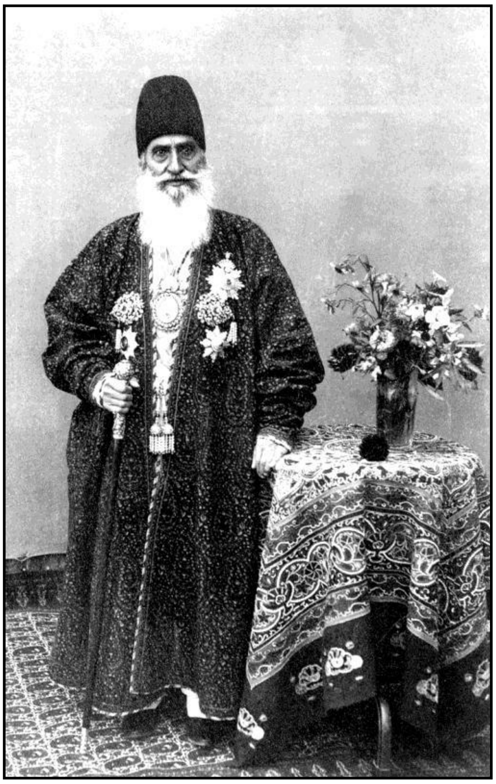


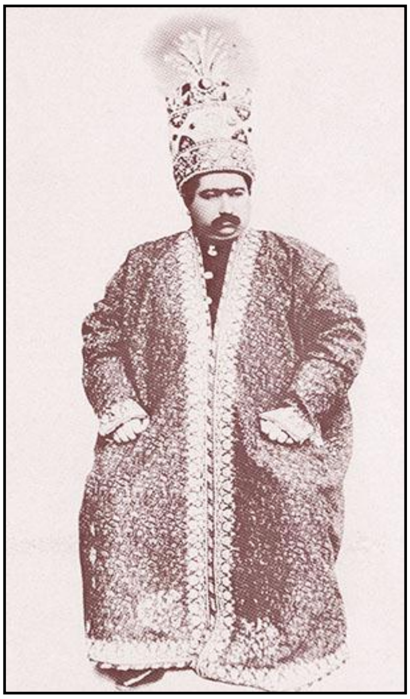
















احمدشاه در یک سالگی



برخی از شال‌های کرمان در دوره قاجاریه

۱ـ شال امیری؛ همان گونه که در سطور قبل ذکر شد، امیرکبیر از جمله افرادی بود که از شال کرمانی به شدت حمایت نمود و در پیشرفت شال به حدی تشویق نمود که نام «امیری» بر یکی از شال‌های این دوره گذاشته شده است.

«این شال عموماً به صورت بته جقه و شاخ گوزنی است و از جمله شال‌های معروف و نفیس کرمانی محسوب می‌شود که برخی به اشتباه آن را کشمیری می‌دانند.

۲ـ شال خلیل‌خانی؛ این شال در کرمان از شهرت بالایی برخوردار بوده است و احتمالاً نسبت آن به استاد بافنده آن یعنی شخصی به نام خلیل‌خان بوده است. نام این شال را برخی بوته‌ای و یا شال ترمه نیز می‌نامند. از شال خلیل‌خانی به دلیل ظرافتش بیشتر به عنوان عمامه استفاده می‌شد.

۳ـ شال رضایی؛ این شال نیز از جمله شال‌های معروف ایران و کشمیر است و احتمالاً نام این شال نیز بر شخصی به نام رضا دلالت دارد... نقوش شال رضایی تکراری نیست و معمولاً بته‌های درشت دارد که این بته‌ها از روی هم رد می‌شوند. شال رضایی به دلیل ظرافت بالا در ابعاد بزرگ بافته نمی‌شد بلکه نقش آن در ابعاد کوچک بافته می‌شد و سپس فردی به نام رفوگر، این ابعاد را به طور ماهرانه به یکدیگر وصل می‌کرد. بیشتر شال‌های رضایی دارای میانه سیاه هستند. شال رضایی در دوران کریم‌خان زند از جمله شال‌های معروف بوده است.

٤ـ شال اتابکی؛ از جمله شال‌های معروف ایرانی و کشمیری است. شال اتابکی دارای بافت بسیار ریز و نفیسی بوده که پشم مورد استفاده در آن از مرغوبیت بالایی برخوردار است. این شال به دلیل گرانی و ارزش بالا، کم‌تر بافته می‌شود. شال اتابکی از جمله شال‌های با سابقه‌ای طولانی در کرمان و کشمیر است.

۵ـ شال کوسه؛ این شال در برخی از گویش‌های کرمانی، به شال خود رنگ نیز معنی شده است... ادوارد پولاک، در مورد شال کوسه چنین آورده: در کرمان نوع نازکی از شال بافته می‌شود که به پارچه‌های کشمیر اروپایی شباهت دارد و به آن شال کوسه

می‌گویند. به قیمت پنج تا شش تومان. وجه تسمیه‌ی کوسه به این شال چندان روشن نیست؛ دو احتمال برای آن متصور است: اولاً ممکن است نخستین کسی که این نوع شال را می‌بافت، کوسه بوده باشد ... و ثانیاً احتمال دارد به دلیل این که این شال بدون رنگ است و رنگ زمینه آن از کرک خود رنگ تهیه شده و هیچ گونه عملیات فرآوری بر روی آن صورت نپذیرفته، به کوسه تشبیه شده باشد[1]».

٦ـ شال اعلی[2]؛ در اصطلاح تجارت شال، شال‌های بسیار مرغوب از نظر جنس را شال اعلا می‌گفتند. شایان ذکر است، این نوع شال، با شال سنگین تفاوت داشت. علاوه بر شال اعلا، شال نوظهور نیز، به معنی طرح و نقش جدید، در تجارت شال کرمان معروف بود.

۷ـ شال بته مروارید[3]؛ احتمالاً به نقش یک گل در پارچه‌های ترمه اطلاق می‌شده است که از اجزای مروارید شکل (گل‌برگ‌های ریز و به شکل مروارید) تشکیل شده باشد. اما از دوران ساسانی نقش مروارید به صورت حلقه‌های مروارید نشان در پارچه‌های ایرانی وجود داشته است.

۸ـ شال شلواری[4]؛ شال شلواری احتمالاً پارچه‌ای از جنس شال که برای تهیه‌ی شلوار از آن استفاده می‌شده است. پوشش عصر قاجاریه در ایران به صورت قبا، کلاه، شال، شلوار و پیراهن بوده است

« علاوه بر شال‌های ذکر شده، بایستی از شال سنگین نیز نام برد که بسیار ریز بافت و پر کار بوده و همین پرکاری باعث سنگینی وزن و قیمت بالای آن می‌شده است. شال مثقالی نیز از جمله شال‌های مرغوب بوده که به دلیل ارزش بالای آن با واحد مثقال سنجیده می‌شد، یعنی این که شال وزن می‌شد و بر مبنای وزنش قیمت‌گذاری می‌شد.

---

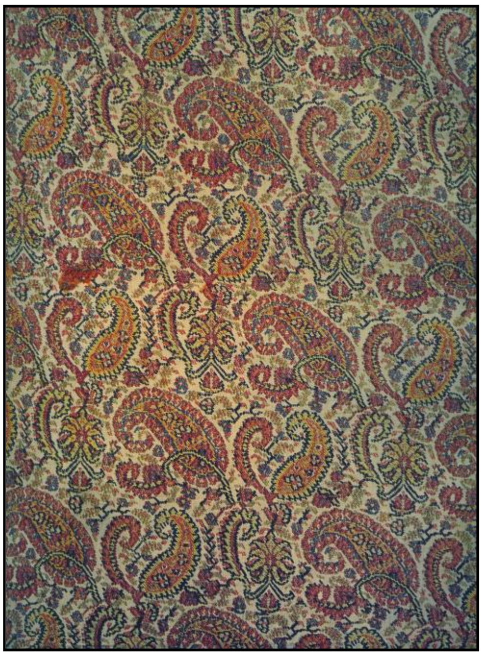
۱ ـ زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، صص ۱۷۱ تا ۱۷٤.

۲ ـ از این نمونه شال در کتاب جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری نام برده شده است.

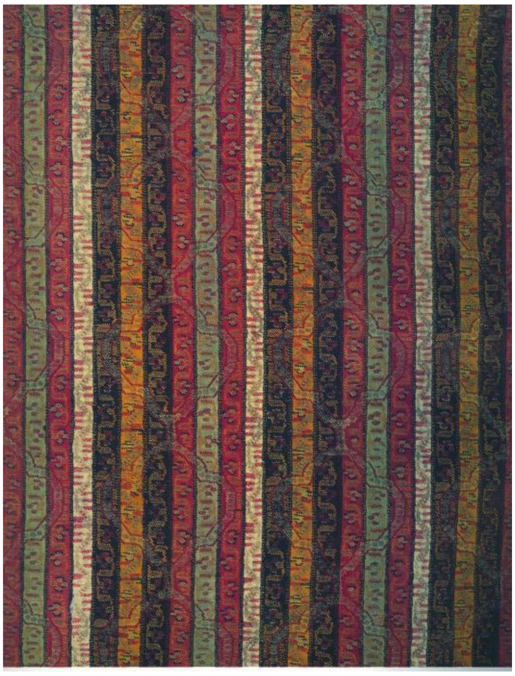
۳ ـ توضیحات از ایمان زکریای کرمانی (مدرس هنر در دانشگاه اصفهان).

٤ ـ از این نمونه شال هم در کتاب جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری نام برده شده است.

برخی شال‌ها نیز بر مبنای نوع کاربرد آن‌ها نام‌گذاری می‌شده، مانند شال چارقدی، شال سجاده، شال بقچه، شال پرده، شال سفره، شال جانماز، شال رویه لحاف[1]».



شال ترمه بوته‌ای افشان کرمان با زمینه کرم

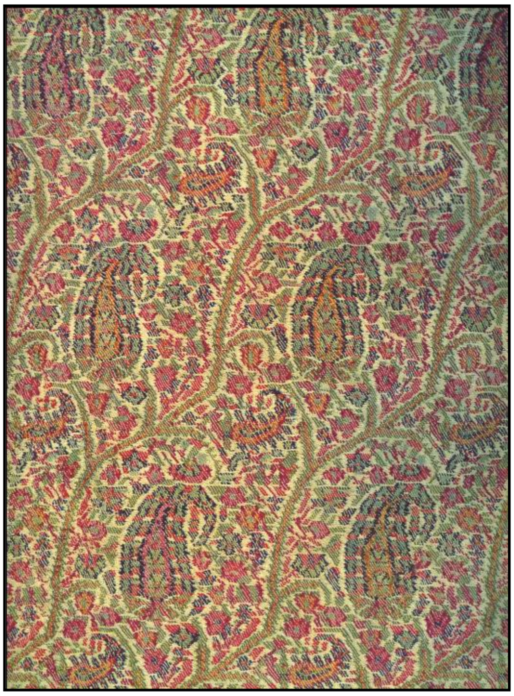


شال ترمه راه راه (محرمات) با نقش‌بندی کرمانی

---

۱ ـ زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، ص ۱۷۳.

شال ترمه بسیار اعلای کرمان





شال ترمه بته‌ای تاج خروسی کرمان[1]

---

۱ ـ عکس‌های شال و توضیحات از ایمان زکریایی کرمانی.

اهدا و اعطای شال در دوره قاجاریه

اهدا و اعطای شال در این دوره بسیار متداول بود، چرا که علاوه بر آن که شال به عنوان یک اثر هنری شناخته می‌شد، از نظر مادی هم دارای ارزش بالایی بود، لذا همواره بهترین نوع شال توسط دربار خریداری و در صندوق‌خانه مبارکه نگه‌داری می‌شد و در موارد مختلف به دیگران اهدا می‌گردید. از جمله می‌توان زمانی که حاکم یکی از ایالات به دلیل خدمات، مورد عنایت شاهی قرار می‌گرفت و جهت ابراز عنایات شاهانه طاق شالی ممهور به مهر شاه برای او فرستاده می‌شد و به طور معمول در آن شهر طی مراسمی خلعت شاهانه بر دوش حاکم قرار می‌گرفت.

«از قراری که روزنامه این ولایت نوشته بودند یک ثوب کلیجه[1] ترمه نظامی ملبوس تن مبارک اعلی‌حضرت پادشاهی را که خلعت برای امیرالامراء العظام محمدحسن‌خان سردار یزد و کرمان مرحمت شده بود، بعد از ورود سردار مشارالیه با خوانین و اعیان و اشراف آن ولایت به استقبال خلعت رفته، لازمه توقیر و تعظیم و احترام از خلعت همایون به عمل آورده و در باغ خارج شهر[2] خلعت پوشان کرده بعد از تهنیت و تهیه لوازم استقبال مراجعت به شهر کرده و چند تیز توپ نیز شلیک نموده‌اند[3]».

از دیگر موارد اهدای شال، زمانی بوده که شخصی به حکومت شهری یا سمتی مهم انتخاب می‌گردیده است. «عالی‌جاه میرزا عیسی که به منصب استیفای نواب مستطاب

---

۱ ـ «کلیجه بالاپوشی بلند است که در دوران پادشاهی فتحعلی‌شاه درازی آن تا زانو می‌رسید. اما بعد از مدتی اندازه آن کوتاه شد و بر روی ران‌ها ختم می‌شد. همچنین فرم دوخت کلیجه به صورتی است که به کمر می‌چسبد و زیر بغل‌های آن برای سهولت در حرکت باز بوده است. کلیجه اغلب در هوای سرد با آستین‌های خالی و آویزان روی دوش انداخته می‌شد». زکریایی کرمانی، ایمان: شال‌های ترمه کرمان، ص ۲۷۳.

۲ ـ مراسم خلعت پوشان تا قبل از تشکیل کنسولگری اتگلیس در این باغ که مشهور به باغ آقا (سیدابوالحسن علی شاه کهکی، حاکم کرمان ۱۱۷۹ ق/ ۱۷۶۵ م. و پدر آقاخان محلاتی) انجام می‌شد.

۳ ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، مورخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۰، نمره ۱۵۳.

ولیعهد دولت قوی شوکت علیه سرافراز شده بود در این اوقات یک ثوب جبه کرمانی به رسم خلعت در حق او مرحمت گردید[1]».

از دیگر موارد می‌توان به ابراز لطف و عنایت شاه، صدراعظم به حکام و عمال نظامی در انجام مأموریت خویش، دلجویی از فردی که مورد بی مهری قرار گرفته و با ارسال شال قصد دلجویی از او دارند، ارسال شال به مناسبت اعیاد مذهبی و ملی برای حکام و صاحب منصبان نظامی، ارسال شال به شاه یا درباریان از طرف مردم جهت اجابت درخواست آنان، ارسال شال جهت اعلام تعزیت و تسلیت به مناسبت درگذشت افراد سرشناس[2] و ...

---

۱ ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، مورخ ۲۶ ذی‌القعده ۱۲۶۹، نمره ۱۳۵.

۲ ـ به عنوان نمونه، زمانی که آیت الله حاج آقا احمد مجتهد در سال ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م. در کرمان فوت نمود، از طرف ناصرالدین شاه قاجار و دیگر درباریان، شال‌های ترمه همراه با نامه‌هایی مبنی بر اعلام تسلیت به فرزند ایشان آیت الله حاج ابوجعفر مجتهد فرستاده شد، از جمله این نامه که توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه صادر گردیده است:

«جناب قدسی و قدوسی انتساب، حقایق و معارف آداب زبده المجتهدین حاجی شیخ ابوجعفر سلمه الله تعالی محض بروز عنایت مکرمت و شمول التفات و مرحمت درباره آن جناب و استحضار بر مراحم بیکران شاهنشاتهی سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل الهی روحی و روح العالمین فداه، یک ثوب عبای ترمه ایرانی حاشیه دار به رسم خلعت مهر طلعت برای آن جناب مرحمت فرمودند که زینت دوش ساخته، به استحضار و التفات و امیدواری مشغول دعاگوئی وجود مسعود مبارک باشند.

فی شهر صفر المظفر سنه : ۱۲۹۵. [مهر]: نایب السلطنه امیرکبیر». نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ۱۰۰.

شال در فرهنگ و اجتماع کرمان

وجود قشر عظیم شال‌باف در جامعه کرمان، خواسته و ناخواسته باعث پیدایش و رواج فرهنگ و ادبیاتی خاص شده بود، بر این مدعا می‌توان به بهترین منبع در این زمینه، یعنی آثار «ادیب قاسمی» (۱۳٤۸ ـ ۱۲۳۸ ق/ ۱۹۲۹ ـ ۱۸۲۳ م.) اشاره نمود.

وی که خود چندی به حرفه‌ی شال‌بافی اشتغال داشته، از این رو به تمامی زوایا و زیر و بم آن تسلط داشته است. «...اندک اندک سرمایه بدان پایه رسید که زیارت کردم و برگشتم. شال‌بافی را حمالی پنداشتم، دلالی اختیار کردم ...[1]».

مهم‌ترین اثری از وی که به شال‌بافی و شال‌بافان کرمان پرداخته، مجموعه‌ی «خارستان» است. وی به تقلید از گلستان سعدی، کتاب خارستان را شروع و در این مجموعه ضمن ضبط اصطلاحات شال‌بافی، اشاراتی به وضعیت شال‌بافان کرمان در این دوره نیز داشته است.

«صنعت خلوشی را خفّ و ذلّ که تار شالش در کمال ظرافت است و به پود اندرش مزید لطافت. هر مکّوئی که فرو می‌رود مفرّج تار است و چون بر می‌گردد مدرّج پود. پس از هر مکّوئی پودی لازم و پس از هر پودی دو دفتین واجب.

از بازو [و] ذنچ که برآید   کز عهده‌ی دفتین به درآید

نسّجوا آل دفتین نسجاً و کثیرٌ من عبادی الناسجون .

بچه همان به که نخستین قدم   روی سوی چاله کند صبحدم

ور نه وجودش تو بمیری که کس   می نتوان گفت به امت از عدم

صوت جانفزای دفتینش را هر گوشی شنیده و صیت شال گران‌بهای سنگینش همه جا رسیده. پرده‌ی غیرت و آبرو ندرد و جز میوه‌ی نخل بازو نخوردند.

ای خلوشی که با سر ناخن   کارها می‌کنی و می‌لافی

کی بری منت از سیاه [و] سپید   تو که شب تا به صبح می‌بافی

---

۱ ـ قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی، ص ۱۸۷.

خلیفه‌ی رشکین نیفه را فرموده که بردستان را قبای سبز چمنی بپوشاند و نوردان را به زیور تار ساده و الوان مزیّن فرماید، و در نقد شال بی‌شبه و مثالش عقد سمک را رشک محک سازد. رشته‌ی پشمین به قدرتش مثال سنگین گشته و تار یک رنگی به صنعتش قطعه‌ی رنگین...[۱]

وی همچنین در مجموعه‌های «نیسان»، «فرهنگ لغات نادره»، «تاریخ تلگرافی»، «آتش زنه» و «شال‌نامه»، به فرهنگ و اصطلاحات شال‌بافان کرمان در دوره قاجاریه پرداخته است، از جمله در فرهنگ لغات نادره این اصطلاحات شال‌بافی آمده است:

«پاده اوشال: چوب بزرگی است از آلات شال‌بافی.

چاله: گود شال‌بافی.

چاله خفت: کنایه از شال‌باف است.

خلیفه: مُدرس شال‌باف است، و به معنی شال‌باف نیز آمده است.

دفتین: بر وزن سنگین، از آلات شال‌بافی است که نخ‌های پود و شال را می‌کوبد.

سنگین باف: [آن که] شال‌های گران‌بها بافد.

مکو: بر وزن سکو، از آلات شال‌بافی است که حامل نخ و پود است، میان تارها بگذرانند تا آن که شال تمام بافته شود.

نورد: بر وزن نبرد، چوب کلفتی است که شال به گردش پیچند[۲]».

ضرب‌المثل‌های مشهوری نیز در کرمان از این دوره رواج پیدا نموده که هنوز مرسوم است، مانند: «خدا کند خلیفه ورنمالد» که منظور از خلیفه، قشر شال‌باف است و اشاره به آن دارد که این قشر مظلوم و زحمت‌کش، اگر سر به کار خویش دارند و کاری جز بافتن شال ندارند، اما اگر فشار و ظلم بر آنان زیاد شود و سر به شورش بردارند، دیگر کسی را یارای مقابله با آنان نیست؛ همان موردی که دو بار در این دوره روی داد.

---

۱ ـ قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی (خارستان)، صص ۱۷۰ – ۱۶۹.

۲ ـ همان (فرهنگ لغات نادره)، صص ۳۳٤ ـ ۳۱۵.

وضعیت کارگاه‌ها و شال‌بافان کرمان در دوره قاجاریه

تا کنون در خصوص کیفیت و کمیت، ارزش و قیمت و ... شال کرمان در این دوره گفته شد، اما از وضعیت کارگاه‌ها و تولیدکنندگان این کالای با ارزش سخنی به میان نیامد. چرا که دو شورش شال‌بافان کرمان در این دوره، اگر چه به عوامل متعددی بر می‌گردد. اما بی‌تردید مهم‌ترین دلیل شورش این کارگران برگرفته از وضعیت نابهنجار اقتصادی آنان، و بی توجهی صاحبان کارگاه‌ها، سفارش دهندگان، دلال ها، حکام، صاحب منصبان حکومتی، درباریان و شاهان قاجار به وضعیت معیشت و محیط نامطلوب کار آنان بوده‌اند؛ موضوعی که تأسف و تأثر مأمورین، گردشگران و سیاحان اروپایی را به همراه داشته است.

شخصی که در سال ۱۸۷۹ م/ ۱۲۹٦ ق. به قصد نصب سیم تلگراف به ایران وارد شده است، در سفرنامه‌ی خود در مورد شال‌باف‌های کرمان آورده: «... شهر کرمان، خیلی تفصیل دارد. اولاً شال‌باف‌خانه زیاد، و پانزده هزار شال‌باف دارد. چند جا رفتیم تماشا کردیم. مرد و بچه‌ی کوچک چند نفر به سن هفت نرسیده در توی زیر زمین، در اتاق تاریک متعفن نشسته، مشغول شال بافتن بودند.

دو ساعت پیش از طلوع آفتاب شروع، و شب تا یک ساعت بعد از مغرب کار می‌کردند. مواجب بچه از سالی سه تومان، الی ده تومان است. مرد، سالی ده تومان الی بیست و پنج تومان دارد. معلوم است کسی که بیست و پنج تومان مواجب اوست خیلی کامل است. هر نفر از آن‌ها همیشه شال به یک ترکیب می‌بافند، یعنی به یک رنگ، و یک گل. و از اول آن ترکیب را یاد گرفته‌اند و تا آخر عمر به همان پیکره مشغول کاربافی هستند ... شال‌باف‌ها اکثر جوان می‌میرند و سببش کار سخت و عفونت اتاق و هوای بد آنجا است، و جمیع شال‌باف‌ها ناخوش و بدحال اند. پسری با رنگ و روی خوب ندیدم. حالا چند سال است که شال کرمان کم‌تر به فروش می رود، و از آن جهت، شهر کرمان فقرای زیادی دارد که همه بی‌چیزند . . . [1]» .

---

۱ ـ افشار، ایرج: سفرنامه‌ی تلگرافچی فرنگی، ص ۲۰۵.

این گزارش به تنهایی بر وضعیت نامطلوب کارگاه‌ها و شرایط اسفناک بافندگان شال دلالت می‌کند؛ «زیرزمین و اتاق‌های تاریک متعفن»، کارگاه‌های شال‌بافی بوده و در بین بافندگان «بچه‌های کم‌تر از هفت سال» وجود داشته که به قول نویسنده با آن مدت کار در روز و مواجب کم، گذران روزگار می‌کردند و در آخر هم اکثر آنان به دلیل سختی کار و محیط نامطلوب کارگاه‌ها در جوانی فوت می‌کردند.



کارخانه شال‌بافی در دوره قاجاریه

«ادوارد براون» نیز در سفر به کرمان (۱۳۰۵ ق/ ۱۸۸۸ م.) به کارگاه‌های شال‌بافی این شهر سری زده و در خصوص وضعیت اسفبار و نابهنجار این قشر عظیم جامعه کرمان و همچنین وضعیت و قیمت شال آورده: «۸ ژوئن، مطابق با ۲۸ رمضان ـ امروز من برای تماشای یکی از کارخانه‌های شال‌بافی کرمان رفتم و رستم و نایب حسن و میرزا یوسف تبریزی با من بودند. راه ما از محلی موسوم به «بازار شنبه» می‌گذشت. هفته‌ای یک روز در آن محل بازار بود و ما چون روز شنبه از آنجا عبور می‌کردیم عده کثیری از مردم در بازار دیده می‌شدند. کارخانه شال‌بافی عبارت از اتاق بزرگی بود که یازده کارگاه در آن دیده می‌شد ولی دو یا سه کارگاه آن‌ها کار می‌کردند.

مقابل هر کارگاه که کار می‌کرد، سه نفر به کار مشغول بودند که یکی استاد و دو نفر دیگر شاگرد وی محسوب می‌شدند. استاد در وسط نشسته و شاگردان در دو طرف او قرار گرفته بودند و وی بر کار آن‌ها نظارت می‌کرد. روی هم رفته در آن کارگاه بیست و پنج شاگرد و استادکار به نظر رسیدند. بعضی از آن‌ها شش یا هفت سال سن داشتند و برخی مرد کامل بودند. مزد شاگردان هر سال ده تومان است اما به تدریج وقتی که ورزیده شدند ممکن است که به سالی بیست و پنج تومان برسد.

در روزهای تابستان، شاگردان از طلوع آفتاب تا غروب خورشید کار می‌کنند و در روزهای زمستان تا سه ساعت بعد از غروب در روشنایی شمع به کار مشغول هستند. هر هفته بیش از نصف روز (از ظهر جمعه به بعد) تعطیلی ندارند. تعطیلات بزرگ آن‌ها عبارت از سیزده نوروز در عید نوروز و یکی دو تعطیلی در ایام قتل است. غذای آن‌ها در تمام سال جز نان خشک چیزی نیست.

اوه، ای کودکان بدبخت کرمانی که تمام عمر از نور آفتاب و هوای آزاد و بازی‌ها و تفریحاتی که از مختصات زندگی کودکانه شماست محروم هستید؟ ... شما باید در تمام عمر زحمت بکشید تا ثروتمندان بتوانند شال‌های گران‌بهای کرمانی را به سر و یا کمر ببندند و یا لباس کنند ... شال‌های کرمان هر قدر زیبا و ظریف باشد، به عقیده من دوست داشتنی نیست زیرا با خون کودکان بدبخت کرمان عجین شده و تار و پود آن با رشته حیات آن بیچارگان بافته شده است.

شال‌های کرمان چند درجه دارد: شال مرغوب درجه اول، هر طاقه پنجاه تومان فروخته می‌شود و مدت بافت آن دوازده تا پانزده ماه طول می‌کشد. لیکن شال‌هایی که برای بازارهای خارجی و مخصوصاً بازار اسلامبول (استانبول) از کارگاه بیرون می‌آید ارزان است و قیمت آن از یک تومان یا پانزده قران تجاوز نمی‌نماید و برای بافت آن بیش از یک ماه یا شش هفته وقت صرف نمی‌شود.

در این اواخر تجارت شال کرمان تنزل کرده و رئیس کارخانه‌ای که ما آن روز از آنجا بازدید می‌کردیم می‌گفت : خیال داریم که برای یک سال کارخانه را تعطیل کنم و

در این مدت سفری به کربلا بنمایم و از ائمه بخواهم که این کسب را که از رواج افتاده رایج کنند ...[1]».

براون هم به سن کم تعدادی از کارگران، مزد کم، ساعات کار زیاد در شبانه‌روز، تعطیلات کم در طول سال و غذای آنان اشاره نموده و تحت تأثیر مشاهدات خویش، ضمن اذعان بر تباهی کودکان شال‌باف، از سر درد نوشته: «شال‌های کرمان هر قدر زیبا و ظریف باشد، به عقیده من دوست داشتنی نیست زیرا با خون کودکان بدبخت کرمان عجین شده و تار و پود آن با رشته حیات آن بیچارگان بافته شده است».

آری، این تصویری واقعی و حکایتی دردناک از زندگی کارگران شال‌باف کرمان در این دوره بوده است. روایتی که هر چند مورد اعتنای سلاطین و حکام و تجار شال قرار نگرفت و آنان فقط در پی کسب سود بیشتر بودند.

«سر پرسی سایکس» نیز در سفرنامه خود به وضعیت شال و کارگران شال‌باف کرمان ـ بدون ذکر وضعیت نامطلوب کارگاه‌های شال‌بافی، مزد کم، ساعات کار، تعطیلات و غذای کارگران ـ اشاره نموده است:

«شال کرمانی یا با کورک یا با پشم بافته می‌شود و نقشه و طرح آن نیز مثل نقشه قالی، ذهنی شال‌باف‌هاست. این متاع از حیث ظرافت به قالی ترجیح دارد و اکثر به دست اطفال خردسال بافته می‌شود و اهالی کرمان به واسطه‌ی ذوق و شوق فوق‌العاده‌ای که دارند از این کار خسته و مریض و فرسوده نمی‌شوند. اوضاع شال‌بافی از موقع مأموریت «سر فردریک گلدسمید» که نقشه‌ی رقت‌آوری از طرز تهیه این متاع کشیده شده، اندکی رو به بهبود نهاده است.

شال‌های کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف و بهتر از همه‌ی آن‌ها، نقش گل و بوته‌ای است که از طرف ولات و حکام و به عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده می‌شود. شال‌های سفید حاج خلیل خانی معمولاً به اسلامبول حمل می‌گردد و در آن جا یا مردها به کمر می‌بندند و یا زن‌ها به جای زینت لباس خود به کار می‌برند. محصول

---

۱ ـ براون، ادوارد: یک سال در میان ایرانیان، ص ٥٦٤.

کارخانجات کشمیر به مراتب به شال‌های کرمان رجحان دارد ولی این نکته مسلم است که مواد خام هیچ نقطه‌ای با مواد خام کرمان نمی‌تواند رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول محل دخالت تام دارد.

تعداد دستگاه‌های دایر کرمان به سه هزار بالغ می‌شود و سالیانه سیصد هزار تومان که معادل شصت هزار لیره است، شال از دستگاه خارج می‌شود[۱]».



کارخانه شال‌بافی در کرمان دوره قاجاریه

نکته جالبی که در این قسمت از یادداشت‌های سایکس مشهود و موجب حیرت می‌گردد، این است که به رغم تلاش وی در بیان جزئیات بسیاری از مسایل و حوادث تاریخی در سفرنامه‌اش، در مورد وضعیت اسفناک کارگاه‌های شال‌بافی و اوضاع دردناک کارگران آن، نه تنها به سادگی از حقیقت چشم‌پوشی کرده، بلکه به طرز بسیار ناشیانه‌ای و حتی تمسخرآمیزی، ضمن اعلام این مطلب که اکثر شال‌ها به دست اطفال خردسال بافته می‌شود، عنوان می‌کند «اهالی کرمان به واسطه‌ی ذوق و شوق فوق‌العاده‌ای که دارند، از این کار خسته و مریض و فرسوده نمی‌شوند...».

---

۱ ـ سایکس، سرپرسی: سفرنامه سایکس (ده هزار مایل در ایران)، ص ۳۲٤.

به راستی، آیا به نظر ژنرال سایکس، انجام کار سخت در زیرزمین‌های نمور یا در اتاق‌های تاریک متعفن، دریافت مزد کم، ساعات کار طولانی، کمی تعطیلات سالیانه، خوردن نان خشک در تمام طول سال، ناخوشی اکثر کارگران شال‌باف و در نهایت، مرگ زودهنگام در جوانی، باعث به وجود آمدن آن همه «ذوق و شوق فوق‌العاده» می‌شده که حاضر بودند با سرپنجه‌های ظریف خود زیباترین و با ارزش‌ترین شال‌های جهان را خلق کنند تا یا پادشاه و ورزا زیب دوش خود سازند و یا در اروپا، مردان به کمر بندند و یا زینت لباس زن‌ها شود و سود آن نیز نصیب کارفرمایان و تجار گردد و آنان نیز، سختی کار، مریضی و تباهی را به سخره گیرند!

زمینه‌های اولین شورش شال‌بافان کرمان

با ذکر مقدمه‌ای مفصل و ضروری در باب مسایل مرتبط با شال و شال‌بافان کرمانی در دوره قاجاریه، به اولین شورش کارگران شال‌باف پرداخته می‌شود.

در بررسی منابع و مأخذ، شکل‌گیری اولین شورش شال‌بافان که از اواخر حکومت نه ساله‌ی مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی (۱۲۹٤ ـ ۱۲۸۵ ق/ ۱۸۷۷ـ ۱۸٦۸ م.) شروع و در دوره‌ی حکمرانی شهاب‌الملک (۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م.) به اوج خود رسید، چند عامل موثر و مهم‌تر بودند، از جمله:

عوامل اجتماعی

از مهم‌ترین عوامل اجتماعی که در این دوره منجر به شورش شال‌بافان گردید، می‌توان به جایگاه و منزلت و پایگاه اجتماعی این گروه اشاره نمود.

شال‌بافان به رغم آن که اکثراً مردمی تهیدست و به صورت کارگران روزمزد به این حرفه مشغول بودند و با توجه به محیط و شرایط کار و دستمزد، دارای حرفه‌ای سخت و طاقت‌فرسا بودند[1]، منزلت و پایگاهی پایین داشتند، به نحوی که در این دوره ـ و حتی دوره معاصر به رغم آن که دیگر شال‌بافی منسوخ گردیده ـ اطلاق کلمه‌ی شال‌باف به کسی، حالت توهین بدان شخص را دارد. بر این مدعا می‌توان گفت که در فرهنگ اصطلاحات کرمان، به مردم ساده و عوام، لفظ شال‌باف اطلاق می‌شده است[2].

یا ترکیب «شال‌باف خُلوش[3] نیز که در اصطلاحات مردم کرمان رواج دارد. خلوش در بسیاری از فرهنگ‌های لغت کرمانی مترادف شال‌باف آمده است. البته این کاربرد در زمان ناصری (اواسط دوره قاجاریه) بسیار رواج داشته به طوری که «ادیب قاسمی کرمانی» در مجموعه اشعار خود بارها شال‌بافان را خلوش نامیده است.

---

۱ ـ در سفرنامه تلگرافچی فرنگی، خاطرات ادوارد براون و سفرنامه سایکس اشاره شد.

۲ ـ ابوالقاسم، پورحسینی، ابوالقاسم: فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان، ص ۱٦٤.

۳ ـ استادِ بافنده شال؛ درکرمان به مردم عوام و نادان اطلاق می‌گردید. همان، ص ۹۲.

ای خلوشی که نقض استـــــادی تا به کی پست فطرت و شومی[۱]».

یا کلمه‌ی «ترمه» که در این دوره به نوعی شال قیمتی گفته می‌شده است، در ادبیات عامه کرمان، این کلمه که به طور معمول به افرادی انتساب داده می‌شود که کاری از آنان بر نمی‌آید[۲]؛ به شال‌بافان نسبت داده می‌شد.

این نوع نگرش به این قشر، که در این دوره یک سوم جامعه‌ی کرمان را تشکیل می‌دادند و از طرفی ـ همان گونه که در خاطرات و یادداشت‌های مختلف مرور کردیم ـ کارگرانی که محرومیت‌های متعدد را چشیده و ظلم و ستم‌های بی‌حساب دیده بودند، همچون جرقه‌ای بود که به اندک فرصت و مجالی که در این دوره فراهم گشت، شهر و ایالتی را به آتش کشاندند؛ «آدریمونانی[۳] که برای گلوله‌ی کشکی دانه‌ی اشکی می‌ریختند و به لقمه‌ی نانی جانی می‌دادند، عاقبت چنان شد که کشکشان به بار رسید و نانشان به خروار. دونانی که سلام می‌کردند و جواب نمی‌شنیدند، آخرالامر چخانشان می‌کردند و فرمانشان می‌بردند، از این رو در غرچماقی[۴] طاق شدند و شهره‌ی آفاق[۵]».

اگر قحطی و کمبود غله، مشکلات سیاسی، اقتصادی، درگیری‌های فرقه‌ای و ... خواسته و ناخواسته پای کارگران شال‌باف را به وسط معرکه و آشوب کرمان باز نمود اما آنان نیز مجالی یافته بودند تا بغض فرو خورده و خشم سرکوب شده خود را در این آشفته بازار به منصه ظهور رسانند.

آنان نصیحت و سفارش شاعر هم صنف خود را در این برهه آویزه گوش قرار داده؛

«ایا شال‌بافان نیـــــــــــکو نهاد بگیـــــــــــرید با هم ره اتحاد
اگر متصل می‌نشـــــــد تار و پود به عالم یکی شـــالِ سنگین نبود

۱ ـ ایمان، زکریایی کرمانی: شال‌های ترمه کرمان، ص ۲۶۱.

۲ ـ واعظ تقوی، محمد تقی: فرهنگ اصطلاحات کرمان، ص ۲۱.

۳ـ «با لبف ممدوه و دال مکسوره و راء مفتوحه و میم مضموم؛ فقیر برهنه بیچاره». قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی (فرهنگ لغات نادره)، ص ۳۱۳.

٤ ـ «به معنای یل». همان، ص ۳۲۷.

۵ ـ همان (خارستان)، ص ۱۷۳.

از آن رو توان شال سنگین[۱] شناخت — که با تار، پودش بـــود یکنواخت
شما نیز اگر اتحــــــــــادی کنید — توانید کوهی ز جــــــا بر کنید
به یک رنگ اگر جمله رنگین شوید — چو کوه دماوند سنگین شـــوید[۲]»

و ظهور یکی از کارگران شال‌باف به نام «علی محمد شال‌باف[۳]» به عنوان رهبر این گروه، گر چه به مذاق بسیاری از عمال حکومتی، متمولین و متنفذین خوش نیامده و از جماعت شال‌باف به عنوان «عوام[٤]» و «اجامره‌ی شهر[٥]» و از علی محمد هم به عنوان «بی‌سر و پای کرمان[٦]» و یا «گدای بی‌نام[۷]» یاد نمودند؛ اما دیگر «خلیفه ور مالیده بود» و چندی رؤیای افرادی را به کابوس مبدل ساختند که همواره آنان را از طبقه‌ی پست جامعه محسوب می‌نمودند.

---

۱ ـ شال بسیار ریز بافت و پر کار که باعث سنگینی وزن و قیمت بالای آن می‌شده است.

۲ ـ قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی (خارستان)، ص ۳۰٦.

۳ ـ « در این بین عنوان علی‌محمدخانی را پیش کشیدند. جوانی به سن هفده هجده الی بیست، از یکی از کارخانه‌های شهر که مشغول شال‌بافی بود بیرون آوردند، اسمش را علی‌محمدخان گذاشتند ...». مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ٦٤.

٤ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۱۲

٥ ـ (اجامر: اوباش، مردم ولگرد) احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۸٤.

٦ ـ «... در سال آخر حکمرانی [مرتضی‌قلی‌خان] وکیل‌الملک [ثانی]، علی محمد نام از مردم بی سر و پای کرمان به تحریک مفسدین به واسطه‌ی گرانی حبوب و قلت غله با جمعیتی از عوام در شهر بنای ازدحام و شر و شور و بعضی تصرفات در امور حکومتی گذاشته ...». وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۱۲

۷ ـ «... بالاخره به عنوان تنگی و کمی غله بر حکمران شوریدند و گدای بی نام را علی محمدخان نام نهادند [و] دست‌آویز خویش قرار دادند و فرمانش را گردن گذاشتند ...». احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۸٤.

عوامل اقتصادی

بروز قحطی و کمبود نان در این مقطع، از جمله عوامل نارضایتی مردم، به ویژه قشر عظیم شال‌باف کرمان بود. گذشته از آن که در طول تاریخ، همواره قحطی یکی از معضلات جوامع بوده، این مهم در مناطقی چون کرمان که خود سرزمینی خشک و در معرض خشکسالی‌ها نیز بوده، بیشتر از دیگر نقاط اثر منفی آن ملموس است[۱].

با تورقی اجمالی در تاریخ کرمان می‌توان وضعیت اسف‌بار و دهشتناک پیامدهای قحطی‌ها را در گذشته‌ی این ولایت دید[۲]، و یا اگر به دوران معاصرتر برگردیم، خاطره‌ی قحطی و غلایی که در زمان محاصره‌ی کرمان توسط آقا محمدخان در این شهر شیوع پیدا کرده بود، به نحوی که: «بعضی از مردم به پوست و پشکل گوسفند تغذیه می‌کردند و بعضی به اسه‌ی خرما و تراشه‌ی نجاری سد جوع می‌نمودند ...[۳]» هنوز از اذهان مردم این دوره زدوده نشده بود، به ویژه قشر شال‌بافی که به روایتی در طول سال غذای آنان نان خشک بود و بروز قحطی بیشترین ضربه را به آنان وارد می‌ساخت. لذا «قحطی‌های اتفاقی دهه هشتم قرن سیزدهم (۱۲۹۰ ـ ۱۲۸۰ ق/ ۱۸۷۳ ـ ۱۸٦۳م.) که اختصاصاً در کرمان وحشت‌انگیزتر از سایر بلدان بود، منجر به حرکتی شد که هسته اصلی آن را شال‌بافان تشکیل می‌دادند[٤]».

از طرف دیگر با بررسی وضعیت تجارت شال کرمان متوجه می‌شویم، در اوایل دوره قاجاریه، تجارتی پر رونق بود و در سال‌های ۱۲۱٤ ـ ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۰ ـ ۱۸۰۱م. که پشم، ابریشم، فرش، نمد و شال کرمانی از اقلام مهم صادرات ایران بود[۵]، صنعت شال‌بافی نیز رونق و رواج فراوان داشت.

---

۱ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، مقدمه تاریخ کرمان، ص ۳۹.

۲ ـ همان، ص ۱۹.

۳ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۷٤۰.

٤ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲٤٤.

۵ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۵۲.

در سال ۱۲٦٦ق / ۱۸۵۰ م. از ۲۲۰۰ کارگاه شال‌بافی در کرمان نام برده شده است که ٤۵۰۰ نفر کارگر ـ به ویژه کودکان ـ در آن مشغول به کار بودند. همچنین در ۲۲۰ کارگاه شهر کرمان، تولید پارچه‌های خشن، عبا، پتو و برک صورت می‌گرفت و متجاوز از ۹۰/۰۰۰ ـ ۱۰۰/۰۰۰ تومان، سود تولیدات آن بود، که با احتساب ۳۲۵ کارگاه تولیدی بافندگی در ۹ روستای اطراف کرمان، بالغ بر ۱۵/۰۰۰ تومان درآمد بود[1].

در آماری که در سال ۱۲٦٦ ق/ ۱۸۵۱ م. از تعداد کارگاه‌های تولیدی شال دایر در محله‌های شهر کرمان داده شده است، می‌توان این مقطع زمانی را اوج این صنعت در کرمان محسوب نمود[2].

با این همه، اگر چه صنعت شال‌بافی تا پایان عصر قاجار در کرمان همچنان به حیات خود ادامه داد و همواره یکی از کالاهای صادراتی ایران محسوب می‌گردید، اما به تدریج رونق اولیه خود را از دست داد، چنان که در سال ۱۲۷۵ ق/ ۱۸۵۹ م. به رغم حمایت ناصرالدین شاه، درباریان و حکام کرمان، تعداد کارگاه‌های تولیدی این محصول از ۱۲۰۰ به ۲۰۰ تقلیل یافت. تقلیل کارگاه‌های شال‌بافی و ایجاد رکود در صادرات شال را بایستی در تولید فراوان و فروش بسیار ارزان شال‌های اروپایی جست، که طرح و نقشه‌شان تقلیدی از شال‌های کرمانی بود، اما شال‌های اروپایی در مقایسه با شال‌های کرمانی از نظر دوام، تنوع، شیوه‌ی طراحی و درخشندگی رنگ و در نهایت مرغوبیت، در درجه‌ی بسیار نازل‌تری قرار داشتند[3].

بر این مدعا می‌توان به خاطرات «حاج سیاح محلاتی» از اروپا اشاره نمود که در سال ۱۲۷۹ ق/ ۱۸۵۹ م. از کارخانه‌های تولید شال در کلمار یاد می‌کند: «... کارخانه شال‌بافی و غیره آنجا خیلی شبیه است به آسیا، ولی بسیار منتسق و منظم ...»[4].

---

۱ ـ عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ص ٤۱۳ (به نقل از ک. ای. ابوت؛ پزشک آلمانی).

۲ ـ منشی کرمانی، محمدامین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، صص ۳٤۰ تا ۳٤۳.

۳ ـ خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ: سفرنامه‌ی خانیکوف، ص ۲۱۱.

٤ ـ دهباشی، علی: سفرنامه‌ی حاج سیاح به فرنگ، ص ۲۳۹ .

یا از کارخانه‌های سوئیس صحبت می‌کند که در آن تولید صنایع بافندگی و حتی شال صورت می‌گیرد، که همگی دلالت بر روی آوردن آنان به این صنعت و در نتیجه رکود و زوال شال کرمانی را سبب گشت.

هر چند که در روزنامه‌های ایران، رکود و کم رونق شدن تجارت شال کرمانی را معلول فقدان مجلس و اتاق تجارت می‌دانند: «... چرا فروش شال کرمان و خراسان که یکی از منابع ثروت دولت و ملت ایران است رو به ضعف گذاشته و جای آن را شال فرنگ گرفته؟ به واسطه این که اتاق تجارت نداریم و تجارت شال، دست چند نفر شال‌فروش ساده‌لوح و بی‌تجربه و علم افتاده و یک فرنگی شیطان هم ایشان را گول زده، معامله آن را تحت انحصار آورده است و بدین وسیله بازار شال ایران کساد شده و به مراتب به رواج شال فرنگ افزود. تجّار فرنگستان همه روزه سعی می‌کنند که امتعه خود را به رقابت با یکدیگر به بازار دنیا ارزان‌تر وارد نمایند و بر شمار خریداران امتعه خود بیفزایند ...[۱]».

شکوه و رونق شال کرمانی به تدریج رو به زوال نهاد، به نحوی که «در اواخر قاجار کم‌کم شال‌بافی از میان رفت و این مسئله علاوه بر آن که وضع آشفته کرمان و فقر عمومی باعث آن بود، اصولاً عباس میرزا قاجار هم بعد از فتح کرمان و قلع و قمع اولاد ابراهیم‌خان، جمع کثیری از شال‌بافان کرمان را به آذربایجان کوچ داده است که البته کار آنان در آذربایجان به جایی نرسید. وضعیت شال‌بافی کرمان هم از میان رفت، چه بی تخصص ماند. به همین سبب است که وقتی سایکس به کرمان مسافرت نموده از زوال صنعت شال‌بافی صحبت می‌کند[۲]».

به هر تقدیر، در اواخر قرن سیزدهم / نوزدهم میلادی یعنی سال‌های ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۳ ق / ۱۸۷٤ ۱۸۷٦ م. به تدریج، صنعت شال‌بافی جای خود را به قالی‌بافی داد و تمامی داد و ستد و معاملات تجار کرمان به خرید و فروش قالی اختصاصی یافت و صنعت

---

۱ ـ روزنامه حبل‌المتین، اول ربیع‌الثانی ۱۳۲٤.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: وادی هفت واد، ص ۲۸۰.

قالی، گوی سبقت را از شال ربود[۱] و در سال ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰٤ ـ ۱۹۰۵ م، تولید قالی، فعالیت اصلی کرمان و تقریباً یگانه صنعت این شهر گردید[۲]. هرچند هنوز از شال کرمان سخن به میان می‌آید[۳].

با جمع‌بندی مطالب ذکر شده، این نتیجه حاصل می‌گردد که در این دوره که مقارن با شورش اول شال‌بافان کرمان است، تجارت شال کرمان رو به تنزل بود و بالطبع این عامل موجب بی‌کاری و از رونق افتادن عده زیادی از شال‌بافان که تنها ممر درآمد و ادامه زندگی آنان از این صنعت بوده، شده است.

عامل دیگری که در نارضایتی کارگران شال‌باف در این دوران مهم بود، وضعیت زندگی و کار آن بود. رواج و گسترش صنعت شال‌بافی در کرمان و استقبال بسیار از این کالا، باعث به وجود آمدن قشر عظیمی از این صنف در جامعه کرمان شده بود؛ تا جایی که به روایـتی یک سوم مردم کرمان را شال‌بافان تشکیل می‌دادند. از طرف دیگر تجارت شال باعث به وجود آمدن و پیدایش طبقه ثروتمند تازه‌ای شده بود، اما حقوق کمی که به کارگران شال‌باف داده می‌شد، ساعات زیادی که در کارگاه‌ها به بافتن شال مشغول بودند، نداشتن تعطیلی و مشاهده طبقه جدیدی که از دسترنج آنان به تمول رسیده، همگی در ایجاد خشم آنان موثر بود.

---

۱ ـ سایکس، سرپرسی: سفرنامه‌ی سایکس (ده هزار مایل در ایران)، ص ۲۳۳.

۲ ـ اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم در سال‌های ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰٤، ص ۱۲۰.

۳ ـ از جمله، لرد کرزن: ایران و قضیه ایران، ص ۲۹۹؛ سایکس، سرپرسی: دو هزار میل در ایران، صص ۲۳۳ تا ۲۳۳؛ نیوکامن، گلیدو: اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم، ص ۱۲۳.

عوامل سیاسی

از دیگر عواملی که در شورش اول کارگران شال‌باف (۱۲۹٤ ق/ ۱۸۷۷ م.) نقش داشت، بایستی به اتخاذ سیاست‌های نادرست حکام و همچنین به وجود آمدن، شکل‌گیری و در نهایت رقابت دو خاندان غیر بومی ابراهیمی و اسفندیاری[1] (وکیلی) در جامعه کرمانِ این دوران اشاره نمود.

عدم موضع‌گیری صحیح حکام کرمان در این دوره باعث شد تا در مقاطع مختلف زمانی، فقدان توازن درستی در مناسبات مذهبی در جامعه‌ی کرمان کاملاً ملموس گردد.

به عنوان نمونه در زمان حکمرانی «طهماسب میرزا مویدالدوله» (۱۲٦۸ـ ۱۲٦٥ق/ ۱۸۵۲ـ ۱۸٤۹م.)، تمایل و گرایش بیشتر وی با علمای متشرعه مشهود است. بر این مدعا می‌توان به مسئله حادث شده در خصوص «آیت الله حاج آقا احمد» و نحوه‌ی برخورد وی «محمد بیگ مازندرانی» اشاره نمود[2].

در زمان حکومت «کیومرث میرزا» (۱۲۷۷ ـ ۱۲۷٦ ق /۱۸٦۱ ـ ۱۸٦۰م.)، هر چند وی با بنیان‌گذار شیخیه در کرمان (حاج محمدکریم‌خان) قرابت خانوادگی داشت[3]. اما

---

۱ ـ خاندان ابراهیمی به «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» و خاندان قاجار، و خاندان اسفندیاری (وکیلی) هم به «محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک» و خاندان نوری در مازندران منتسب می‌شوند.

۲ ـ وی با حمایت متشرعه از تقویتِ شیخیه جلوگیری کرد. او به همنشینی و همراهی علمای شیعه علاقه‌مند بود و در مجلس خود به غیر از علماء به کسی اجازه‌ی ورود نمی‌داد. برای علمای کرمان به ویژه حاج آقا احمد مجتهد احترام فراوان قائل بود. آن چنان که در غیبت او از شهر محمد بیگ مازندرانی که از شیخبه بود به حاج آقای احمد توهین کرد وقتی طهماسب میرزا از مسأله آگاه گردید به شدت با محمد بیگ مازندرانی برخورد کرد و او را مورد آزار و اذیت قرار داد. جهت اطلاع بیشتر، نک: احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۳٦.

۳ ـ «کیومرث میرزا عمیدالدوله، پسر قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب‌السلطنه، (پسر فتحعلی شاه، و داماد ناصرالدین شاه قاجار) در سال ۱۲۷۵ قمری به وزارت محمداسماعیل‌نوری به حکومت کرمان منصوب شد و حکومتش دو سال طول کشید و در این مدت حکومت اسماً با محمد اسماعیل خان بود». بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۱۸۰.

در پی واقعه‌ای[۱]، این روابط دوستانه به تیرگی گرائید تا جایی که حاج محمدکریم‌خان از از کرمان به لنگر هجرت کرد و تا پایان حکومت کیومرث میرزا به کرمان باز نگشت.



حاج محمد کریم‌خان؛ بنیان‌گذار شیخیه در کرمان

«محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک» نیز به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، در مقابله با فرقه شیخیه، ضمن حمایت همه جانبه از متشرعین و علمای کرمان[۲]، طرف‌داران تصوف را نیز مورد عنایت ویژه خویش قرار می‌داد. «وکیل‌الملک برای فروبردن ریشه‌های قدرت محلّی خویش در کرمان در برابر فرقه شیخی قاجار (خاندان ابراهیمی) با تبر زین

---

۱ ـ جهت اطلاع از این واقعه نک: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: «سخنی چند پیرامون اندیشه‌های میرزا آقا خان» ، وحید ، شمارهٔ هشتم ، سال پنجم ، شماره مسلسل ٥٦ ، مرداد ١٣٤٧ش ، ٧٧٧ ـ ٧٧٤ .

۲ ـ در این زمینه می‌توان به نامه‌های متعددی که مابین وی و آیت الله حاج آقا احمد و دیگر علمای متشرعه رد و بدل شده است و همگی دلالت بر ارادت و مودت اوست، اشاره نمود.

و کشکول درویشی به جنگ آنان رفت. نتیجه این شد که او نیز در لباس فقر با شهزادگان توانست مقابله کند و بساط خود را بگستراند و حتی نان حکومت فرزندان و احفاد و اولاد خود را تأمین کند ... این تدبیر البته برای وکیل‌الملک مؤثّر بود و برای کرمانیان مثل همیشه مورث ضرر و زیان[1]».

حمایت از متشرعه و تصوف[2] در این دوره اگر چه توسط «وکیل‌الملک» و بعدها توسط پسرش «وکیل‌الملک ثانی» با هدف کم رنگ نمودن اقتدار خاندان ابراهیمی و فرقه شیخیه صورت می‌گرفت اما چون برخی از سمت‌های مهم چون «کلانتری» همچنان در ید قدرت این خاندان بود، لذا درگیری‌هایی در سطوح بالای قدرت در این زمان وجود داشت، از جمله در زمان حکومت مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی که کلانتری کرمان بر عهده «میرزا مهدی‌خان مدیرالملک» بود و اختلاف مابین آن دو باعث اغتشاش و در نهایت شورش شال‌بافان گشت[3].

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ۷٦.

۲ ـ عناد شیخیه با تصوف و صوفیان ـ به رغم آن که کرمان (به دلیل وجود مزار شاه نعمت الله ولی) یکی از مراکز مهم آنان محسوب می‌گردید ـ در این دوره کاملاً مشهود بود، و حاج محمدکریم‌خان به صورت علنی مخالفت خود را ابراز و حتی با صراحت بیان نمود: «ما بنیاد صوفیه را خراب کردیم» (شیرازی، محمدمعصوم: طرائق‌الحقایق، ج ۳، ص ۲۰۷). بی‌تردید ابراز این دشمنی آشکار، واکنش تند و شدید پیروان تصوف را نیز به دنبال داشت، بر این مدعا می‌توان به «شیخ محمد حسن سیرجانی» معروف به «پیغمبر دزدان» و ملقب به «صفا علی» اشاره نمود که حاج محمدکریم‌خان و مهم‌ترین تألیف وی در زمینه‌ی اصول عقاید شیخیه، یعنی «ارشادالعوام» را این گونه مورد حمله قرار داده است:

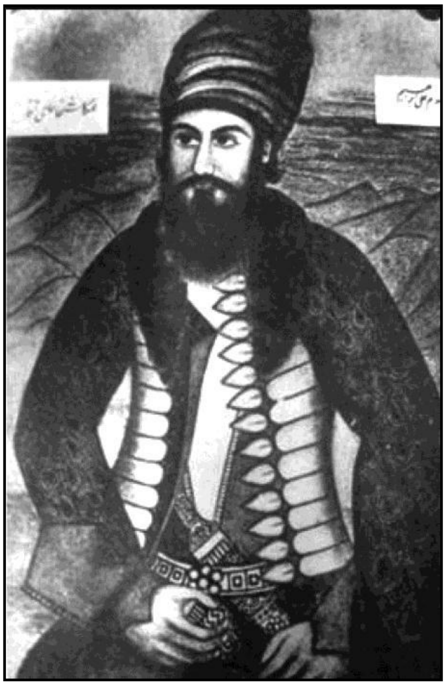
«...گر بخواهی شرح دزدی را تمام — رو بخوان یک صفحه ز ارشادالعوام

کاندر آنجـــــا آن کریم محترم — شرح دزدی را نکو کـــــرده رقم

بعضی هم گویند که پیغمبر نامه‌ای به حاج محمدکریم‌خان نوشته بود و چون پشت پاکت مهر پیغمبر بوده، حاجی محمدکریم‌خان نامه را باز نکرده و پس داده و گفته است: «لا نبی بعدی». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، نامه بیستم، ص ٤۷۸ و ٤۷۹. گویا حاج محمدکریم‌خان با دشنام‌هایی که پیغمبر دزدان نسبت به او داده، با این کار نفرت خود را از نشان داده است. شایان ذکر است، شیخ محمدحسین سیرجانی، دارای لقب «پیغمبر دزدان» و همسرش «ام السارقین» بوده است.

۳ ـ در ذکر وقایع و حوادث شورش اول شال‌بافان به تفصیل در این مورد صحبت خواهد شد.

رقابت دو خاندان ابراهیمی و اسفندیاری (وکیلی) در زمینه‌ی کسب قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کرمان نیز در شورش اول شال‌بافان نقشی مهم داشت.



ابراهیم‌خان ظهیرالدوله



محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک

همان گونه که در پیش‌تر (اوضاع سیاسی کرمان) ذکر شد، ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان (۱۲۴۰ ـ ۱۲۱۸ ق/ ۱۸۲٤ ـ ۱۸۰۳ م.) در راستای انجام سیاست ایجاد پایگاه در کرمان، با ازدواج خود و فرزندانش با خانواده‌های مختلف کرمان، توانست خاندانی گسترده و مقتدر در کرمان به وجود آورد. از طرف دیگر، پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاج محمدکریم‌خان، با پی‌ریزی فرقه شیخیه در کرمان، علاوه بر اقتدار سیاسی و اقتصادی، اعتبار معنوی نیز برای این خاندان کسب نمود.

در طرف دیگر، محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک که به مدت ۹ سال مباشر و حاکم کرمان بود (۱۲۸٤ـ۱۲۷۷ ق/ ۱۸٦۸ـ۱۸٦۰ م.) به مانند مانند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله،

خاندانی به نام اسفندیاری (وکیلی[1]) در کرمان به وجود آورد. مقابله و رقابت این دو خاندان از زمان حکومت وکیل‌الملک آغاز گردید، چرا که او با الگوگیری از اقدامات ابراهیم خان، سعی نمود خدمات عمرانی مشابهی در کرمان انجام دهد.

«... وکیل‌الملک در سه جهت مهّم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای کرمان گام‌هایی بلند برداشت. او قالی کرمان را اعتلا داد و وسایل صدور آن را فراهم کرد. او کارگاه‌های شال را توسعه بخشید ـ و یک منبع ارزآوری برای کرمان فراهم ساخت. او پنبه‌کاری را رواج داد و پنبه کرمان را به روسیه و هند صادر کرد. و همه‌ی این عوامل یک گشایش اقتصادی در کار او پدید آورد تا توانست بازار وکیل را بسازد ـ که در برابر بازار گنجعلی‌خان و قیصریه ابراهیم‌خان، دکان سیاست و قدرت مؤثرتری باز کند[2]».

وکیل‌الملک از همان زمان حکومت خود نقشه‌ی پایان دادن به اعتبار و نفوذ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاندان ابراهیمی را در سر می‌پروراند؛ جریانی که بعدها توسط فرزندان او و ابراهیم‌خان ظهیرالدوله نیز در صحنه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کرمان پی‌گیری شد و باعث درگیری‌های زیادی گردید.

به تقدیر، درگیری این دو خاندان در جهت کسب منافع بیشتر در جریان اولین شورش شال‌بافان نقشی مهم داشت و در درگیری فرقه‌ای، در مقابل طبقه‌ی مرفه که اکثریت به شیخیه تمایل داشتند، کارگران شال‌باف را به طرف‌داران متشرعه پیوند داد.

---

۱ ـ چون وی ملقب به وکیل‌الملک گردید، تعدادی از اعقاب وی نام خانوادگی وکیلی را برگزیدند.

۲ ـ محمد ابراهیم، باستانی پاریزی، درخت جواهر، ص ۳۱۳.

درگیری‌های مذهبی

اختلافات مذهبی از جمله عوامل اغتشاشات این مقطع زمانی بود که در نهایت پای طبقه شال‌باف را نیز بدین صحنه باز نمود. قبل از پرداختن به این اختلافات، بایستی ذکر نمود در ایالت کرمان دورهِ قاجاریه از ۹ دین، مذهب و تفکر دینی (شیعه، سنی، زرتشتی، شیخی، یهودی، اسماعیلی، بهایی، صوفی، ازلی و هندو) یاد شده است[۱]، که به رغم این تکثر، منازعات و درگیری‌های متعدد و خشونت‌باری مانند بعضی نقاط ایران به همراه نداشت[۲].

زمینه‌ها و ریشه اختلافات این دوره گر چه ظاهراً تنها در تفکرات مذهبی نهفته بود، اما می‌توان در این بین رد پای بسیاری از موارد دیگر نظیر اتخاذ سیاست‌هایی که توسط شاهان، حکام، متفذین حکومتی و ... انجام می‌شد و همچنین اختلاف علمای متشرعه و شیخیه در کسب قدرت روحانی و منابع مالی جامعه را نیز به وضوح مشاهده می شود.

برای آن که تصویری روشن‌تر از وضعیت دینی و مذهبی کرمان در دوره قاجاریه ترسیم نمود، در ابتدا بهتر است اشاره‌ای به سیاست دینی شاهان قاجار شود.

گر چه بیشتر عمر سلطنت آقا محمدخان‌قاجار (۱۱ ـ ۱۲۱۰ق/ ۹٦ ـ ۱۷۹۵ م.) به جنگ و تثبیت سلسله قاجار طی شد، اما در این دوره فشارهایی بر صوفیه کرمان وارد می‌شده، به نحوی که به سعایت «ملا عبدالله[۳]»، آقا محمدخان، به صورت تبعید دو نفر از رهبران صوفیه: «مظفرعلی‌شاه» و «معطرعلی‌شاه» را به نزد خود در تهران فراخواند[٤].

---

۱ ـ سایکس، سرپرسی: سفرنامه سایکس (ده هزار مایل در ایران)، ص ۲۲۹.

۲ ـ باستانی پاریزی علت این امر را در روحیه مردم ساکن در این ایالت دانسته است. جهت اطلاع بیشتر، نک: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شمعی در طوفان.

۳ ـ امام جمعه وقت کرمان و همان شخصی که بانی قتل «مشتاق علی شاه» (۱۲۰٦ ق/ ۱۷۹۲ م.) در کرمان بود. هر چند شیخ یحیی احمدی معتقد است، ملا عبدالله نقشی نداشته و پسرش ملا ابوالفضل بی خبر پدر مرتکب این عمل شده، اما باستانی پاریزی معتقد است: «به هر حال مردم کرمان، بر طبق روایات سنتی، گناه را از ملا عبدالله می‌دانند و ملا ابوالفضل لابد به اتکاء پدر خود مرتکب این امر شده و: تا نباشد چیزکی ـ مردم نگویند چیزها».احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۵۵ ـ ٥٤.

٤ ـ شیرازی، محمد معصوم: طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۲۰۷.

در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۵۰ ـ ۱۲۱۱ ق/ ۱۸۳٤ ـ ۱۷۹۵ م.) تقریباً همین سیاست تداوم داشت و حتی مظفرعلی‌شاه به دستور وی به کرمانشاه تبعید و مورد آزار و اذیت حاکم آن منطقه قرار گرفت و معطرعلی‌شاه نیز به همدان تبعید و سپس به تهران احضار گردید، و پس از تحمل شکنجه، درگذشت[۱].

بر خلاف دو پادشاه اول قاجاریه، محمد شاه (۱۲۵۰ ـ ۱۲٦٤ق/ ۱۸۳٤ ـ ۱۸٤۸م) به دلیل تأثیرپذیری از صدراعظم خود «حاج میرزا آقاسی» نه تنها با پیروان صوفیه مبارزه نکرد، بلکه در زمان سلطنت وی، اقداماتی در گسترش تعالیم و بازسازی مقابر بزرگان آنان در این ایالت صورت گرفت[۲].

شکل‌گیری شیخیه در کرمان، مقارن با سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ــ ۱۲٦٤ق/ ۱۸۹٦ ــ ۱۸٤۸م.) بود و با توجه به مقتضیات زمانه، این پادشاه قاجار سعی در ایجاد تعادل و توازن مابین شیخیه و متشرعه، و به عبارتی اجرای سیاست «نعل و میخ» را داشت. مثلاً در بیان مقام رهبر شیخیه‌ی کرمان که پیوند خانوادگی نیز با دربار قاجاریه داشت[۳]، گفته: «هم سلطنت، و هم روحانیت در خانواده‌ی ما است، مقصودش از روحانیت اشاره به حاج محمد کریم خان می‌باشد[٤]».

---

۱ ـ شیرازی، محمد معصوم: طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲ ـ «در سنه یک هزار و دویست و شصت، همشیره میرزا موسی رشتی، مسماۀ به «حاجیه» ... مبلغ پنج هزار تومان به توسط مرحوم حاجی میرزا آقاسی شخص اول از خزانه‌ی عامره بگرفت و به کرمان آمد ... و از گچ و آجر و کاشی بنایی مشتمل بر عمارات مرغوب بنا نمود، دو قبه بلند یکی بالای مقبره کوثرعلی شاه و یکی بر مضجع مشتاق علی شاه بساخت». وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص٥٦٠. همچنین محمدشاه ضمن انجام تعمیراتی در مزار شاه نعمت الله ولی، املاکی را بر آنجا وقف نمود. «زمان شاهنشاهی خلد آرامگاه محمد شاه قاجار اناراالله برهانه تعمیرات کافیه‌ی عالیه شد و سه دانگ از مزرعه‌ی فرمیتن که شش سنگ آب دارد وقف بر آن مزار فرمود، و خدام آنجا را وظیفه و مقرری عنایت گردید ». همان، ص ١٦٨.

۳ ـ علاوه بر مناسبات متعدد خانوادگی که ابراهیم‌خان ظهیرالدوله با دربار قاجاریه داشت، دختر «محمد قلی میرزا ملک آرا» (پسر سوم فتحعلی شاه) نیز همسر حاج محمد کریم‌خان بود.

٤ ـ بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ٤، ص ٤.

یا برای نشان دادن احترام خود و بالا بردن مقام معنوی حاج محمدکریم‌خان، هنگامی که که قوای انگلیسی و هندی (۱۲۷۲ق / ۱۸۵٦م.) در حوالی بوشهر پیاده شدند، از حاج محمدکریم‌خان درخواست نمود رساله‌ای در باب جهاد تألیف نماید[۱].

از طرف دیگر، وی علمای متشرعه کرمان را نیز مورد عنایت قرار می‌داد. به عنوان نمونه عنایتی خاص به «آیت الله حاج آقا احمد مجتهد کرمانی[۲]» داشت، بر این مدعا می‌توان به قسمت‌هایی از نامه‌ای اشاره نمود (۱۲۹۲ ق/ ۱۸۷۵ م.) که برای این عالم متشرعه کرمان نوشته است: [متن سند]:

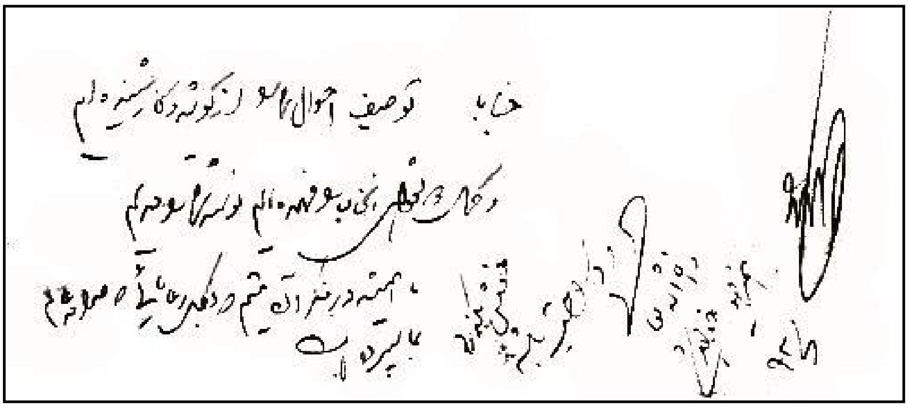
«جناب افادت نصاب، شرایع و محامد انتساب، حقایق و معارف اکتساب حاجی آقا احمد مجتهد «وقفه الله تعالی» به توجهات مخصوصه خاطر خطیر همایون معزز باشند ... از وضع صندوق عدالت و احقاق حقوق متظلمین تشکر نموده و از وفور امیدواری کافه رعایا در مقابل شمول توجهات کامله اشاره کرده بود؛ حسن عقیدت و خلوص نیت آن جناب مایه خرسندی ضمیر منیر همایون آمد.

از آن‌جا که آن جناب از دعاگویان خاص دولت ابد مناص است و اظهار شوق درک فیض حضور مبارک نموده بود، محض ظهور مراحم خاطر خطیر همایون به صدور این خطاب مستطاب به آن جناب اشاره و مرقوم می‌فرمائیم که به وفور شمول توجهات صوری و معنوی خدیوانه مستظهر بوده، در صورتی که شوق درک فیض حضور ساطع انوار مبارک را دارد به اسهل اقسام عازم دارالخلافه مبارکه گردیده، از توجهات حضوری بهرمند شود و در صورت عدم امکان به مزید الطاف خفیه مظاهرات حاصل نموده، مشغول اجرای حدود شرع مستطاب و انجاح مآرب مسلمین باشند و دعای دوام دولت قاهره را نصب‌العین خاطر نموده، وجود مبارک را از دعای خیر فراموش ننماید. شهر ربیع الاول ۱۲۹۲.

---

۱ ـ سپهر، محمدتقی: ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۸۸.

۲ ـ وی پدر آیت الله حاج ابوجعفر (رهبر متشرعه در اولین درگیری شیخیه و متشرعه) و پدربزرگ آیت الله حاج میرزا محمدرضا مجتهد (رهبر متشرعه در دومین درگیری شیخیه و متشرعه) است. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، خاندان احمدی.



نکته جالب آن که ناصرالدین شاه در حاشیه نامه هم برای آن که نهایت احترام خود به این عالم متشرعه کرمانی را نشان دهد، با خط خود اضافه نموده است:

«جنابا؛ توصیف احوال شما را از گوشه و کنار شنیده‌ایم و کمال دولت‌خواهی آن جناب را فهمیده‌ایم. نوشته شما را دیدیم. ما همیشه در فکر آن هستیم که به کل رعایایی که خداوند عالم به ما سپرده است خوش بگذرد و در راحت باشد. ان شاالله تعالی همین طور خواهد شد. شهر ۹۲ [۱۲][۱]».

یا در هنگام اوج درگیری فرقه‌ای اول در کرمان که دو طرف متشرعه و شیخیه علناً رودروی یکدیگر صف‌آرایی نموده بودند، ناصرالدین شاه در راستای خاموش کردن این آشوب، ضمن ایجاد تعادل و توازن در جامعه‌ی کرمان، دستور به تبعید محترمانه‌ی رهبر هر دو گروه، یعنی «آیت الله حاج ابوجعفر کرمانی» (رهبر متشرعه) به مشهد مقدس و «حاج محمدرحیم خان» (رهبر شیخیه) به تهران را صادر نمود.

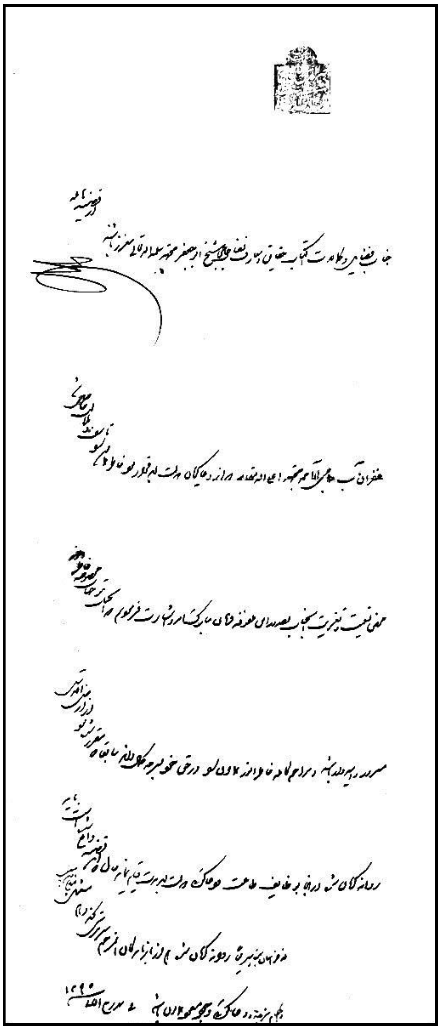
در ادامه همین سیاست، ناصرالدین شاه با شنیدن خبر فوت آیت الله حاج آقا احمد (۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م.)، بلافاصله با صدور نامه‌هایی توسط خود و دیگر درباریان، ضمن ابراز تسلیت، و اهدای خلعت جهت دلجویی از حاج ابوجعفر کرمانی[۲]، به تبعید او پایان داده و دستور به بازگشت وی به کرمان می‌نماید.

---

۱ ـ از اسناد خاندان احمدی، متعلق به آقای احمد احمدی.

۲ ـ نامه‌هایی از کامران میرزا نایب‌السلطنه، مظفرالدین میرزا (ولیعهد) و ... نیز صادر شده است.

نامه ناصرالدین شاه به آیت الله حاج ابوجعفر کرمانی



« [مهر]: الملک لله ـ السطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار

جناب فضایل و کمالات اکتساب، حقایق و معارف نصاب، حاجی شیخ ابوجعفر مجتهد «سلّمه الله تعالی» معزز باشند؛

از قضیه هایله غفران‌مأب حاجی آقا احمد مجتهد «اعلی الله مقامه» که از دعاگویان دولت ابدقرار بود، خاطر همایون را تأسف و ملالت حاصل شد. محض تسلیت و تعزیت آن جناب به صدور این ملفوفه فرمان مبارک امر و اشارت فرمودیم، که آن

جناب به توجهات مخصوصه خاطر انور مسرور و امیدوار باشد و مراحم کامله خـاطر انور همایون را در حق خود به سر حد کمال داند.

سابقاً که مقرر شده بود از ارض اقدس روانه کرمان شده در آنجا به وظایف طاعـت و دعاگویی دولت ابد مدت قیام و اقدام نماید، حال که این قضیه واقع شـده، بایـد از خراسان معجلاً و سریعاً روانه کرمان شده، هم از بازماندگان آن مرحـوم سرپرسـتی و هم مشغول ترویج دین مبین و احکام شرعیه و دعاگویی وجود مسعود همایون باشد.

فی شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۹۵. [حاشیه]: صحه ناصرالدین شاه: صحیح است[۱]».

به هر تقدیر، اعمال سیاست «نعل و میخ» ناصرالدین شاه و بالطبع حکام در این دوره، گر چه ظاهراً در راستای ایجاد تعادل و توازن در جامعه‌ی کرمان بود، اما در باطن، با هدف جلوگیری از اتحاد و اتفاق متشرعه و شیخیه بود، و باعث می‌گردید این دو گروه با این پندار اشتباه که حکومت حامی آنان است، موجبات تشدید اختلافات و درگیری را فراهم آوردند.

از دیگر عوامل نقش‌آفرین در بروز اختلافات و درگیری‌های مذهبی این دوره، تلاش‌های علمای متشرعه و شیخیه جهت کسب قدرت روحانی جامعه بوده است، بدین معنی که با ظهور شیخیه در کرمان، از آنجایی که آنان با دربار وابستگی خانوادگی داشته و همچنین از زمان حکومت ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، منابع ثروتی زیادی در دست آنان بود، سعی در به دست‌گیری قدرت معنوی جامعه داشتند. از طرف دیگر علمای متشرعه نیز که تا قبل، رهبری مذهبی کرمان را به صورت انحصاری در دست داشتند، نمی‌توانستند ظهور و حضور رقیبی جدید و نیرومند را تحمل نمایند، و بی‌تردید این خود یکی از عوامل ستیز و مبارزه دو گروه را فراهم می‌آورد.

از جمله، هنگامی که حاج محمدکریم‌خان در پی کسب سمت امامت جماعت مسجد جامع کرمان و به تعبیری کسب رهبری مذهبی کرمان بود، این کار به مذاق متشرعه ناخوشایند آمد و درگیری‌های را موجّد شد که تا چندین دهه ادامه داشت.

---

۱ ـ از اسناد خاندان احمدی، نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ۱۰۵.

جریان از این قرار بود که توسط «نواب متعالیه[۱]» همسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، آب قنات فتح‌آباد وقف بر مسجد جامع شده بود و لذا آب این قنات پس از عبور از تعدادی محله‌های کرمان به مسجد جامع وارد می‌شد.

حاج محمد کریم‌خان نیز پس از بازگشت از عتبات عالیه، با در نظر گرفتن این امر که واقف این کار، همسر پدرش (نواب متعالیه) بوده، در فکر تصاحب سمت امامت مسجد جامع بود. اما این خواسته وی ـ که در نظر علمای متشرعه، نشان از داعیه وی در کسب رهبری مذهبی کرمان بود ـ به شدت مورد مخالفت و اعتراض آنان قرار گرفت و در نهایت وی نتوانست بدین سمت دست یابد.

این امر که ناراحتی وی، دیگر اعضای خاندان ابراهیمی و طرف‌داران شیخی را به شدت به دنبال داشت، باعث شد تا برادرش «حاج موسی‌خان[۲]» ـ که اینک متولی این وقف بود ـ را به واکنش وادار سازد. وی به تلافی این اقدام متشرعین، مسیر جریان آب قنات را تغییر داد، به نحوی که آب قنات به مسجد جامع وارد نشود.

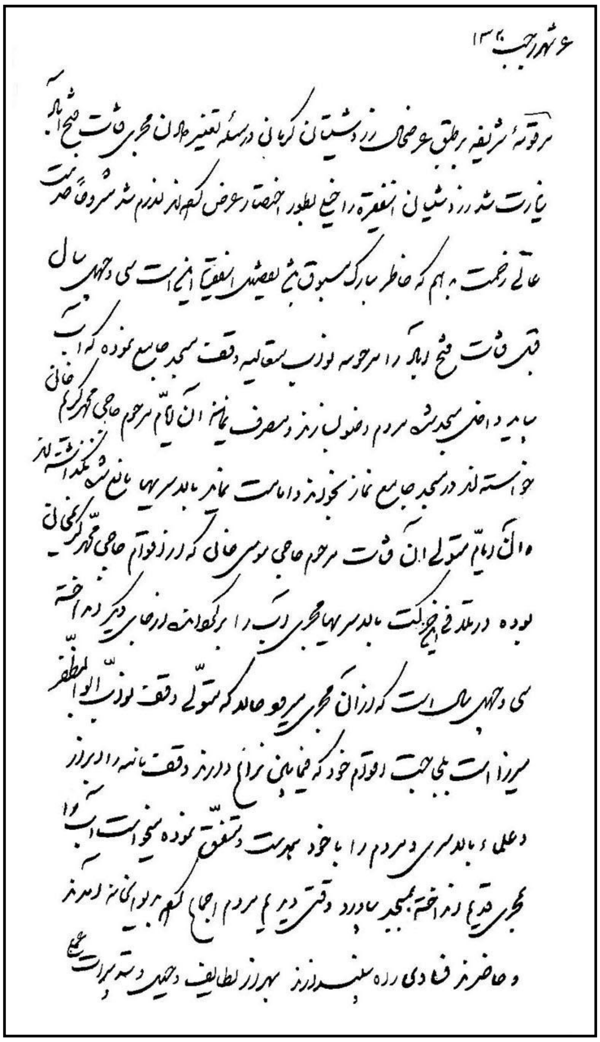
هر چند با تدابیری، در این مقطع زمانی، آب مورد نیاز مسجد از قنات دیگری تأمین گردید، اما عدم اجابت درخواست رهبر شیخیه مبنی بر کسب امامت مسجد جامع کرمان و اقدام تلافی‌جویانه‌ی آنان، باعث دلخوری و عداوت هر دو گروه گردید و بروز این واقعه چونان آتشی زیر خاکستر باقی ماند تا بعدها شعله‌ور گردد.

---

۱ ـ نواب‌متعالیه، دولت گلدی (ملقب به خانم خانم‌ها، همایون سلطان) دختر بزرگ فتحعلی‌شاه قاجار، خواهر حسین‌علی میرزا فرمانفرما و حسن‌علی میرزا شجاع‌السلطنه، همسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و مادر عباس‌قلی‌خان (حاکم کرمان)، قهارقلی‌خان و ابوالفتح‌خان است.

۲ ـ پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (ملقب به مختارالملک) از بطن دختر میرزا بزرگ منشی. « اسمش، وزیر مهد علیا شکوه‌السلطنه است ولی رسمی ندارد، مردی بزرگ منش و معقول است، خط تحریر را خوب می‌نویسد. دو پسرش ابوطالب خان و میرزا علی خان تفنگ‌دار و منشی حضور حضرت ولیعهدند و پسر مهترش ولی خان امساله مباشر بلوک زرند است و خود حاجی موسی خان در کرمان به اربابی مشغول است». وزیری،احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۴۲.

صفحه اول نامه علاءالملک[1] مبنی بر درگیری شیخیه و متشرعه در خصوص آب قنات فتح‌آباد



«٦ شهر رجب ۱۳۲۰

... تفصیل این فقره این است، سی و چهل سال قبل قنات فتح آباد را مرحومه «نواب متعالیه» وقف مسجد جامع نموده که آب بیاید داخل مسجد شده مردم وضو بسازند و مصرف نمایند. آن ایام مرحوم «حاجی محمدکریم‌خان» خواسته‌اند در

---

۱ ـ وی حاکم کرمان در سال ۱۳۲۰ ـ ۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۱ م. بوده است.

مسجد جامع نماز بخواند و امامت نماید، بالاسری‌ها[1] مانع شده نگذاشته‌اند و آن ایام متولی آن قنات مرحوم «حاجی‌موسی‌خان» که از اقوام حاجی‌محمدکریم‌خان بوده، در تلافی این حرکت بالاسری‌ها مجری آب را برگردانده از جایی دیگر انداخته؛ سی و چهل سال است که از آن مجری می‌رود.

حالا که متولی وقف نواب «ابوالمظفر میرزا» با لجاجت اقوام خود که فی‌مابین نزاع دارند، وقف نامه را ابراز و علماء بالاسری و مردم را با خود همدست و متفق نموده می‌خواست آب آن را به مجری قدیم انداخته به مسجد بیاورد .... مدتی بود که گفتگوی شیخی و متشرعی در کرمان از میانه برداشته شده در این مسئله نزدیک بود باز این گفتگو بلند شود، علی العجاله به هر نحو بود ساکت شده‌اند[2]».

گذشته از اختلافات عقیدتی علمای متشرعه و شیخیه، اختلاف در کسب منابع مالی نیز از جمله مسایلی بود که باعث بروز اولین درگیری‌ها در این دوره شد و آن به اختلاف آنان در مورد تولیت مدرسه‌ی «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» برمی‌گردد.

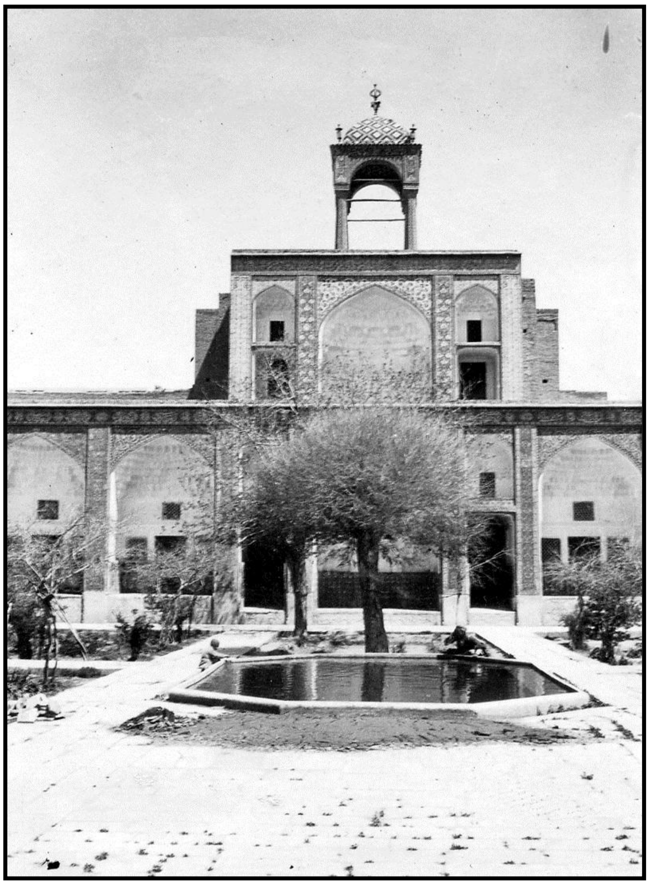
این مدرسه به دستور ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (۱۲۳۲ق/ ۱۸۱۷م.) ساخته شده است. «... در ایام حکومت خود [ظهیرالدوله] مدرسه عالی بنا نمود و از مال و منال حلال خود خرجی وافر کرده و اهتمام تمام در کار او کرده، تا به سعی بلیغ به اتمام رسانید، الحق بسیار خوش هوا و با صفا و حجرات نیک وضع روح افزا، مع خلوت و فضای خلوت و سایر عمارات عالی و متعالی ساخت ... مدرسه عالی و عمارات متعالی حجرات مفروش و چهار سمت آن عمارات طولانی و شاه‌نشین، خلوتی در خارج، بادگیر عالی و بالاخانه و حجرات مرغوب ساخته. صحن از سنگ پرداخته. حوض و باغچه‌های آن به موقع اتفاق افتاده و از گل‌های گوناگون و اشجار بهجت نمون محضر دربان، بلکه از

---

۱ ـ منظور طرف‌داران متشرعه است. به اعتقاد شیخیه، در مقابر ائمه اطهار (ع) به واسطه‌ی احترام به امام (ع) بایستی در پایین پا نماز خواند. حال آن که متشرعه، بر خلاف این عقیده، بالای سر امام را جهت نماز خواندن انتخاب می‌نمایند، از این رو در گذشته؛ اصطلاح «بالا سری» به متشرعین و «پایین پایی» به شیخیه داده شده است.

۲ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، شماره‌ی ۱۳۲۰ ق – ۱۴– ۲۶– ۳۳.

طبقات بهشت جاودان خواهد بود. وسعت آن بیست ذرع در سی ذرع است، از همه بابت [به] انجام رسیده ...[۱]».



مدرسه‌ی ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در دوره قاجاریه

در خصوص انگیزه‌ی ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از ساخت این مدرسه نیز آمده است: «چون والد ماجد (ابراهیم‌خان) میل ولد امجد (حاج محمد کریم‌خان) را به تحصیل و تکمیل دید، وجهه‌ی همت را به تربیت آن جناب گماشت؛ مدرسه [ای] که طاق رواقش، رشک افزای بهشت برین و صفه ایوانش، بهترین صوامع روی زمین است، بنا نهاد. آن جناب را به خطاب «آخوند خانی» مخاطب ساخته، به مدرسه فرستاد و فحول

---

۱ ـ منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۸۱.

علما و فضلا و حکما و اطبا و فقها و ادبا و منجمین و مهندسین و شعرا و ظرفا و اهـل املا و انشا را بـه تربیـت آن جنـاب امـر فرمـود، و کودکـان بزرگـان را بـه ملازمـت و مصاحبت و مباحثت آن جناب مأمور نمود ...[۱]»

اما ریشه این اختلاف به زمانی برمی‌گردد که بنیان‌گذار مدرسه برای ادامه حیات آن، چهاردانگ و نیم از مزرعه‌ی «سلسبیل[۲]»، چهاردانگ و نیم از مزرعه‌ی «ابراهیم» باغین، شش دانگ از مزرعه‌ی« همت‌آباد» در رفسنجان و ... را بر مدرسه وقف و حقوق استادان این مدرسه از محل عواید وقف مشخص نمود[۳] و همچنین علاوه بر تدریس در مدرسه مزبور، متولی امور وقف را نیز بر عهده‌ی «آخوند ملا علی اعمی[٤]» نهاد.

پس از فوت ابراهیم‌خـان ظهیرالدولـه، تـا زمـان ادعـای حـاج محمـدکریم‌خـان در خصوص مدرسه مزبور، امور مدرسه و اجرای وقف توسـط علمـای متشـرعه همچـون آخوند ملا علی اعمی و «آیت الله حاج سید جواد شیرازی[٥]» انجام می‌شد.

حاج محمدکریم‌خان، پس از آن که در کرمان جایگاهی برای خویش پیدا نمـود، در اولین اقدام درصدد برآمد، اداره مدرسه‌ای که توسط پدرش احداث گردیده را به دسـت گیرد و بالطبع بر امور وقفی آن نیز اشراف نماید. اما این امر به سهولت توسـط علمـای متشرعه قابل قبول نبود، لذا محمدکریم خـان بـا درخواسـت اسـتفتا از «آیـت الله سـید محمدباقر شفتی[٦]»، وقف‌نامه قبلی را باطل و کلیه املاک را به عنوان ملـک مـوروثی بـه

۱ ـ کلانتر، میرزا ابوالحسن‌خـان: نسـخه‌ی خطـی «تـذکره‌ی عرفـا، علمـا، شـعرا و منجمـین کرمـان» (١٢٩٤ق)، ص ۸۳ (در حال تصحیح و انتشار).

۲ ـ حومه شهر کرمان، منطقه سلسبیل فعلی.

۳ ـ روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۳۲، سال یازدهم، شماره ۲۲۲.

٤ ـ وی به دعوت ابراهیم‌خان به کرمان آمد. وفات وی را حدود سال‌های ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ برشمرده‌اند. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام آوران علم و اجتهاد کرمان، خاندان هروی.

٥ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ٦٩ ـ ٥٨.

٦ ـ از علمای مطرح اصفهان در این دوره.

فرزندان ظهیرالدوله بازگرداند و سپس با جلب رضایت کلیه ورثه، مجدداً وقف‌نامه‌ای جدید در سال ۱۲٦۲ ق/ ۱۸٤٦ م. تنظیم نموده و در نهایت در سال ۱۲۸٤ ق/ ۱۸٦۷ م. توانست کلیه امور وقف را در دست بگیرد[۱].

به عنوان نمونه می‌توان به این سند اشاره نمود که حاج خسروخان[۲]، وکالت سهم‌الارث خود را به برادرش حاج محمدکریم‌خان سپرده است:

«بسم الله الرحمان الرحیم

الحمدلله و سلام علی عباد الذین اصطفی، و بعد باعث بر تحریر این کلمات شرعیه‌الدلالات این که حاضر شدند در عالی محضر شرع مطاع لازم الاتباع سرکار شوکت مدار نتیجه الامراء العظام مقرب الخاقان نواب حاج «خسرو خان قاجار کرمانی» دام مجده العالی و در حالت نهایت شعور بالطوع و الرغبه و الاختیار وکیل مطلق نایب مناب شرعی خود نمودند سرکار شرایع مدار خلایق افتخار حقایق و دقایق آثار ملازم الانام و مرجع الخواص و العوام نواب آقایی آقای حاج محمدکریم‌خان دامت برکاته و فیوضاته مدالله‌تعالی ظل رزقه و افادته را در باب وقف کردن حصه خود را از قنات[۳] سلسبیل با بازارچه و حمام واقعه درب مدرسه مرحوم مغفور فردوس مکان علیین‌الشان ابراهیم‌خان ظهیرالدوله قاجار اعلی الله مقامه که تمام حصه ملکی ایشان را وقف بر مدرسه مزبوره نمایند، به این طریق که تا مدت بیست سال منافع حصص[٤] ثابته فرموده با جناب شرایع و محامد نصاب نواب آقای حاج محمدرحیم‌خان باشد و بعد از بیست سال از قراری که سایر شرکاء وقف نموده مصارف معین کرده‌اند معمول گردد و صیغه توکیل جاری شد. تحریراً فی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۸۳. عبده الراجی: خسرو[۵]».

---

۱ ـ روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۳۲، سال یازدهم، شماره ۲۲۲.

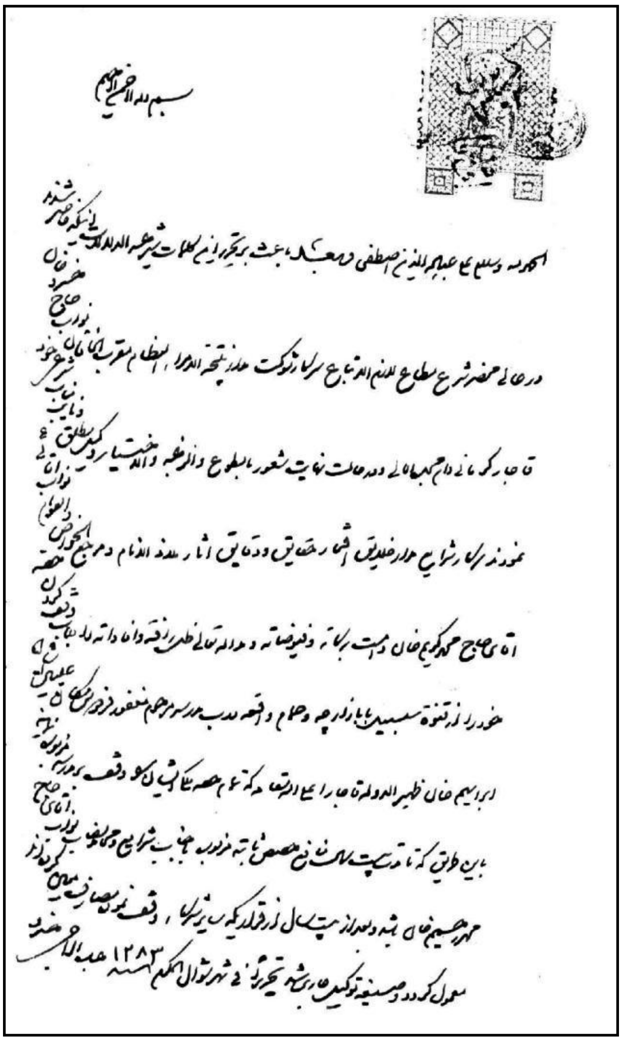
۲ ـ پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله از بطن دختر میرزا بزرگ منشی.

۳ ـ در اصل: «قنوهٔ» آمده است.

٤ ـ جمع حصهٔ؛ قسمت‌ها، بهره‌ها. فرهنگ دهخدا.

۵ ـ از اسناد اداره کل وقف و امور خیریه استان کرمان، شماره ۷٦/٤۵۳.

سپردن وکالت سهم‌الارث حاج خسروخان به حاج محمدکریم‌خان



بسم الله الرحمن الرحیم

به هر تقدیر، در این مقطع، نخستین زورآزمایی جدی مابین علمای متشرعه و شیخیه در جهت کسب ریاست و اداره مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله صورت گرفت. چرا که علمای متشرعه به هیچ وجه رضایت بر تحویل مدرسه به حاج محمدکریم‌خان نداشتند و به قول «سید محمد هاشمی» در این زمان، «مدرسه ابراهیم‌خان به صورت یک دژ و

قلعه‌ای درآمده و طلاب [متشرعه] رل سربازان مدافع آن را بر عهده داشتند ...[1]». تا این که یکی از طلاب و مریدان شیخیه، موسوم به «ملا علی‌اکبر دشتابی» که نیروی بدنی عجیبی داشت، با کسب رضایت از حاج محمدکریم‌خان، با هماهنگی با تعدادی از طلاب مرید شیخیه، شبانه درب تمامی اتاق طلاب را قفل کرده و با چوب و چماق طلاب متشرعه را از مدرسه بیرون کردند و پس از اشغال مدرسه، طلاب شیخیه در حجره‌ها مستقر شدند «و می‌توان گفت در آن شب نهال فتنه‌های چند ساله‌ی کرمان که از موضوع بطلان موقوفات غرس شده بود، آبیاری گردید[2]».

١ ـ روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ١٥ تیر ١٣٣٢، سال یازدهم، شماره ٢٢٢.

٢ ـ همانجا.

روند رویدادها و حوادث اولین شورش کارگران شال‌باف

شکل‌گیری اولین شورش شال‌بافان به دوره‌ی حکومت نه ساله‌ی مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی (۱۲۹۵ـ ۱۲۸۵ق/ ۱۸۷۸ ـ ۱۸٦۸م.) برمی‌گردد. یعنی پس از فوت وکیل‌الملک اول[1] در سال ۱۲۷۷ق/ ۱۸٦۸م. «شهاب‌الملک[2]» (۱۲۸٤– ۱۲۸۵ ق/ ۱۸٦۷– ۱۸٦۸ م.) عهده‌دار حکومت ایالت کرمان شد و چون وکیل‌الملک تمامی اقدامات عمرانی خود را با عدم پرداخت مالیات کرمان انجام داده بود و از طرفی، کلیه املاک و دارایی‌های خود را نیز به فرزندش مرتضی‌قلی‌خان واگذار نموده بود[3]، شهاب‌الملک را با چالشی بزرگ روبرو نموده بود. چرا که او مجبور بود ضمن پرداخت بدهی مالیات گذشته به خزانه سلطنتی و تثبیت موقعیت خود، در ایالتی حکومت نماید که حاکم قبل از او به واسطه اقدامات عمرانی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، محبوبیت و اقتدار ویژه‌ای در بین مردم برای خود کسب نموده بود، آن هم در روزگاری که خشکسالی‌های سنوات گذشته، به تدریج آثار خود را نشان داده و زمینه‌های بروز قحطی کاملاً مشهود گردیده بود. و اینک وکیل‌الملک با بر جا گذاشتن تعداد زیادی آثار و ابنیه عام‌المنفعه و نامی خوش فوت نموده و اینک شهاب الملک در اولین گام، وارث پرداخت بدهی‌ها و مالیات دوران او بود.

تنها راهی که برای شهاب‌الملک باقی مانده بود، افزایش مالیات و جرایم بود، تا بدین ترتیب، حساب سنوات قبل از خود را با دربار تصفیه نماید. انجام شدن این امر هم یعنی فشار مضاعف بر گرده‌ی مردم ایالت کرمان و بی‌تردید نارضایتی و شکایت تمامی اقشار جامعه را به دنبال داشت.

---

۱ ـ هر چند باستانی پاریزی اشاره به روایتی مبنی بر مسموم نمودن وی به دستور ناصرالدین شاه نیز نموده است. جهت اطلاع بیشتر، نک: احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، پاورقی ص ۱٦٤.

۲ ـ حاجی حسین‌خان شهاب‌الملک ملقب به یوزباشی، شهاب‌الملک و نظام‌الدوله.

۳ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۲٤.

همین امر دستاویزی شد تا مرتضی قلی خان ـ پسر وکیل‌الملک ـ با انعکاس این اخبار و گزارش نارضایتی مردم به دربار، شهاب‌الملک را حاکمی بی‌کفایت جلوه نماید و در آخر کار نیز «فراراً به طهران رفت و تعدیات امیر را مبرهن نموده، حکومت کرمان را به عهده گرفت و ملقب به «وکیل‌الملک» گردید[۱]».

بی‌شک، «وکیل‌الملک ثانی[۲]» در سایه اعتبار، اقدامات عمرانی و محبوبیت پدر، اهدای پیشکش‌های چشمگیر و تعهد به پرداخت بدهی‌های سنوات قبل، توانست رضایت درباریان و شاه را در اعطای لقب «وکیل‌الملک» و حکومت ایالت کرمان به دست آورد، لذا پس از تکیه زدن بر مسند حکمرانی کرمان (۱۲۸۵ ق/ ۱۸٦۸ م.) جهت ادای تعهدش مبنی بر پرداخت بدهی‌های قبلی کرمان، هر چند او نیز مجبور به افزودن میزان مالیات‌ها شد، اما با زیرکی توانست با در انحصار گرفتن تجارت برخی از اقلام چون: پشم، شال، عبا، پارچه‌های پشمی، پنبه، جوز، لوز، زیره، و همچنین وضع نمودن مالیات‌های سنگین بر اصناف (به ویژه نانواها)، نه تنها مالیات را پرداخت نماید، بلکه برای چندی موجبات شکوفایی اقتصاد و تجارت کرمان را نیز فراهم آورد. «... تا دو سال به قسم کجدار مریز، جمیع جرایم مرحوم وکیل‌الملک [محمد اسماعیل‌خان] را جزوِ جمع کرد و افزوده بر مالیات شد به غیر از رسم و اندازه ... [۳]».

به رغم اتخاذ تدابیر مختلف و مرتفع نمودن موقتی پاره‌ای از مشکلات توسط وکیل‌الملک ثانی، باز به دلیل بروز آثار منفی فراوان خشکسالی‌هایی که از سال‌های قبل در ایران شروع و در ایالت کرمان آثار مخرب بیشتری داشت، باعث شد تا کمبود غله، گندم و دیگر تولیدات زراعی در کرمان بیشتر جلوه نماید.

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱٦۸.

۲ ـ وی با «نجم‌السلطنه» دختر «فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما» (حاکم کرمان در دو نوبت) ازدواج نمود. پس از مرگ مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک، نجم‌السلطنه با «میرزا هدایت وزیر دفتر» ازدواج کرد که «مصدق‌السلطنه» ـ دکتر محمد مصدق ـ ثمره‌ی این ازدواج است.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ٤٥۰ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی).

در نهایت، بروز کمبود غله و «کمبود نان و سوء سیاست و سوء استفاده از ذخایر گندم و فروش آن[1]، سیاستی که در تاریخ ایران همیشه به سیاست نان معروف بوده[2]»، به همراه نارضایتی مردم به ویژه جمعیت زیاد شال‌باف، که اینک افزایش مالیات‌ها، انحصار تجارت شال و ... بیشترین فشار را بر آنان وارد ساخته بود، باعث گردید تا آنان به عملکرد مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک اعتراض نمایند.



مرتضی‌قلی خان وکیل‌الملک

وکیل‌الملک ثانی در عوض آن که در این خصوص تدبیری اندیشیده و کمبود غله و مسئله‌ی نان که تنها قوت لایموت طبقه‌ی شال‌باف بود را مرتفع نماید، تا اعتراضات مردمی نیز فروکش نماید، در پی افزایش درآمد حکومتی، خود باعث افزایش نگرانی و شکایت بیشتر مردم را فراهم نمود.

---

۱ ـ در این خصوص به خاطرات حاج سیاح از کرمان (ص ۱٦٥ تا ۱٦۷) رجوع شود.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲٥۷.

«در این بین به واسطه، جنس دیوان که بر وکیل‌الملک خرواری یک تومان هشت هزار دینار یا کم‌تر تمام شده بود و خرواری ده تومان و بیشتر به خبازان می‌داد، امر نان تنگ شد، و به قدر کفایت نبود، شال‌باف و سایر کسبه از گرسنگی به فریاد آمدند، راه مسجد و منبر را بر علما و اعاظمِ شهر بستند که اول به فریاد ما برسید که از گرسنگی در معرضِ هلاکت هستیم[۱]».

همان سوء سیاست و سوء استفاده از ذخایر گندم و فروش آن ـ که «باستانی پاریزی» از آن به «سیاست نان» در تاریخ ایران نام برده ـ باعث شد تا مرتصی‌قلی‌خان تنها در راستای کسب عایدات بیشتر خزانه‌ی حکومتی، نتواند سیاست مناسبی اتخاذ نماید و می‌پنداشت توانایی فروخواباندن این اعتراضات را نیز مانند شکایات قبلی دارد و بدین ترتیب، علما و معتمدین شهر را نیز در جمع مخالفین خود قرار داد. اشتباه دیگر وی استمداد جستن از دربار جهت سرکوب این اعتراض به وسیله قوه قهریه بود.

«حضرات لابداً محضِ اسکاتِ مردم نزد وکیل‌الملک رفته و حالت اضطرار و استیصال مردم را نقل کردند و همت خواستند. وکیل‌الملک حضرات را اطمینان داد که البته می‌فرستم جنس می‌آورم و مردم را آسوده می‌کنم. آن‌ها را بدین فریب خاطرجمعی داد، و در عقب برداشت به طهران نوشت که اهلِ کرمان یاغی شده‌اند و فتنه و آشوب می‌نمایند. علماء و بزرگان را بدنام و متهم کرد، به نحوی که نزدیک بود اسباب غضب و تشویش خاطر مبارک، و شهری را به کشتن بدهد ...[۲]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۵۱ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی).

۲ ـ همانجا.

از طرف دیگر، از سرگیری نزاع «حیدری ـ نعمتی[1]» در کرمان در این مقطع، فضای جامعه‌ی کرمان را متشنج‌تر نمود و در نهایت درگیری حیدری ـ نعمتی، به درگیری «شیخیه و متشرعه» منتهی گردید.

«در این سنه [۱۲۹٤ ق/ ۱۸۷۷ م.] اجامره شهر فتنه‌ای برپا کردند به اسم حیدری نعمتی و گاهی هم به اسم شیخی بالاسری، دعواها کردند، شرارت‌ها نمودند ...[2]».

علت درگیری علنی شیخیه و متشرعه در این زمان را می‌توان در دو دلیل دانست: نخست، عدم پختگی و تجربه علمایی که در این مقطع زمانی جانشین علمای قبلی و به تعبیری پدران خود شده بود و در ضمن هر یک از آنان با داشتن داعیه رهبری جامعه، سعی بر تسلط بر اوضاع دینی کرمان را نیز داشتند.

---

۱ ـ حیدری نعمتی؛ نام دو فرقه‌ی غوغا بوده است. به نوشته دانشنامه ایرانیکا، گروه نعمتی سرچشمه گرفته از پیروان شاه نعمت الله ولی می‌باشد که صوفی و شاعری سرشناس سنی مذهب در کرمان بوده است. نام حیدری‌ها احتمالاً در ابتدا برگرفته از نام صوفی ساکن تبریز، سلطان قطب‌الدین حیدر تونی بوده است. هر چند شاه نعمت الله ولی پیرو مذهب اهل سنت بود اما پیروان او در اوایل صفوی به شیعه گرویدند و از طریق ازدواج با این سلسله متحد گردیدند. میرحیدر اما شیعه دوازده امامی بوده است. تقسیم بندی حیدری و نعمتی در بسیاری از شهرهای ایران از اواخر قرن نهم هجری در ایران عصر صفوی تا دهه‌های اخیر وجود داشته است. این گروه‌ها هر کدام در بخشی مجزا از شهرها ساکن بودند و همیشه دشمنی و رقابت بین این دو گروه وجود داشت. اختلاف حیدری و نعمتی گاه به دعواها و نزاع‌های جمعی بزرگی در شهرهای ایران منتهی می‌شد. معمولاً ریشه این نام و دلیل دشمنی با جناح مخالف برای اعضای دو فرقه ناشناخته بوده است. در تعطیلات عمومی، یکی از این دو دسته به دسته دیگر حمله می‌کرد تا برتری خود را برقرار سازد. در زمان اعیاد مذهبی خشونت بین این دو گروه همواره مورد انتظار بود و در ایام سوگواری امام سوم شیعیان کار گاه به درگیری خونباری می‌کشید. جوانان حیدری و نعمتی به طور دایم بر سر مسایل کوچک و بزرگ با هم درگیری و زد و خورد داشتند. مهم‌ترین محل برخورد حیدری‌ها و نعمتی‌ها در مراسم و هیئت‌های تاسوعا و عاشورا بوده که محلی برای نمایش قدرت دو گروه در سطح شهرها محسوب می‌شد.

۲ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۸۳ و ۱۸٤.

چرا که در این زمان، حاج محمدکریم‌خان ـ بنیان‌گذار شیخیه در کرمان ـ فوت نموده بود (۱۲۸۸ ق/ ۱۸۷۱م.) و علاوه بر آن که رقابتی شدید مابین دو پسرش، حاج محمدرحیم‌خان و حاج محمدخان بر سر تصاحب جایگاه پدر بود[۱]، سیاست و پختگی پدر را نیز در مواجه با مسایل و اختلافات با علمای متشرعه نداشتند.

در طرف مقابل هم، علمایی چون «آخوند ملاعلی اعمی» (۱۲۷۵ ق/ ۱۸۵۹ م.) و «آیت الله سید جواد شیرازی» (۱۲۸۷ ق/ ۱۸۷۰م.) که وزنه‌ای سنگین در تعاملات دینی و اجتماعی کرمان محسوب می‌شدند، فوت نموده بودند و «آیت الله حاج آقا احمد» نیز به دلیل ضعف و پیری، دیگر توان رهبری متشرعه را نداشت و اداره‌ی اغلب امور را به فرزندش، «آیت الله حاج ابوجعفر» نهاده بود[۲].

---

۱ ـ اختلاف این دو برادر به جایی رسید که «حاج محمدرحیم‌خان از تجمع اصحاب خاص پدرش پیرامون برادر کوچک تا حدی متأثر شد و با برادر به تشدد گفت چرا علماء را دور خود جمع می‌کنی و بازاری‌ها را به طرف من می‌فرستی؟ وی جواب داد بنده که نمی‌گویم آنان دورو بر من بیایند. گفت اگر نمی‌گویی و نگفته‌ای برو بالای منبر و رسماً این امر یعنی ادعای نیابت پدر را انکار کن. حاج محمدخان قبول کرد و به منبر بالا رفت و پس از تمهید مقدمه‌ای گفت که به من امر کرده‌اند که علانیه موضوع را تکذیب کنم. من بدین شعر اکتفا می‌کنم:

به سر مناره اشتر بشد و فغان برآورد — که نهان شده‌ام در اینجا مکنیدم آشکار

و همه به خوبی مقصود او را دریافتند و توجه بیشتری به او کردند ...». روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۵ مرداد، سال یازدهم، شماره‌ی ۲۲۵، ص۲.

۲ ـ سید محمد هاشمی در مقاله جنگ شیخی و بالاسری اشتباهاً درگیری حاج محمدرحیم‌خان و حاج ابوجعفر را چند ماه پس از فوت حاج آقا احمد ذکر نموده «... ولی این میانجیگری به وفات حاج آقا احمد در اوایل سال ۱۲۹۵ هجری قمری خاتمه پذیرفت. شاید چند ماهی نگذشت که جنگ میان خوانین ابراهیمی و مریدان حاج محمدرحیم‌خان (با حاج محمدخان اشتباه نشود) با مریدان حاج شیخ ابوجعفر درگرفت ...» همان، همان شماره. حال آن که ـ با توجه به اسناد موجود ـ چندین ماه قبل از فوت حاج آقا احمد، حاج محمدرحیم‌خان به تهران و حاج ابوجعفر به مشهد تبعید شده بود. پس از فوت حاج آقا احمد، با دستور ناصرالدین‌شاه، تبعید حاج ابوجعفر پایان پذیرفت و به کرمان بازگشت اما حاج محمدرحیم‌خان دیگر هیچ گاه به کرمان نیامد.

به هر تقدیر، حضور و بی سیاستی این «آقا زادگان» باعث شد تا دامنه اختلافات از حد مناظره عقیدتی به مشاجره و منازعه بین رهبران دو فرقه شیخی ـ بالاسری، و پیروان هر دو فرقه نیز سرایت نماید. از مهم‌ترین رخدادهایی که منجر به موضع‌گیری علنی رهبران شیخیه و بالاسری شد، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

ـ ارتفاع مناره‌ها و بادگیرهای مسجد «حاج آقا علی» از جمله دلایل درگیری بود، بدین توضیح که حاج آقاعلی تاجر (زعیم‌التجار) که از ثروتمندان و از مریدان شیخیه بود، مسجدی برای حاج‌محمدکریم‌خان بنا نهاد که به مسجد «چهل ستون» شهرت یافته. این مسجد که در جوار خانه‌ی حاج آقا احمد و حاج ابوجعفر[1] قرار داشت، به دلیل این که مناره‌های آن بر منزل وی سرزن بود، ناراحتی وی را به همراه داشت. هر چند به روایتی این موضوع دلیل اصلی ناراحتی حاج ابوجعفر و علمای متشرعه نبود و «اساس موضوع اختلاف بر بنای بازار، کاروان‌سرا و مسجد و آب‌انبار و وقف املاکی چند برای رییس شیخیه بود که مورد غبطه قرار گرفته بود[2]».

ـ به رغم آن که در این زمان بین دو فرزند حاج محمدکریم‌خان بر سر تصاحب مسند و جایگاه پدر اختلاف بود و دیدگاه هر کدام نیز از شخصیت پدر و جایگاه او متفاوت بود[3]، اما گویا به دلیل این که توسط بعضی مغرضین به حاج محمدرحیم‌خان خبر رسید که حاج ابوجعفر ـ رهبر متشرعه ـ حکمی بر خلاف یکی از احکام برادرش

---

۱ ـ در اسناد مختلف خاندان احمدی، موقعیت منزل آیت الله حاج آقا احمد و حاج ابوجعفر در محله‌ی «تل علویان» ذکر شده است، یعنی در جوار مسجد حاج آقا علی و مقبره‌ی سید علویه.

۲ ـ روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۵ مرداد، سال یازدهم، شماره‌ی ۲۲۵، ص ۲.

۳ ـ «حاج محمد رحیم‌خان برای پدر مقامی جز علم و فقاهت و تقوی قایل نبود و شخصاً هم با متصوفه و بالاسری‌ها در کرمان سازش داشته و از این جهت قبول عامه‌ای پیدا کرد. اما حاج محمدخان برای پدر مراتب معنوی دیگری را قایل بود و چند تن از اصحاب خاص حاج محمد کریم خان نیز برای وی گذشته از مقام علمی، رتبه شیعه کامل را قایل بودند و وی را در مراتب باطنی تالی شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی می‌دانستند». هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه‌شنبه ۵ مرداد، سال یازدهم، شماره‌ی ۲۲۵، ص ۲.

(حاج محمدخان) صادر نموده، عرق برادری در وی به جوش آمده و (به قول نویسنده مقاله جنگ‌های شیخی و بالاسری) منجر به فسادهای بزرگ شد.

ـ انداختن سنگ توسط بچه‌ها از روی پشت بام مسجد حاج آقا علی و اصابت سنگ به خانه‌ی احمدی‌ها (حاج آقا احمد و حاج ابوجعفر)، چه از روی جهل و چه به تحریک طرف‌داران شیخیه، به هتک حرمت رهبر متشرعه‌ی کرمان تلقی می‌گردد و این امر، ضمن تحریک طرف‌داران متشرعین، آنان را به انتقام‌جویی سوق داد.



حاج محمدرحیم خان

از طرف دیگر درگیری‌هایی که از قبل به عنوان حیدری ـ نعمتی در کرمان شیوع پیدا نموده بود، در این زمان تشدید یافته بود و به حدی رسید که در دامنه‌ی قلعه‌ی کوچک در صحرای زریسف، تعدادی از جوانان هر دو گروه، با فلاخُن، چوب، قداره و ... به ضرب و شتم می‌پرداختند. این رقابت و کشمکش قبلی، در دوره‌ی وکیل‌الملک ثانی به صورت مبارزه و جنگی تمام عیار تبدیل شده بود و اوج آن در روز عید قربان و شب عاشورا بود. گویا در این زمان، حاج محمدرحیم‌خان در اثنای همین نزاع، نزد

گروه‌های درگیر رفته و با توصیه به ترک مشاجره، توانست نزاع حیدری ـ نعمتی را خاموش کند[1]، امّا این آتش بس، موقتی بود و جوانان درگیر با پیوستن به دو گروه متخاصم جدید «شیخی و بالاسری» بار دیگر جنگ و ستیز را شروع نمودند.

جمیع عوامل ذکر شده باعث گردید تا اختلاف دو گروه شیخیه و متشرعه که از زمان حاج محمدکریم‌خان و علمایی چون سید جواد شیرازی، آخوند ملاعلی اعمی و ... تنها در حوزه بحث کلامی و عقیدتی و نهایتاً تصرف مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله بود، در این زمان از مشاجره و مناظره بین رهبران، به هتک حرمت آنان توسط طرف‌داران و درگیری منتهی شد، چنان که «جمعی از شیخیه به خانه‌ی حاج شیخ ابوجعفر ریخته در هتک احترام آن مرحوم کوشیدند، یک دفعه از راه مسجد که به منزل مراجعت می‌کرد شبانه زحمت وارد آوردند و همچنین از حضرات متشرع که به بالاسری معروفند جلو راه مرحوم حاجی محمدرحیم‌خان را گرفته، بعضی حرکات وحشیانه کردند ...[2]».

بدین ترتیب، سوءسیاست مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک در مسئله کمبود غله که به کمبود نان منتهی گردید، در جوار اختلافات رهبران دو گروه متشرعه و شیخیه که ریشه در قبل و برخی رخدادهای جدید داشت و پیرو آن نزاع و مشاجره دو گروه حیدری ـ نعمتی که به شیخی و بالاسری تبدیل گشت و از همه مهم‌تر، وجود طبقه‌ی فقیر، زحمتکش و ستمدیده شال‌باف، جامعه کرمان را دچار تنش و چالش نموده بود.

وکیل‌الملک ثانی که از وضع به وجود آمده نگران بود و از طرفی افکار و برخورد دو رهبر جوان و بی سیاست متشرعه و شیخی را مانعی در ایجاد امنیت ایالت کرمان می‌دانست، در جواب علما و معتمدین محلی که نزد وی آمده و شکایت اهالی مبنی بر کمبود نان و گرسنگی را مطرح نمودند، قول مساعدت داد. اما در گزارشی به تهران، ضمن متهم نمودن مردم کرمان به یاغی‌گری و ایجاد فتنه و آشوب[3]، علما و بزرگان را

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۳۳، شماره ۳۲۶۹، ص ۲ و ۳.

۲ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ۵۹.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۵۱ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی).

نیز بدنام و دخیل در این آشوب‌ها قلمداد نموده و از دولت مرکزی جهت سرکوب این طاغیان استمداد جست.

انعکاس این اخبار به تهران موجبات نگرانی شاه و درباریان را به همراه داشت و لذا به «حسین قلی‌خان سرتیپ» جهت حل و فصل آشوب کرمان دستور عزیمت داده شد.

«مقرر شد که مقرب‌الخاقان حسین قلی‌خان افشار سرتیپ اول که سال‌ها اباعن جد از چاکران دولت قوی شوکت بوده است و آزموده‌ی دولت بود با غلامان خاصه‌ی زرین کمر جمعی خود، روانه کرمان شده و از روی راستی و صداقت نظم آنجا را داده مالیات را وصول نماید و حقیقت حال را به عرض خاک‌پای مبارک برساند[۱]».

اما بر خلاف نظر ابوالحسن خان کوهبنانی مبنی بر عرض حقیقت به خاک‌پای مبارک همایونی، مأموریت اصلی وی در تهران رقم خورده بود، و آن تبعید محترمانه‌ی حاج ابوجعفر کرمانی (رهبر متشرعه) و حاج محمدرحیم‌خان (رهبر شیخیه) بود، چرا که وی قبل از آن که به کرمان برسد و از حقیقت امر مطلع گردد، در رفسنجان امر به تبعید حاج ابوجعفر نمود. شیخ یحیی احمدی (مؤلف فرماندهان کرمان) در باب تبعید برادرش حاج ابوجعفر و حاج محمدرحیم‌خان این گونه آورده است:

«حسن‌علی‌خان [حسین‌قلی‌خان] سرتیپ سواره‌ی زرین کمر مأمور نظم کرمان گردید. چهارشنبه ۱٦ جمادی‌الاخره ۱۲۹٤ به حسینیه مشهور به «دفه[۲]» در مزارع رفسنجان وارد، و جناب حاجی ابوجعفر را درخواست کردند که به مشهد مقدس مشرف شوند، و پس از ورود به شهر، جناب حاجی محمدرحیم‌خان پیشوای شیخیه را به طهران گسیل نمود ...[۳]».

حسین قلی‌خان پس از ورود به شهر کرمان، با انجام رژه نظامی از بازار و میدان، ضمن به رخ کشیدن قدرت لشکر خود به معترضین و به ویژه کارگران شال‌باف «قدغن

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۵۲ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی).

۲ ـ مزرعه احداثی حاج آقا احمد که به واسطه‌ی فورانی ناگهانی آب به دفعه موسوم شده است.

۳ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۸٤.

کرد [= دستور اکید کرد] که جمیع استادان خبازان را حاضر کردند و التزام کردند که دکانی روزی سیصد من آرد پخت شود و از انبار دیوان جنس بدهند و نان را دویست و پنجاه دینار بفروشند[1]».

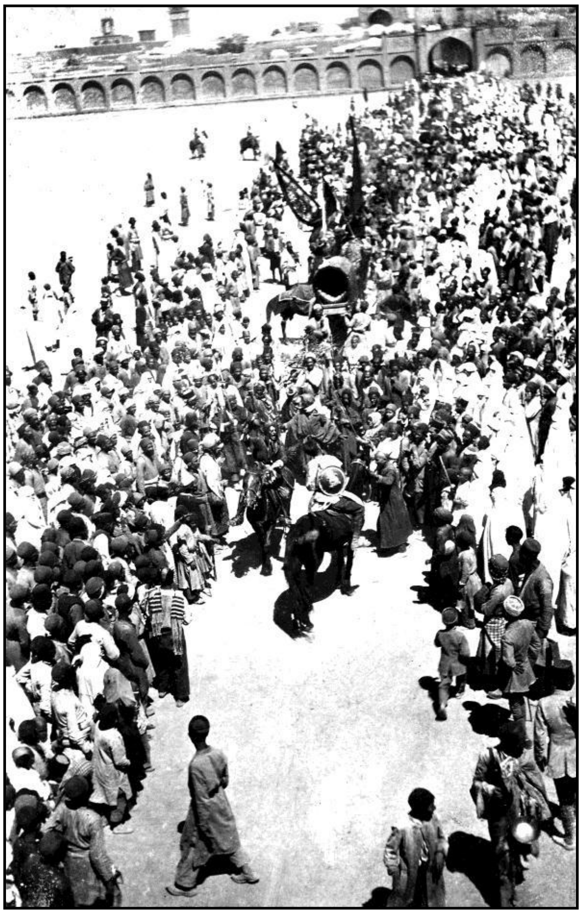
هر چند این چنین بر می‌آمد که پس از تبعید رهبران شیخیه و متشرعه، عزیمت مأموری از تهران و گرفتن التزام از نانوایان، آشوب‌های کرمان پایان گرفته است، اما بروز این وقایع هم نتوانست مرهمی بر زخم‌های جدی جامعه کرمان باشد و به رغم آن که «ابوالحسن‌خان کوهبنانی» شهر کرمان پس از حضور حسین قلی‌خان را این گونه توصیف می‌نماید: «شهری شد در نهایت امنیت و آسایش، از احدی صدایی برنیامد، و معلوم شد که داد و فریاد مردم محض گرسنگی بوده ...[2]» معلوم شد تنها مشکل مردم این ولایت، کمبود نان و اختلافات فرقه‌ای نبوده است.

سیر تحولات و رخدادهای بعد از این نشان می‌دهد که مسایل جدی‌تری هنوز باقی مانده است و آن وجود طبقه‌ی کارگران شال‌بافی است که سال‌های سال با کم‌ترین امکانات رفاهی و حتی اولیه، بدترین وضعیت اقتصادی و معیشتی، خالق گران‌بهاترین و ارزشمندترین صنعت ایران هستند و همواره به عنوان قشری پست مورد استثمار و تحقیر طبقه حاکم و مرفه بوده‌اند.

از این رو می‌بینم چنگ و دندان نشان دادن به این جماعت هم کارگر نشد و چندی بعد باز همان آشوب‌ها و درگیری‌ها شروع شد. این بار باز همان حکایت قدیمی درگیری حیدری ـ نعمتی در جریان مراسم روز عاشورا و هنگامی که دسته‌های محله‌های مختلف شهر به جهت اجرای عزاداری به باغ نظر می‌رفتند، در میدان ارگ با یکدیگر درگیر شده و با زنده شدن عنوان حیدری ـ نعمتی، زد و خورد شدیدی مابین آنان در می‌گیرد و به رغم مصدوم شدن تعدادی و برهم خوردن مراسم عزاداری، نه تنها کار پایان نمی‌پذیرد، بلکه سرآغازی بر یک سلسله درگیری‌های مفصل می‌شود.

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۵۲ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی).
۲ـ همانجا.



مراسم عزاداری در کرمان دوره قاجاریه (مکان میدان ارگ)

«... یک عداوت فوق‌العاده‌ای از این حرکت بین اهالی شهر تولید می‌شود و رفته رفته به اسم جنگ حیدری ـ نعمتی غالب از روزها تا یک مدتی در خارج شهر به سمت دروازه‌ی وکیل و دروازه ناصری اعلان جنگ به هم دیگر داده، عده کثیری از طرفین جمع و به فالخن و چوب و شمشیر و قمه و خنجر با هم جنگ می‌کردند ... و حکومت هم نمی‌توانست کاری بکند. چندی به همین منوال گذشت ... حتی شب‌ها احدی راحت خواب نداشت؛ که از محلات هم دیگر حمله می‌آوردند و سنگ به خانه‌های هم دیگر می‌انداختند[۱]».

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦۲.

ـ شورش علی محمد شال‌باف

اقدامات کلانتر وقت کرمان «میرزا مهدی‌خان[۱]» به عنوان جرقه‌ای بود که انبار باروت اغتشاشات کرمان را منفجر و جماعت شال‌باف را چندی همه کاره‌ی کرمان نمود.

جریان از این قرار بود که میرزا مهدی‌خان که تمایلات شیخی‌گری داشت و به مدت دو دهه عهده‌دار منصب کلانتری کرمان، و از زیر و بم لایه‌های جامعه ـ به ویژه شال‌بافان ـ و مشکلات آنان اطلاع داشت، در امور خود با استقلال تمام رفتار می‌نمود و حتی برای اجرایِ برخی دستورات و فرامین خود، با دادن پول، به مقاصدش می‌رسید. هر چند به روایتی در برخی امور مداخله‌های بی‌جا و نسنجیده‌ی او اسباب نارضایتی مردم را در مخالفت با خود فراهم نمود[۲]. اما در این مقطع به واسطه رنجشی که از مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک و نایب‌الحکومه‌ی او، «محمدحسن‌خان» داشت[۳]، با هدف تضعیف نمودن و عزل حاکم، نقشی اساسی در به وجود آوردن اغتشاش‌ها و در نهایت ناآرامی‌های کرمان در این دوره داشت.

او که نبض جامعه‌ی ملتهب کرمان، مردم و به ویژه کارگران شال‌باف را به خوبی در دست داشت، اقدام به تحریک آنان نمود؛ این بار گرانی اجناس (حبوبات) دستاویز و بهانه گشت و در نهایت از دل این آشوب‌ها، «علی‌محمد شال‌باف» ظهور کرد.

«در سال آخر حکمرانی وکیل‌الملک، علی‌محمد نام از مردم بی سروپای کرمان به تحریک مفسدین به واسطه‌ی گرانی حبوب و قلت غله با جمعیتی از عوام در شهر بنای ازدحام و شر و شور و بعضی تصرفات در امور حکومتی گذاشته ...[۴]».

---

۱ ـ وزیری در ذکر طایفه کلانتری کرمان از وی این گونه یاد نموده: «میرزا مهدی خان کلانتر [مدیرالملک] پسر مرحوم میرزا محمدخان، سال‌ها مباشر بلوک خبیص بود. مردی زرنگ و با جُربزه، خط تحریر را خوب می‌نگارد. در عاملی متعدّی و ظالم می‌باشد». وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۱٤۹.

۲ ـ روزنامه حبل المتین، جمعه ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲٤ ، شماره‌ی ۳٦ .

۳ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦۳.

٤ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۱۲.

و جماعت کثیر شال‌باف؛ همان «آدریمونانی که برای گلوله‌ی کشکی دانه‌ی اشکی می‌ریختند و به لقمه‌ی نانی جانی می‌دادند، دونانی که سلام می‌کردند و جواب نمی‌شنیدند[1]»، اینک به رهبری علی‌محمد شال‌باف «کشکشان به بار رسید و نانشان به خروار و در غرچماقی طاق شدند و شهره‌ی آفاق[2]».

او که حمایت کامل کلانتر و اطاعت محض جماعت کثیر و خشمگین هم صنفی‌های شال‌باف را پشت سر خود می‌دید، با اشاره کلانتر، نخست به خانه‌ی محمدحسن‌خان نایب‌الحکومه و تعدادی از نانواها حمله بردند و به غارت و نابودی پرداختند.

علی‌محمد که اینک از طرف شال‌بافان به لقب «خانی» نیز مفتخر گردیده بود، از این فرصت نهایت استفاده را نمود: «جمعیت زیادی از کوچک و بزرگ گرد هم جمع شده و حکم به بستن دکاکین و ... کاروان‌سراها و بازارها کردند و فریاد برخواست از گرانی نرخ «حسب‌الحکم علی‌محمدخان» نان را به قرار خرواری بیست و پنج هزار حکم کرد بفروشند. باقی را از همین باید قیاس کرد و اگر خباز در اطاعت مسامحه می‌کرد، چوب و چماق می‌خورد و گوش و بینی او مهار می‌شد و همچنین بقال و قصاب و علاف[3]».

گویا آن مثل معروف کرمانی «خدا کند خلیفه ور نمالد[4]» ریشه در این جریان دارد و به دنبال این رخدادها مصطلح گردید، چرا که

بندگان علی محمد خان — چون برافراخت رایت مردی
گرویدند شال‌بافانش — از سپید و سیه ز بی دردی
روز مشغول کندن دکان — شب چو دزدان به خانمان گردی
زین سبب شهره در جهان گشتند — گر چه بردند رنج رخ زردی[5]»

---

۱ ـ قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی (خارستان)، ص ۱۷۳.

۲ ـ همانجا.

۳ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦٣.

٤ ـ اشاره به آن دارد که این طبقه شال‌باف گر چه ضعیف هستند ولی وقتی خشمگین شوند هیچ کس جلودار آن‌ها نیست.

٥ ـ قاسمی کرمانی، ادیب: کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی (خارستان)، ص ۱۷۳.

کار علی‌محمدخان شال‌باف در این دوره به جایی رسید که به قول باستانی پاریزی: «سابق بر آن رسم بود که در مواقع غیر عادی تخت داروغه را وسط چهارسوق می‌زدند تا به امور رسیدگی کند. علی‌محمد شال‌باف وقتی بر امر تسلط یافت، رفت بالای تخت داروغه و کشیده‌ای به داروغه زد و او را پایین انداخت و خود به جایش نشست. برای ترساندن دیوان بیگی دستور داد تا دو گوش، دم خانه دیوان بیگی به دیوار کوفتند. از آن روز به بعد دیوان‌بیگی به او سلام می‌کرد. دستور داد تا تخت داروغه را وسط چهارسوق زدند و علی‌محمدخان بر آن نشست و به انجام امور پرداخت. اغلب مریدان او میدان قلعه‌ای بودند[1]».

اما کیا و بیای «خان شال‌باف» هم دولتی مستعجل بود[2] و وکیل‌الملک ثانی که کاملاً از کنترل و نظم و نسق شهر عاجز بود، تنها راه را در تبعید علی‌محمد دانست. «عاقبت مرحوم وکیل‌الملک مجبور شد او را تبعید نماید. همین کار را کرد، تمام بلوا طلب‌های شهر حرکت کرده رو به باغ نظر و ارگ حکومتی نهادند و بنای هیاهو و سنگ انداختن را گذاشتند. به حدی که به طور عجز قبول کرد، او را دو روزه تسلیم نماید. لابد او را مراجعت دادند و به اهالی شهر تسلیم کردند[3]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۵٦.

۲ ـ اگر مقایسه‌ای مابین «تقی‌خان دُرانی» در دوره زندیه و «علی‌محمدخان» در این دوره صورت گیرد، می‌توان وجوه مشترکی را در پایگاه اجتماعی و اقدامات آن دو پس از به قدرت رسیدن و همچنین توصیف آنان در منابع و مآخذ مشاهده نمود. چرا که تقی‌خان دُرانی (زغال فروش کوهپایه‌ای) در پی واقعه‌ای، مورد ظلم و ستم فراشان حکومتی قرار گرفته‌بود، دست به شورش زد [۱۱۷٦ ق/ ۱۷٦۲ م.] که عاقبت آن، از همان ابتدا معلوم بود «در شیراز مورد سیاست قهاری گشته، در حضور عدالت دستور، به طناب غضب از عالم فانی درگذشت و به جهت عبرت اولی‌الابصار در ساحت میدان جلو خان، جسدش بر خاک مذلت افتاد». موسوی، محمد صادق: گیتی‌گشا، ص ۱۵۳.

و چنین بود عاقبت حاکم کرمان که دولتی مستعجل داشت و نامش، چندی بر سکه‌های کرمان این چنین نقش بست: سکه زد از ارگ بم تا بیدران/ شه تقی دُرانی صاحب قران.

۳ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦۵.

سرانجام وکیل‌الملک ثانی مانند دفعات گذشته به حکومت مرکزی متوسل شد و با ارسال گزارشی مبنی بر آشوب‌های شهر و نقش مهم میرزا مهدی خان کلانتر در این حوادث، موافق آنان را برای تبعید کلانتر به دست آورد «حسب‌الحکم به دارالخلافه برده در انبار دولتی به حبس انداخته بودند[1]».

اما جمیع حوادث رخ داده در این مقطع، همگی بر بی کفایتی و سوءتدبیر حاکم کرمان تعبیر شد و مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک پس از مدت ۹ سال حکومت بر کرمان، از این سمت عزل شد و به تهران فراخوانده شد.

ـ انتخاب حاجی غلامرضاخان شهاب‌الملک[2] به حکومت کرمان

وی فرزند حسین‌خان شهاب‌الملک ـ همان شخصی که مابین حکومت وکیل‌الملک اول و ثانی چندی حکومت کرمان را در دست داشت ـ بود و به منظور پایان دادن بر آشوب‌های کرمان در ربیع‌الاول ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م. به حکومت کرمان انتخاب شد.

به روایتی حاکم جدید هنوز به کرمان نرسیده بود و در رفسنجان بود، که رهبر شال‌بافان «علی‌محمدخان»، با علم به این موضوع که حامی اصلی او میرزا مهدی‌خان کلانتر به تهران تبعید گشته و حاکم جدید نیز مطمئناً با دستور سرکوب آشوب‌طلبان عزم کرمان است، لذا مسند داروغگی در چهارسوق را ترک نموده و مخفی شد و هر چند شهاب‌الملک در پی دستگیری او اقدامات زیادی نمود، در این امر موفق نگردید[3].

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦٥.

۲ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ١٤ تا ١٦.

۳ ـ «وقتی شهاب‌الملک به رفسنجان رسید، علی‌محمدخان فرار کرد و شهرت داد که به مشهد رفته است، ولی خود به بم و نرماشیر رفت. شهاب‌الملک عده‌ای را فرستاد. تا راور هم به تعقیب او رفتند ولی اثری نیافتند. گویا بعدها که آب‌ها از آسیاب افتاد، آقا علی‌محمد به کرمان بازگشت و دست‌قروشی می‌کرد؛ طاقه‌ای کرباس روی دوش می‌گذاشت و وقتی از احوال او سوال می‌کردند، در جواب می‌گفت: بر پیشانی من نوشته شده بود که شش ماه حکومت بکنم و کردم». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ٢٥٦.

عزیمت حاکم جدید هم نه تنها نتوانست رضایت مردم را حاصل کند، بلکه با اعمال ستم و ظلم بیشتر، نارضایتی آنان را بیشتر نمود. «حاج سیاح محلاتی» که در دوره حکومت شهاب‌الملک به کرمان آمده (رمضان ۱۲۹۵ ق/ سپتامبر ۱۸۷۸ م.)، ازتعدیات بی حد حکام قبلی و شهاب‌الملک این گونه یاد می‌کند:

«... دخل حاکم فقط از غله نیست، انسان نمی‌تواند شرح بدهد که از قصاب‌ها، حکام و اتباع حکام چه دخل می‌برند و قصاب‌ها چه بلا به سر مردم می‌آوردند. غالباً زغال، هیزم و میوه‌جات و گچ و سایر لوازم از این قبیل مایه دخل این حکام است بلکه بالاتر فکر بکنید آب مردم را که باید بخورند و استعمال کنند، یک چشمه دخل حاکم است که به یک یا چند نفر می‌فروشند مثلاً به چند صد تومان و ایشان به عنوان میرابی از هر خانه به قدر زور و قوت مبالغی گرفته آب می‌دهد و نااداران لابد از آب هم محرومند[1]».



غلامرضاخان شهاب‌الملک

۱ ـ سیاح، حمید: خاطرات حاج سیاح، ص ۱۶۷.

عملکرد شهاب‌الملک در کرمان به نحوی بود که بسیاری از معترضین و منتقدین جدی حاکم قبلی، از طلای حضور شهاب‌الملک پشیمان گشتند و به همان مس وجود، سلوک و سیاست وکیل‌الملک ثانی راضی شدند.

«... اما شهاب‌الملک، یک سال و سه ماه حکومت کرد و سلوک و رفتارش می‌توان گفت که سلوک مرحوم وکیل‌الملک بهتر بود. تخفیف و مستمری اهل کوهبنان را دیناری نداد و بر تعدیات سابقه افزود ...[۱]».

در همان اوایل ورود شهاب‌الملک به کرمان بود که حاج آقا احمد فوت نمود[۲] و رهبر متشرعه، حاج ابوجعفر بدین واسطه مورد بخشش ناصرالدین شاه قرار گرفت و پس از تحمل ۹ ماه تبعید، اذن یافت تا از مشهد به کرمان مراجعت نماید.

به رغم استقبال گسترده‌ای که از ورود مجدد حاج ابوجعفر به کرمان شد، اما وی با پختگی بیشتری که از جریانات و حوادث سال قبل و تبعید خود به دست آورده بود، دیگر به طور رسمی با شیخیه درگیر نشد. ولی التهابی که جامعه‌ی کرمان را از سال قبل فرا گرفته بود و اینک به واسطه ظلم و تعدی شهاب‌الملک بیشتر شده بود[۳]، دوباره زمینه‌های بروز یک رخداد مهم دیگر را فراهم آورده و آن قتل «یحیی خان کلانتر» بود.

---

۱ ـ (به نقل از ابوالحسن‌خان کوهبنانی) باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲٥٤.

۲ ـ دهم ربیع‌الاول ۱۲۹٥ ق/ ۱۳ مارس ۱۸۷۸ م.

۳ ـ ناظم‌الاسلام در مورد وی آورده: «... اظهار قدس و زهد می‌کرد، ریش نمی‌تراشید، زیارت عاشورا می‌خواند، اما از جوانان امرد و بی ریش بدش نمی‌آمد. آدم‌کشی می‌کرد، ظلم را بی نهایت می‌نمود. تعقیب نماز را طول می‌داد، لکن از اول شروع به تعقیب نماز تا فراغ از آن یک بیچاره در زیر چوب فلک فراش‌هایش جان می‌داد ... در کرمان یک نفر رفت نزد آصف‌الدوله (شهاب‌الملک) و عرض کرد آقای حاکم، هیچ وقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یک چارک (ربع من) به پنج شاهی رسیده است. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند که چرا فضولی کرده ...». ناظم‌الاسلام، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۳۳.

پس از عزل و تبعید میرزا مهدی خان کلانتر توسط وکیل‌الملک ثانی، این منصب به «یحیی‌خان» پسر «میرزا قاسم‌خان دیوان بیگی» سپرده شد. اما وی در حین عبور از چهارسوق با جمعیت خشمگینی مواجه شد و به روایتی در پی ابراز ناراحتی مردم از کمبود نان و گرانی اجناس، سخنی تند گفته و اعصاب خشم آنان را فراهم نمود و در نهایت به قتل رسید[1]. و به روایتی نیز در جواب ناراحتی مردم با به کار بردن حرف‌هایی زشت، خاطر آنان را آزرده و یکی دو روز بعد که قصد جلوس بر تخت چهارسوق بازار را داشت، یا قصد عبور از این مکان را داشت، با نقشه از پیش طراحی شده جماعتی خشمگین روبرو شد و در نهایت به قتل رسید[2].

در همین ایام نامه‌ای با اشاره ناصرالدین شاه قاجار، از طرف «مستوفی‌الممالک» صدراعظم برای حاج ابوجعفر فرستاده شد. نامه‌ای که در آن ضمن اشاره و کنایه به رخدادهای قبلی و گذشت و عفو شاهانه، از حاج ابوجعفر خواسته بود نظر به جایگاهی که در کرمان دارد، از شدت بلوا جلوگیری نماید:

«هو ـ مخدوما مکرما مهربانا؛

در این اوقات از کرمان پاره کاغذها رسید و تفضیلاتی نوشته بودند که باز اشرار و الواط کرمان جنبش کرده و به بهانه [کمبود] نان در مقام هنگامه و آشوب و ناامنی شهر برآمده‌اند. ظهور این معنی و جرأت و جسارت آن‌ها در حضور مهر ظهور بندگان اعلی‌حضرت قدر قدرت شهریاری روح العالمین فداه خیلی محل عجب شد که با وصف بودن آن مخدوم مکرم در کرمان و قبول عامه که در آن ولایت دارید و حفظ شرایط دولت‌خواهی که همواره منظور کرده‌اید، چه شده است که جهال و غوغاطلبان ولایت

---

۱ ـ متدین (همت)، محمود: تاریخ مفصل کرمان، ج دوم، ص ۲۹٦؛ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ٦۷۹. همت در این جریان به زنی به نام نایب مریم اشاره می‌کند که به همراه تعدادی از زنان دیگر در چهارسوق جلوی اسب یحیی‌خان کلانتر را گرفته و از او طلب بهتر شدن وضعیت نان شهر را می‌کنند ... و کلانتر نیز به آنان جواب می‌دهد: به فلان اسب من که گرسنه هستید. این حرف خشم آنان را به همراه داشت و موجب قتل کلانتر گردید.

۲ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ٦۵.

[کرمان] محض هرزگی و هوای نفس در مقام این گونه اغتشاشات برآیند و ولایت بزرگ پادشاه را مغشوش و مردم را مضطرب نمایند.

گویا دو سال قبل، مأموریت مقرب الخاقان حسین قلی خان سرتیپ را بالمرّه فراموش کرده‌اند و عفو و اغماضی که محض مرحمت در باره آن‌ها شد به خاطر ندارند، که هنوز از لوث آن معاصی پاک نشده مجدداً این هنگامه را برپا و اسباب تغیّر خاطر مهر مظاهر مبارک و تحیر اولیای دولت علیه شده‌اند و لابد مورد عقاب و نکال شدید خواهند شد.

بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روحنا فداه، شرحی مبسوط در اخذ و حبس و تنبیه و تادیب اشرار به مقرب الخاقان عمده الامر العظام، حاجی شهاب‌الملک حاکم کرمان و بلوچستان نوشته‌ام که بای نحو کان در صدد گرفتن و بستن و تنبیه کردن اشرار و الواط کرمان برآمده، مراتب را مشروحاً به دارالخلافه ناصره بنویسید که به عرض خاک پای همایون اقدس اعلی رسانیده، حکم مجدد در مجازات اعمال آن‌ها از جانب عظمت جوانب ملوکانه شرف صدور یابد.

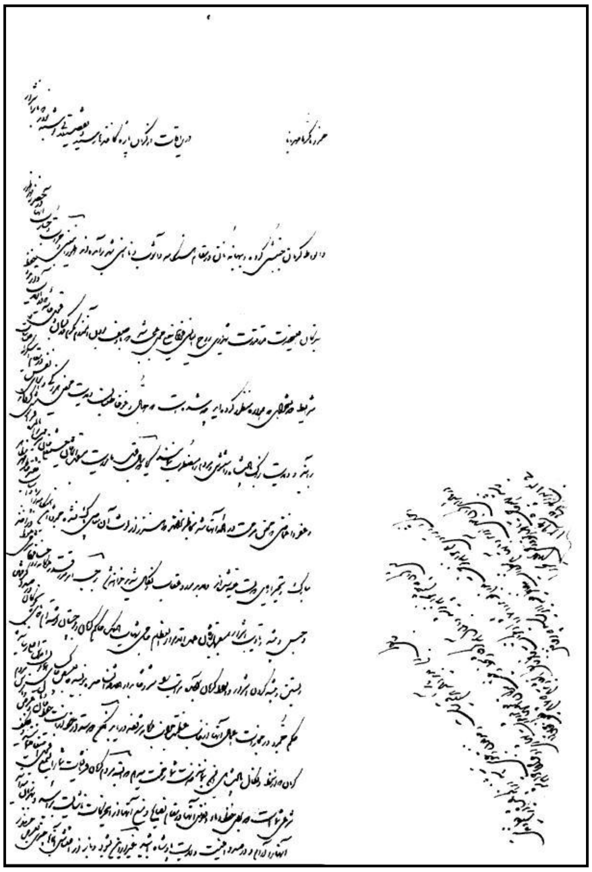
لکن دوستدار، خود از بابت حفظ جان و مال عرض و ناموس مردم کرمان که از سخط و نکال پادشاهی ایمن بمانند. خدمت شما زحمت می‌دهم که البته مردم کرمان فرمایشات شما را به سمع فوری می‌نمایند و تکلیف شرعی شما است که برای حفظ دیار و نفوس آنها در مقام نصایح و منع آن‌ها از این حرکات ناشایست برآئید و به هر زبان می‌دانید آن‌ها را آرام و در صدد امنیت ولایت پادشاه باشید. غیر از این بشود و باز از اغتشاش آنجاها چیزی به عرض حضور مبارک برسد. لابد باید آماده هر قسم سیاست و خذلان و عقوبتی باشند، زیرا که پادشاه از نظم ولایتی مثل کرمان چشم نخواهند پوشید و باmآل همه گرفتار سخط و غضب بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری روحی فداه خواهند شد و خشک و تر روی هم خواهند سوخت، لازم بود بدواً شما را از مکنونات خاطر مبارک استحضار بدهم که شما هم تکلیف خودتان را در ماده‌ی اهل کرمان به عمل آورید، و به آن‌ها منظورات خاطر علیه را برسانید که پر غافل نباشید، البته حاجت به اظهار ندارد، زحمتی ندارم.

تحریر فی ١٤ شهر ربیع الثانی سنه ١٢٩٦

[حاشیه]: پشت نامه [مهر]: میرزا یوسف بن حسن [مستوفی الممالک].

نامه صدراعظم «مستوفی‌الممالک» به آیت الله حاج ابوجعفر کرمانی

مبنی بر مداخله وی جهت پایان گرفتن شورش کرمان



با کمی تأمل در نامه مزبور می‌توان از سطر سطر آن، نحوه نگرش دربار به مسئله‌ی شورش کرمان، ترس و اضطراب از طولانی شدن این رخدادها و نهایتاً تهدید و ارعاب را به خوبی دید. از جمله آنان تمامی این آشوب‌ها را تنها در پس «بهانه کمبود نان» می‌دانند و از مشکلات و معضلات مردم این ایالت که اکثریت آنان به کار سخت و طاقت فرسای شال‌بافی مشغولند، غافل، یا بدان بی اهمیت هستند. از این رو با تعجب می‌گوید: «چه شده است که جهال و غوغاطلبان کرمان محض هرزگی و هوای نفس در مقام این گونه اغتشاشات برآیند و ولایت بزرگ پادشاه را مغشوش و مردم را مضطرب نمایند».

مستوفی‌الممالک با خط و نشان کشیدن برای حاج ابوجعفر و اشاره به تبعید او توسط حسین‌قلی خان سرتیپ، اشاره به دستور ناصرالدین شاه می‌کند که در آن به حاکم کرمان امر شده «بای نحو کان در صدد گرفتن و بستن و تنبیه کردن اشرار و الواط کرمان برآمده»، لذا از وی می‌خواهد ـ نظر به این که رهبر متشرعه کرمان است ـ «به هر زبان می‌دانید آن‌ها را آرام و در صدد امنیت ولایت پادشاه باشید» و نکته جالب و تأسف‌برانگیز آن که به جای آن که درصدد اصلاح وضعیت اقتصادی مردم به ویژه شال‌بافان باشد، چون بنیان‌گذار این سلسله، مردم کرمان را به «سخط و غضب پادشاهی» وعده می‌دهد و اشاره می‌کند «خشک و تر روی هم خواهند سوخت».

آری، از محتوای نامه مزبور می‌توان به گوشه‌ای از سیاست حکومت قاجاریه در خصوص این ایالت پی برد و نظر پادشاه قدرقدرت، ظل الله و خاقان گیتی‌ستانی را دریافت که بر سجع مهرش عبارت:

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت   صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت



نقش بسته بود و در مورد کارگرانی که مورد استثمار او و درباریان قرار گرفته و شالی را تولید می‌نمودند که علاوه بر اعطای خلعت شاهانه، یکی از منابع درآمد کشورش محسوب می‌شد، به عنوان اشرار و الواط یاد می‌شود و به آنان وعده سخط و غضب، عقاب و نکال شدید و گرفتن و بستن و تنبیه کردن می‌دهد.

به هر تقدیر، قتل «کلانتر» که یکی از ارکان اصلی حکومتی محسوب می‌گردید، علاوه بر نگرانی و خشم شدید ناصرالدین شاه و درباریان، بی‌کفایتی شهاب‌الملک را نیز کاملاً مشخص نمود و این حاکم نیز در جریان حوادث به وجود آمده در چند ساله اخیر ایالت کرمان، به مانند حاکم سلف خود معزول گردید و به گفته‌ی منابع، شبانه از کرمان فرار نمود.

«شهاب‌الملک با چند تن از خاصگان، نیمه شب ـ حین غفلهٔ من اهلها ـ روانه‌ی تهران شد[1]».

ـ انتخاب فیروز میرزا نصرت‌الدوله[2] به حکومت کرمان

پس از ناامیدی ناصرالدین شاه و دربار از اقدامات شهاب‌الملک و عدم موفقیت وی، «در سال ۱۲۹٦ ق/ ۱۸۷۹م. نواب والا نصرت‌الدوله فرمانفرما به حکومت ایالتی کرمان و بلوچستان و اعطای یک ثوب سرداری ترمه و شمسه مرصع منصوب و مخلّع گردید[3]».

این مرتبه دومی بود که فیروز میرزا به حکومت کرمان منصوب می‌گردید. نوبت اول بیش از چهل سال پیش (۱۲۵۳ ـ ۱۲۵۱ ق/ ۱۸۳۷ ـ ۱۸۳۵ م.) زمانی بود که کرمان درگیر آشوب اول «آقاخان محلاتی» شده بود و وی مأموریت سرکوب این فتنه بود.

انتخاب مجدد فیروز میرزا به حکومت کرمان در این مقطع پر تنش و آشوب این ایالت، خود نشانی از نگرانی دولت مرکزی از حوادث کرمان است، چرا که فیروز میرزا در نوبت قبل با پایان دادن به غائله آقاخان محلاتی در این ناحیه و همچنین حکومت در کرمان، به دربار ثابت نموده بود که قاطعیت لازم جهت سرکوب شورش را دارد، لذا «... حکم همایونی شد که ضرورت باید خود شاهزاده [فیروز میرزا] روانه کرمان شوند

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۹۳.

۲ ـ فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما، پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه و پدر همسر وکیل‌الملک ثانی است. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: ملاحان خاک و سیاحان افلاک.

۳ ـ اعتمادالسلطنه، محمدحسین‌خان: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ٤۳۲.

و امور انتظام و لوازم امنیت آن محل را به پایان رسانند و متمردین و غصات را به مجازات و مکافات رسانیده، آن مملکت را منظم نمایند[1]».



فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما

فیروز میرزا که هم حکم حکومت کرمان و هم حکم اشد مجازات شورشیان را دریافت کرده بود، به کرمان عزیمت نمود. «همین که ورود به شهر داد، بعد از شلیک ورود در یکی از عمارات ارگ منزل کرد و هیچ کس را نزد خود راه نمی‌داد و اجازه‌ی جلوس، احدی نداشت حتی خوانین محترم و وزیر کرمان غیر از مرحوم آقا میرزا سید کاظم. دو سه روز بعد از ورود، در باغ نظر برای سلام جلوس کرد. مرحوم حاج میرزا قاسم‌خان دیوان‌بیگی، پدر یحیی‌خان کلانتر که پس از کشته شدن او لباس تعزیت پوشیده بود و موهای خود را از سر و صورت سفید داشت، با حالتی افسرده و خاطری پژمرده، جلو عمارت برای سلام و اظهار عرض تظلم ایستاد و شرحی از قضیه‌ی خود را

۱ ـ وزیری، احمدعلی‌خان: تاریخ کرمان، ص ۸۱۳

بیان نمود. [فیروز میرزا] برای تسلیت خاطر او جواب داد که قصاص و تلافی خواهد شد و دو سه روز بعد، پنج نفر را که در محبس ارگ بودند و متهم به قتل یحییخان، یک دفعه حکم کرد روی میدان باغ سر بریدند و طناب کردند و شهر با کمال خوبی آرام گرفت و منظم شد ...[۱]».

در این خصوص، از دستگیری تعدادی از اهالی محلهی «میدان قلعه» به عنوان سران فتنهجویان و الواط و همچنین دستگیری چندین زن، از جمله زنی به نام «نایب مریم[۲]» به عنوان مقصر اصلی یاد شده است[۳].

با توجه به شناخت مردم کرمان از عملکرد سابق فیروز میرزا در جریان سرکوب آشوب آقاخان محلاتی، وی توانست خیلی زود بر اوضاع تسلط یابد و به قول وزیری:

«لدی الورود اشرار و مفسدین را دستگیر و قاتلین «یحییخان» کلانتر کرمان را به یاسا رسانیده، بلده و بلوکات را قرین کمال امنیت و انتظام فرمود و با این که سال قبل در کرمان قحط و به واسط علت زنگار، غله و حبوبات بسیار کم به عمل آمده و نهایت سختی بود، از محصول آتیه به طوری تسعیرات و نرخها را ارزان کرد که این سالها در کرمان به آن ارزانی و سهولت مؤونه کسی خاطر نمیدهد[٤]».

و بدین ترتیب، شورشی که در پی خشکسالی شروع و در این گذر، عزل دو حاکم، تبعید رهبر متشرعه و شیخیه، قتل کلانتر کرمان و ... را در پی داشت، در نهایت توسط فیروز میرزا سرکوب شد.

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی: بن بست مستوفی، ص ۷۲.

۲ ـ نایب مریم با چادر نماز خودش خفه گردید. همت، محمود: تاریخ مفصل کرمان، ج ۲، ص ۲۹۸. نکته قابل ذکر این که نایب مریم از اهالی محله میدان قلعه بوده و هنوز در بین معمرین کرمان، به ویژه اهالی این محله، از اصطلاح «نایب مریم» در خصوص زنان بی باک و نترس استفاده میشود.

۳ ـ همانجا.

٤ ـ وزیری، احمدعلیخان: تاریخ کرمان، ص ۸۱٤.

تحلیلی بر ماهیت شورش اول شال‌بافان و نتایج آن

در بررسی شورش اول کارگران شال‌باف به چند نکته می‌توان پی برد:

الف ـ این شورش در ابتدا به دلیل کمبود غله و نان شکل گرفت، در ادامه راه به مسایل فرقه‌ای منتهی گردید؛ یعنی در مابین راه، با به میدان آمدن متشرعین به بهانه‌ی حمایت از طبقه پایین دست جامعه ـ که اکثریت آنان را شال‌بافان تشکیل می‌دانند ـ در مقابله با طرف‌داران شیخیه که به نوعی به طبقه بالا دست جامعه و تجّار منتسب بودند، شورش رنگ و بوی مذهبی به خود گرفت.

ب ـ با اطلاع دولت مرکزی از بروز رقابت و درگیری فرقه‌ای در جامعه‌ی کرمان و حضور مأمور ویژه ـ حسین قلی‌خان‌سرتیپ ـ از تهران با تبعید محترمانه رهبران متشرعه و شیخیه به مشهد و تهران، به صورت موقتی، درگیری‌های فرقه‌ای پایان پذیرفت، اما آتش اختلاف خاموش نگردید.

ج ـ قتل یحیی‌خان کلانتر به دلیل توهین به مردم گرسنه، نشان داد که طبقه‌ی شال‌باف به شدت از برخورد تحقیرآمیز با پایگاه اجتماعی خود خشمگین شده‌اند، و از طرفی خواستار تغییر در وضعیت کاری و معیشتی خود می‌باشند.

د ـ از فحوای نامه مستوفی‌الممالک مشخص می‌گردد که دولت مرکزی به شدت از ادامه‌ی شورش در کرمان نگران است، چرا که علاوه بر اختلال در مسایل امنیتی، از آن جایی که اکثریت جامعه کرمان به امر شال‌بافی اشتغال دارند و از طرفی تجارت شال در ایران و صادرات آن به خارج، برای دولت مهم و قابل اهمیت است، لذا این شورش می‌تواند در تنزل این امر موثر واقع گردد.

هـ ـ بروز این شورش نشان داد که کارگران شال‌باف اگر چه در وهله نخست جهت مطالبات صنفی پا به میدان اعتراضات گذاشتند، و کمبود نان برای آنان نیز چون دیگر اقشار جامعه برابر بود، اما هدف آنان در ادامه‌ی شورش، به نوعی دهن کجی و مبارزه با اشرافیت و دولتی بود که سال‌های سال از زحمت طاقت‌فرسای آنان استفاده نموده و ضمن عدم توجه به وضعیت نامطلوب محیط کار و زندگی، آنان را از اقشار دون پایه

جامعه محسوب می‌نمودند و به مجرد برآوردن هر گونه فریاد حق‌طلبانه، به القاب اوباش، اراذل، جهال، غوغاطلب و ... سرافراز می‌کردند.

و در نهایت، از این شورش، نه تنها نفع خاصی عاید طبقه کثیر شال‌باف حاصل نشد و هیچ گونه تغییر مطلوبی نیز در خصوص وضعیت محل و ساعات کار، دستمزد، تعطیلات و ... برای شال‌بافان صورت نگرفت، بلکه در مقاطعی توسط وکیل‌الملک ثانی، حسین‌قلی‌خان سرتیپ، شهاب‌الملک و فیروز میرزا نصرت الدوله، دستگیر، تنبیه و تعدادی نیز به قتل رسیدند، و تا نوبت دوم شورش، باز به همان وضعیتی که در گذشته داشتند، بازگشتند، با این تفاوت که موقعیت اجتماعی آنان در نظر حکام و دولت مرکزی، مخدوش‌تر گردید.

اوضاع سیاسی و اجتماعی کرمان حد فاصله شورش اول و دوم شال‌بافان (۱۲۹٦ تا ۱۳۲۲ ق/ ۱۸۷۹ تا ۱۹۰٤ م.)

فیروز میرزا نصرت‌الدوله که سال‌ها قبل از واقعه‌ی شورش شال‌بافان، در جریان دفع غائله‌ی آقاخان محلاتی به این ناحیه آمده و در سال ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۷ م. حاکم کرمان شده بود، «توانست فرمانروایی بر این خطه را همانند اقطاع و تیول برای فرزندان توانا و مستبد خود پایه‌گذاری نماید[1]». وی این امر را در نوبت اول پایه‌گذاری، و در نوبت دوم حکمرانی (۱۲۹٦ تا ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱ م.) تثبیت کرد.

او آن چنان پایه‌های قدرت و حیطه‌ی نفوذش را در کرمان تقویت و توسعه نمود که پس از وی پسر ارشدش، عبدالحمید میرزا ، یازده سال، پسر دومش، عبدالحسین میرزا ـ در سه نوبت ـ و بالاخره نوه‌اش، نصرت‌الدوله فیروز بر این ناحیه حکمرانی نمودند. با حساب سرانگشتی، این چهار نفر به مدت ۲۲ سال صاحب اختیار این خطه بوده‌اند.

عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما، که از جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ ق/ مارس ۱۸۸۲ م. به مدت یازده سال بر اریکه‌ی حکومتی کرمان تکیه زد. وی تا زمان فوتش در کرمان (رمضان ۱۳۰۹ ق/ آوریل ۱۸۹۲ م.) یکی از مقتدرترین و مستبدترین حکام کرمان در این دوره است[2].

---

۱ ـ افشار، ایرج: مسافرت‌نامه‌ی کرمان و بلوچستان (عبدالحسین میرزا فرمانفرما)، ص ۹.

۲ ـ «... حالات این شاهزاده غریب است و نگارش آن در حیز اشکال است ... گاه سلام کننده را دشنام دادی و فحش دهنده را خلعت بخشیدی، وقت بود بی‌گناه محرمی را بکشتی و گاه از خطای مقصری درگذشتی ...». احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۳۱۲.



عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما



فتحعلی‌خان صاحب دیوان

از مهم ترین وقایع این دوران، قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی و مورد غضب واقع شدن اهالی کرمان به واسطه این عمل است[۱].

نکته جالب آن که باستانی پاریزی در این دوره و در خصوص قتل ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۵ م.) باز به رد پایی از «شال کرمان» اشاره نموده‌است[۲].

---

۱ ـ پس از قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، تا چندی اهالی کرمان مورد خشم مقامات بودند، به نحوی که ناظم‌الاسلام کرمانی آورده، تا چندی بعد از این جریان، ما در تهران از ترس خود را خراسانی معرفی می‌کردیم (ناظم‌الاسلام، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۷). و شاه جدید (مظفرالدین شاه) نیز خون‌بهای قتل «شاه بابا» را برابر با قتل تمامی اهل کرمان می‌داند.

۲ ـ زمانی که میرزا رضا کرمانی از دست ظلم وکیل‌الملک به تهران پناه برد، در آنجا به امرار فروش شال اشتغال داشت و زمانی که نایب‌السلطنه شالی از او خرید و پولش را نپرداخت، وی به خانه‌ی نایب‌السلطنه رفت و درخواست پول شال را نمود، و در عوض به ازای مقدار پول شال، همان مقدار پس گردنی خورد، همین عامل باعث شد که کینه‌ی نایب‌السلطنه و شاه را در دل جای دهد و در نهایت به قتل ناصرالدین شاه منجر شد. جهت اطلاع بیشتر، نک. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: فرمانفرمای عالم، ص ۲۶۱.

قتل فجیع «میرزا آقاخان» و «شیخ احمد روحی» به جرم تحریک میرزا رضا کرمانی در کشتن ناصرالدین شاه، توسط «محمدعلی میرزا» از دیگر وقایع مهم این دوره است.

حکومت شش ماهه‌ی «امیرنظام گروسی» ـ که از معدود رجال باکفایت، سلیم‌النفس و خوش نیت دوران قاجار بود ـ بر کرمان، نه از جهت تدبیر و سیاست دولت قجر در راستای عمران و آبادی این ایالت، بلکه در حکم تبعیدگاه[1] مردی بود که پس از کسب مناصب متعدد در گذشته و سیر و گشت اروپا، «فقط رمقی و پوست استخوانی از او به کرمان رسید، به اصطلاح نر بزی از کار افتاده[2]»، که ماه‌های پایان عمر خود را بیشتر به بازی نرد و مصاحبت با علما می‌گذراند و پس از عمری مجالست و مصاحبت با شاهان، مزار شاه نعمت الله ولی ـ بنا بر وصیت خودش ـ منزلگاه ابدی او شد.



امیرنظام گروسی



بهجت‌الملک

۱ ـ عین‌الدوله به دلیل اشتباهی که در زمان ناصرالدین شاه از او سر زده بود به دستور امیرنظام تنبیه شده و این مسئله باعث شد تا در صدارت خود در دوره مظفرالدین شاه، به جبران آن توسری‌هایی که خورده بود، امیر نظام را ملزم به خروج از تهران نمود. امیر هم کرمان را به عنوان محل تبعید پذیرفت.
۲ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان، بن بست مستوفی، ص ۱۲۹.

از دیگر نکات قابل توجه این دوره، می‌توان به مزایده گذاشتن حکومت کرمان اشاره نمود. بدین معنی که تعدادی از شاهزادگان و درباریان جهت به دست آوردن منصب حکومت کرمان، با رایزنی در دربار و اهدای پیشکش‌ها و دادن مبالغ قابل توجهی پول و رشوه به شخص شاه، صدراعظم و دیگر درباریان، در صدد برنده شدن در این مزایده بودند. بر این مدعا می‌توان به خاطرات روزانه‌ی اعتمادالسلطنه رجوع نمود که در این خصوص مطالب زیادی نقل نموده‌است، از جمله در ذیل وقایع ۲۰ شعبان ۱۳۱۱/ ۲۵ فوریه ۱۸۹٤ م. آورده: «از قرار مشهور حکومت کرمان حراج است. حسام‌الملک هشتاد هزار تومان به شاه می دهد، بیست هزار تومان به صدراعظم و غیره. میل صدراعظم اینست که به رکن‌الدوله داده شود و آن ابله زیاده از هشتاد هزار تومان نمی‌دهد. بعد از قراری که شنیده شد خود نصرت‌الدوله این مبلغ را متقبل است و چون صدراعظم به قم رفته است هنوز معین نیست چه خواهد شد[1]».

با تأمل در این روایت، نخست می‌توان به شرکت سه نفر (حسام‌الملک، رکن‌الدوله و نصرت‌الدوله) در مزایده‌ی حکومت کرمان پی برد؛ افرادی که هر کدام با دادن رشوه بیشتر و برنده شدن در مزایده‌های بعدی، بدین سمت منصوب شدند. دیگر می‌توان به اجحافی که از ناحیه‌ی این حکام بر مردم این سامان روا می‌شد، پی برد. چرا که وقتی هر کدام از طرفین مزایده، حاضر به دادن رشوه‌هایی این چنین بودند، به مانند شرکت در فعالیت‌های تجاری، در ابتدای سرمایه‌گذاری به سود چندین برابر فکر نموده و مطمئناً این افراد با پیروزی در مزایده حکومت کرمان، می‌بایست در طول مدت حکمرانی، چند برابر آن سرمایه‌گذاری ابتدایی را وصول نماید، و در این گذر می‌توان حدس زد برای به دست آوردن آن سود، چه احجاف و ظلمی بر مردم این ایالت روا می‌شده است.

درگیری فرزندان ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (خاندان ابراهیمی) و وکیل‌الملک (خاندان اسفندیاری و وکیلی) در پی کسب منافع بیشتر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای (شیخی و بالاسری) از مهم‌ترین مسایل این دوران بود.

---

۱ ـ اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۰٦۸.

عوامل و زمینه‌های دومین شورش شال‌بافان کرمان

شکل‌گیری دومین شورش شال‌بافان ریشه در یک سلسله عوامل و مقدماتی دارد که پرداختن به هر کدام از آن‌ها لازم و ضروری است. این جریان از دوره‌ی حکمرانی رکن‌الدوله (۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰٤ م.) شروع و در زمان حکمرانی مجدد ظفرالسلطنه (۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵ م.) به اوج خود رسید، و بار دیگر طبقه شال‌باف در متن آشوب قرارگرفت. اما مهم‌ترین مسایلی که می توان به آن اشاره نمود، عبارتند از:

عوامل اجتماعی

از مهم‌ترین عواملی که در جریان دومین شورش شال‌بافان مؤثر بود، شروع دوباره درگیری‌های فرقه‌ای مابین شیخیه و متشرعه بود.

همان طور که در قبل ذکر شد، ریشه این درگیری‌ها به زمان بنیان‌گذار شیخیه در کرمان یعنی حاج محمدکریم‌خان برمی‌گردد. پس از بروز تنش‌های به وجود آمده در پی ارایه اصول اعتقادی شیخیه، به ویژه «رکن رابع» و جبهه‌گیری علمای متشرعه در این مورد، مواردی چون امامت مسجد جامع کرمان، اختلاف نظر در خصوص اداره و تولیت موقوفات مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و ... در نهایت به هنگام شورش اول و در پی حوادثی چون نزاع در خصوص مناره‌های مسجد حاج‌آقا علی، سنگ‌اندازی به خانه احمدی‌ها و ... منجر به رودرویی مستقیم حاج محمدرحیم‌خان و حاج ابوجعفر شد و در آخر کار، تبعید هر دو رهبر، و فروکش کردن موقتی این درگیری شد. اما در این زمان، وقوع حوادث جدید، اختلافات علمای شیخیه و متشرعه را دوباره به وجود آورد.

در این مقطع زمانی، فوت بسیاری از علمای متنفذ و صاحب وزن متشرعه کرمان[1]، توازن قبلی مابین متشرعه و شیخیه را به هم زده بود و کفه ترازوی قدرت به نفع شیخیه

---

۱ ـ افرادی همچون: آخوند ملاعلی اعمی، حاج سید جواد شیرازی، حاج آقا احمد، حاج ابوجعفر، آخوند ملا محمد صالح و ...

سنگینی می‌نمود. چرا که پس از تبعید حاج محمدرحیم‌خان به تهران، اینک رهبری مذهبی و سیاسی شیخیه کاملاً در ید قدرت برادرش، حاج محمدخان بود.

البته حاج محمدخان در این زمان دارای اعتبار و نفوذی بیش از برادر خود بود. «احترام فوق‌العاده اولاد بلافصل ابراهیم‌خان یعنی اعمام حاج محمدخان از وی که با آن که چند نفرشان سمت استانداری داشتند، با کبر سن در رکاب برادرزاده خود پیاده راه می‌رفتند و جایی که او می‌نشست آن‌ها با هیکل‌ها و لباس‌های عهد فتحعلی‌شاه، مودب و دست به سینه پیش او می‌ایستادند و در این رعایت منتهای احترام در بعضی اعتقاد مذهبی و در برخی سیاست محرک آن‌ها بود[1]».

گذشته از اقتدار حاج محمدخان، تقدیم یک ثلث از مایملک حاج آقا علی تاجر[2] و انتقال تولیت موقوفه ابراهیمی برای وی اعتبار مالی آورده بود، به حدی که «شباهت دستگاه او به دستگاه شاهزادگان و امرا بیشتر شباهت داشت تا دستگاه رهبر روحانی[3]».

از طرف دیگر، شاه وقت، مظفرالدین شاه هم از نظر عقیدتی و دینی به شیخیه گرایش داشت، چرا که شکوه‌السلطنه ـ مادرش ـ خواهرزاده‌ی حاج محمد کریم‌خان بود و او بر عقیده‌ی دایی خود بود. همچنین تأثیر اطرافیان قبلی شاه چون «حاج خسرو خان»، پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ـ برادر حاج محمدکریم‌خان و پیشکار مظفرالدین شاه در ایام ولیعهدی او در تبریز[4]ـ و مسلک عقیدتی و دینی پیشکار دیگرش «میرزا صادق قائم مقام نوری[5]» در تمایل مظفرالدین شاه به شیخیه بی تأثیر نبود. بر این مدعا

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۱۹ مرداد، ۱۳۳۳، شماره ۳۲۷.

۲ ـ به گفته سید محمد هاشمی« تقدیم آن مال که شاید به تقویم امروز از ۱۵ الی ۲۰ میلیون تومان می‌شود، در آن روز یک کرور تومان ارزش داشت». همانجا.

۳ ـ همانجا.

٤ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، هواخوری باغ، تهران: ۱۳۸۵ش، ۱٦۰.

۵ ـ «... و چون میرزا صادق قائم مقام نوری پیشکار مظفرالدین میرزای ولیعهد تا اندازه‌ای از شیخی‌ها حمایت می‌کرد، بدین جهت کار انقلاب و شورش تبریز خیلی بالا گرفت ...». بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ٦، ص ۸۳.

می‌توان به تلگرافی از شاه قاجار اشاره نمود که پس از بازگشت از اروپا که مقارن با شروع درگیری فرقه‌ای کرمان بود در جواب تلگراف تبریک حاج محمدخان ارسال کرد:

«جناب مستطاب حاجی محمدخان سلمه الله تعالی، از اظهار مسرتی که در موقع ورود ما کرده بودید، کمال خوشوقتی حاصل شد. امیدواریم همه وقت به اصلاح امورات مسلمین و آسایش موفق باشیم و از جناب شما در آن مقصود التماس دعای مخصوص می‌کنیم[۱]».

و یا پس از اطلاع از اقدامات «ظفرالسلطنه» ـ حاکم کرمان ـ در اوج درگیری‌ها و آشوب، که در نهایت منتهی به کشتن تعدادی از مردم و هتک اهانت و تبعید رهبر متشرعه «آیت الله حاج میرزا محمدرضا مجتهد» و ... گردید، به رغم غوغا و اعتراضات علمای مشروطه‌خواه از این اقدام در تهران، وی اقدامات ظفرالسلطنه را مورد تأیید و حتی الگو و سرمشقی برای دیگر حکام ایران می‌داند:

«جناب اشرف اتابک اعظم، تلگراف ظفرالسلطنه به عرض رسید.

از خدمات او کمال رضامندی را داریم. از جانب ما او را تحسین کنید و اظهار التفات ما را هم به او ابلاغ نمایند. فی‌الحقیقه اقدامات حضرت والا در این مدت قلیل در رفع آن اختلافات موقع کمال تحسین و تمجید و بلکه سرمشق تمام حکام خواهد بود[۲]».

و یا پس از این که «آیت الله میرزا جلال‌الدین[۳]» در کرمان فوت نمود (٦ شوال ۱۳۲۱/ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۳ م.)، مظفرالدین شاه در راستای تعلق و گرایش به شیخیه و همچنین ابراز حمایت و تکریم از مقام و اعتبار حاج محمدخان، توسط حاکم وقت، ظفرالسلطنه، منصب امام جمعه کرمان را برای پیشوای شیخیه در نظر گرفته بود اما گویا وی این

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمدابراهیم: رساله‌ی کاتب کرمانی، ص ۱۹۹.

۲ ـ همان، ص ٢٤٥.

۳ ـ وی پسر دوم حاج سید جواد شیرازی امام جمعه است که مادرش دختر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (بنیان‌گذار خاندان ابراهیمی) بود. «میرزا جلال‌الدین امام جمعه در فضل و پرهیزکاریش مشبهی نیست. حال تحریر شصت و شش سال دارند». احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۷٤.

لطف را نپذیرفت[۱] و سمت امام جمعه‌گی کرمان به «آیت الله میرزا حسین[۲]» محول گردید و همچنان این سمت در خاندان «جوادی» کرمان ماندگار شد[۳].

جمیع این عوامل باعث شده بود تا در این مقطع زمانی، شیخیه علاوه بر داشتن پایگاه اجتماعی مستحکم در نزد شاه قاجار، صدراعظم، درباریان و جامعه‌ی کرمان، از نظر مالی نیز در اوج قدرت و اعتبار باشد. از طرف دیگر با فوت علمای مهم متشرعه، در ابتدای بروز درگیری‌ها، در جامعه‌ی متشرعه اگر علمایی مانند میرزا جلال‌الدین و میرزا حسین (فرزندان سید جواد شیرازی)، حاج آقا باقر و حاج آقا صادق (فرزندان آخوند ملا علی اعمی) وجود داشت، اولاً آن سنگینی وزن سیاسی و اقتدار پدران خود را نداشتند، در ثانی فرزندان سید جواد شیرازی که به نوعی با خاندان ابراهیمی منسوب بودند و از این رو چندان مداخله‌ای در این درگیری‌ها نداشتند. اما با بازگشت پسر حاج

---

۱ ـ شاید در ابتدا تصور شود عدم پذیرش سمت امام جمعه‌گی از سوی حاج محمدخان به دلیل تواضع وی بوده است، اما احتمالاً وی به واسطه زیرکی، درایت و شناخت از اوضاع جامعه کرمان، نیک می‌دانسته همان گونه که در گذشته، انتصاب پدرش حاج محمدکریم‌خان به سمت امام جماعت مسجد جامع کرمان با مخالفت شدید متشرعین روبرو گردید، قبول سمت امام جمعه‌گی کرمان از سوی وی نیز حتماً با تنش و مخالفت‌های بسیار متشرعین همراه خواهد شد. و به احتمال زیاد از این رو بود که بعد از پخش خبر نظر شاه و حاکم کرمان از این انتصاب؛ در زمان انتخاب «میرزا حسین» به عنوان امام جمعه کرمان، متشرعین با خوشحالی از عدم انتخاب رهبر شیخیه «اجماع نموده آن جناب [میرزا حسین] را به مسجد و مصلی بردند. در آن روز هنگامه‌ی غریبی شد» (احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۲۴۸). لازم به ذکر است، هر چند حاج محمدخان بدین سمت انتخاب نگردید، اما امام جمعه‌گی کرمان در دست کسانی بود که به نوعی با خاندان ابراهیمی قرابت داشتند؛ قبل از آن، این سمت بر عهده‌ی شوهر عمه رهبر شیخیه (حاج سید جواد شیرازی)، پسر عمه او (حاج میرزا جلال‌الدین) و اکنون نیز به پسر عمه دیگرش (حاج میرزا حسین) رسیده بود.

۲ ـ وی پس سوم حاج سید جواد شیرازی است که چندی نیز در سبزوار نزد «ملا هادی سبزواری» به تحصیل پرداخت و پس از برادرش، تا پایان عمر سمت امام جمعه‌گی کرمان را عهده‌دار بود. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، ص ٦٧ و ٦٨.

۳ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، ١٦ مرداد ۱۳۳۳، شماره‌ی ۳۲۸.

ابوجعفر یعنی «حاج میرزا محمدرضا مجتهد» از عتبات عالیه، وی خیلی زود در رأس این درگیری‌ها قرار گرفت.



آیت الله حاج میرزا جلال‌الدین و آیت الله حاج میرزا حسین
(پسران آیت الله حاج سید جواد شیرازی)

از دیگر عوامل مهم در این دوره، باز باید به همان جایگاه، منزلت و پایگاه اجتماعی کارگران شال‌باف اشاره نمود که علاوه بر این که از قبل در منظر طبقه‌ی اشراف، حکام، درباریان و ... دارای پایگاهی پست بودند، اینک به واسطه‌ی آشوب در نوبت اول شورش و حکمرانی چند ماهه‌ی آنان به رهبری علی‌محمد شال‌باف، مورد تنفر بیشتر واقع شده بودند.

عوامل اقتصادی

از مهم‌ترین عوامل اقتصادی که زمینه‌های مجدد شورش کارگران شال‌باف را فراهم آورد، بایستی به همان استثمار و بهره‌کشی بی رویه جهت تولید بیشتر و بهتر شال کرمانی از این کارگران ستم دیده و محروم یاد کرد.

با به یادآوری خاطرات براون و تلگرافچی فرنگی از وضعیت نامطلوب کارگاه‌های شال‌بافی، به کارگیری کودکان خردسال، مریضی و ناخوشی جمیع شال‌بافان، نوع غذا و تعداد تعطیلی‌ها و ساعات کاری آنان، نه تنها پس از شورش اول توجه و عنایتی به این قشر گسترده نشد، بلکه در این زمان جهت افزایش تولید شال کرمان، صادرات بیشتر و در نهایت کسب سود بیشتر، در سال ۱۳۰۱ ق/ ۱۸۸٤ م. به اشاره شاهنشاه سنی‌الجوانب، طی ابلاغ حکمی از دربار معدلت بنیان قاجاریه به حکمران کرمان، عبدالحمید میرزا ناصرالدوله، دستور داده شد تا بر ساعات کاری کارگران شال‌باف بیافزاید.

حال معلوم نیست آن گونه که تلگرافچی فرنگی در سال ۱۲۹٦ ق/ ۱۸۷۹ م. ساعات کار کارگران را «دو ساعت پیش از طلوع آفتاب تا یک ساعت بعد از مغرب[1]» ذکر نموده، پس از صدور این حکم، این کارگران بی‌نوا می‌بایست چند ساعت در روز کار کنند تا تولید شال بیشتر و از این گذر، صادرات و سود دولت نیز بیشتر گردد.

البته در مقاطعی گام‌های بسیار محدودی نیز در زمینه‌ی بهبود وضعیت این قشر برداشته شد، اما این اقدامات هیچ گاه نتوانست معیشت و زندگی کارگران شال‌باف را دچار تغییرات مطلوب و ملموسی نماید، به عنوان نمونه در دوره حکمرانی «علاءالملک[2]» (۱۳۲۰ـ ۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۲ـ ۱۹۰۱ م.) استفاده از رنگ روغنی در کارگاه‌ها

---

۱ ـ افشار، ایرج: سفرنامه‌ی تلگرافچی فرنگی، ص ۲۰۵.

۲ ـ منظور میرزا محمودخان طباطبایی است. او در دوره‌ای که در استانبول مأمور دولت ایران بود، به دلیل آن که موجبات عودت میرزاآقاخان، شیخ احمد روحی و خبیرالملک به ایران را فراهم آورده بود و آنان به طرز فجیعی به قتل رسیدند، در زمان حکمرانی در کرمان سعی در توجیه این مسئله داشت و از این رو نسبت به حکام قبل از خود رویه‌ای معتدل‌تر داشت.

ممنوع شد و ساعات کاری کارگران نیز کاهش یافت و یا با اعزام معلم به کارگاه‌ها، در جهت آشنایی کودکان با احکام و فرائض دینی اقداماتی شد[۱].

این اقدامات در وهله اول زودگذر بود و پس از عزیمت علاءالملک متوقف شد و نکته دیگر آن که این اصلاحات به هیچ وجه جوابگوی محرومیت‌های عدیده و معیشت و زندگی کارگران شال‌باف نبود.

از طرف دیگر، در این مقطع زمانی با رکودی که در صنعت شال‌بافی به وجود آمد، به تدریج با کاهش اهمیت شال کرمان[۲]، مشکلات کارگران شال‌باف مضاعف گردید.

این روند از سال ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۷٤م. آغاز و به تدریج، صنعت قالی‌بافی را جانشین شال، و اقبال تجّار را به خرید و فروش قالی بیشتر نمود[۳]. به نحوی که در سال‌های ۱۳۱٤ ـ ۱۳۱۱ ق/ ۱۹۰۱ ـ ۱۸۹٤ م. صنعت قالی، گوی سبقت را از شال ربود[٤] و در نهایت در سال ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰٤ ـ ۱۹۰۵م. تولید قالی، فعالیت اصلی کرمان و تقریباً یگانه صنعت این شهر گردید[٥].

این مسایل باعث شده بود که مشکلات سابق کارگران شال‌باف (نامناسب بودن شرایط کارگاه‌ها، کمی دستمزد، محدود بودن تعطیلات و ...) اینک با تعطیل شدن تعدادی از کارگاه‌های شال‌بافی و بی‌کاری آنان، مضاعف گردد.

در برابر این قشر کثیر و بی بضاعت، گروه دیگری خودنمایی می‌کرد که اکثریت آنان را طرف‌داران شیخیه تشکیل می‌دانند، که به قدرت حاکمه نزدیک و از تمول و رفاه خوبی برخوردار بودند و در ضمن قدرت اقتصادی کرمان نیز در دست آنان بود.

---

۱ ـ روزنامه ایران، نمره‌ی ۱۰۰۳، شماره‌ی ۸٦٤۰ ـ ۱۰۳۲، ج ۵، ص٤.

۲ ـ در قبل در این مورد، یعنی تولید شال به سبک و نقش شال کرمانی در اروپا اشاره شد.

۳ ـ وزیری، احمد علی خان: جغرافیای کرمان، ص ۱۱۵.

٤ ـ سایکس، سر پرسی: ده هزار مایل در ایران، ص ۲۳۳.

۵ ـ نیوکامن ،گلیدو : اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم در سال‌های ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰٤، ص ۱۲۰. البته باید به این نکته اشاره نمود که این امر به منزله‌ی نابودی کامل شال‌بافی در کرمان نبود و تا سال‌های بعد نیز صنعت شال‌بافی در کرمان ـ نه به مانند اوایل دوره قاجاریه ـ به حیات خود ادامه داد.

بی‌شک رویارویی این دو قشر نمی‌توانست به صورت مسالمت‌آمیز و عاری از تنش باشد، چرا که طبقه‌ی شال‌باف با نگریستن به وضعیت طبقه بالا دست، به نوعی محرومیت و استثمار خود را از چشم آنان می‌دید و این امر باعث بیزاری آنان از حکومت و این وابستگان حکومتی می‌شد و این عامل در گرایش به جبهه متشرعین، جهت احقاق حقوق از دست رفته‌ی با شرکت در شورش و نزاع‌های فرقه‌ای دخیل بود.

در جوار مسایل مطرح شده، با به یادآوری پیشینه‌ی شورش اول شال‌بافان، متوجه می‌شویم از ابتدای آن شورش، همواره کمبود نان و گرانی اجناس یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه‌ها و دستاویزهای مردم به ویژه قشر شال‌باف بود، که در هر مقطع با وارد نمودن غله، تنبیه خبازان و سایر اصناف ...، با اتکا به قوه قهریه حکومت، مشکل برای مدتی برطرف می‌شد. اما مشکلات اساسی همچنان تا ادوار بعد باقی مانده بود، به نحوی که در دوره‌ی اول حکومت «ظفرالسلطنه» (۱۳۲۱ ـ ۱۳۲۰ ق/ ۱۹۰٤ ـ ۱۹۰۳ م.) «مردم از شدت تنگی که از نوروز تا کنون برقرار بود به تنگ آمده ... یک درب خانه از خبازان را با خاک پست کردند ... از بلوکات جنس آورده، آرامش پدید گردید[1]».

«میرزا مصطفی‌خان مستوفی» که خود شاهد گوشه‌ای از این آشوب بوده، علت آن را در گرانی اجناس و تنگی و سختی نان می‌داند و به اجتماع چند روزه‌ی مردم در حوالی منزل حاج محمدخان، قیصریه و درب مدرسه ابراهیم‌خان و محل‌های دیگر که گمان وجود جنس می‌رفت اشاره می‌کند. وی در ادامه از برخورد شدید عمال حکومتی با مردم یاد می‌کند: «... فراش‌ها و سربازها به جان مردم بی‌چاره افتاده، دو نفر ـ دو نفر را به فلک بسته چوب می‌زدند. میرغضب و بعضی از فراش‌ها هم چند نفری را از گذر و متفرقه به دست آورده، گوش می‌بریدند و مهار می‌کردند ...».[2]

این وضعیت هر چند دفعه یک بار در کرمان روی می‌داد تا این که در جریان دومین شورش کارگران شال‌باف، به نحو بارزتری مشهود گشت.

---

۱ ـ احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۲٤۷.

۲ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱٤۲ و ۱٤۳.

عوامل سیاسی

در جریان دومین شورش کارگران شال‌باف، بی‌تردید عوامل سیاسی و همچنین مسایل حاشیه‌ای متعددِ وابسته به آن، نقشی مهم و تأثیرگذار داشتند. در این بین می‌توان به چند عامل مهم اشاره نمود:

۱ـ اتخاذ سیاست شاهان قاجار و حکام کرمان در ایجاد اختلافات فرقه‌ای

همان گونه که در قسمت شورش اول کارگران شال‌باف ذکر شد، ناصرالدین شاه با اتخاذ سیاست «میخ و نعل» سعی در ایجاد توازن در قدرت و اعتبار علمای متشرعه و شیخیه داشت. این سیاست تنها شامل ایالت کرمان نبود و در اکثر نقاط ایران اعمال می‌شد، چرا که «... آن‌ها [شاهان قاجار] حتی در نواحی‌ای که تعادل نداشت، تعادل و توازنی میان گروه‌ها و نیروهای اجتماعی رقیب پدید می‌آوردند تا از قدرت‌یابی و قد علم کردن آن‌ها در برابر دولت جلوگیری کنند[۱]».

«جی. کینیر» در این خصوص معتقد است: «شاهان قاجار امنیت و آسایش خود را با سوءاستفاده از حسادت‌های گروهی علیه گروه دیگر و تحریک حساب شده‌ی آن‌ها تأمین می‌کردند[۲]». از این رو بود که «آنان با دامن‌زدن به اختلافات محلی میان حیدری‌ها و نعمتی‌ها در شوشتر، اصفهان، قزوین، شیراز؛ میان شیخی‌ها و متشرعه‌ها در تبریز؛ میان کریم‌خانی‌ها و متشرعه‌ها در کرمان؛ میان شاهسون‌ها، افشارها، کردها، ترکمن‌ها و فارس‌ها در شمال شرق؛ و میان لرها، افشارها، بختیاری‌ها، فارس‌ها و اعراب در جنوب غرب، حضور خود را در مناطق دور افتاده حفظ می‌کردند و اطرافیان خود را به حکمرانی ایالات می‌گماشتند[۳]».

---

۱ ـ آبراهامیان، یرواند: ایران بین دو انقلاب، ص ٥٤.

۲ ـ همانجا.

۳ ـ همان، ص ٥٥.

با توجه به سیاست کلی شاهان قاجار، در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، همان گونه که در سطور قبل ذکر شد، وی دارای تمایلات شیخیه‌گری بود و بر عکس پدرش در جناح‌گیری‌های سیاسی به شدت از شیخیه حمایت می‌نمود. این سیاست نه تنها توسط شاه، بلکه توسط اغلب وزراء، امرای نظامی، شاهزادگان و اشراف نیز مورد تاسی قرار می‌گرفت. به عنوان نمونه در سال ١٣٢٤ ق/ ١٩٠٦ م. پس از درگذشت حاج محمدخان در لنگر کرمان که مقارن با ایام عید نوروز بود، جلسه‌ی ختم و فاتحه‌خوانی در منزل شیخ مهدی یکی از افراد شیخیه در تهران برگزار گردید و اغلب درباریان و بزرگان و اشراف در مراسم تعزیه و تسلیت شرکت نمودند[١].

میل باطنی مظفرالدین شاه در حمایت از شیخیه، باعث گردیده بود تا این سیاست از سوی حکام کرمان در این دوره نیز انجام شود.

به عنوان نمونه در زمان حکمرانی «رکن‌الدوله» (١٣٢٢ ق/ ١٩٠٣ م.) علاوه بر این که خود وی دارای تمایلات شیخی بود، با انتخاب و سپردن دو مقام مهم ایالت کرمان، یعنی کلانتری به «حاج موسی‌خان[٢]» و وزارت به امیرالامراء «حاج محمدخان[٣]» نیز، عملاً دست شیخیه را در تمامی ارکان حکومت کرمان باز گذاشته بود.

یا هنگامی که ظفرالسلطنه به عنوان حاکم گسیل می‌گشت، آیت الله طباطبایی در ملاقاتی به وی، با ذکر پیشینه‌ی خانوادگی، مقام علمی و مذهبی پدر و جد حاج میرزا محمدرضا مجتهد، رعایت حال وی را توصیه می‌نماید[٤]. اما ظفرالسلطنه بیشترین توهین را در زمان حکمرانی دوم خود به همین رهبر متشرعه انجام می دهد.

نحوهٔ سلوک و برخورد رکن‌الدوله حاکم کرمان (١٣٢٣ ق/ ١٩٠٤ م.) مبنی بر عدم معاشرت با هیچ یک از طبقات جامعه‌ی کرمان، فشارهای عمال وی بر مردم، به ویژه در

---

١ ـ روزنامه ایران، پنج شنبه ١٠ صفر المظفر ١٣٢٤ق، شماره٢.

٢ ـ پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (ملقب به مختارالملک) از بطن دختر میرزا بزرگ منشی.

٣ ـ پسر شاهرخ‌خان، (پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله از بطن دختر مصطفی‌خان قاجار قوانلو).

٤ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ١، ص ٧٥.

امر جمع آوری مالیات، و شیطنت‌های وی پس از عزل از حکومت نیز، از جمله علل بالا گرفتن اختلافات در این دوره بود.

۲ ـ درگیری خاندان ابراهیمی و وکیلی

همان گونه که در قبل ذکر شد، ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاکم مقتدر و متنفذ کرمان در دوره حیات خویش، با تیزبینی و در اقدامی حساب شده، با ازدواج خود و فرزندانش با خانواده‌های مختلف کرمانی، توانست خیلی زود ریشه و دایره‌ی نفوذ و حیطه‌ی اقتدار خود را در جامعه کرمان وسعت بخشد و خاندانی مقتدر و با نفوذ (خاندان ابراهیمی) را از خود در کرمان برجای گذارد.

از طرف دیگر، محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک اول نیز که مدت زیادی در کرمان ـ به عنوان مباشر حکومت، زندگی و حکومت نموده بود، با احتساب مدت زمان حکمرانی خود و فرزندش مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی، بنیان‌گذار خاندانی گسترده و قدرتمند (خاندان اسفندیاری، وکیلی) در شهر کرمان شد.

این دو خاندان غیر کرمانی در این شهر، رقابتی در جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی آغاز نمودند. هر چند این رقابت از همان اوان تشکیل خاندان وکیلی آغاز گردید؛ آنجایی که محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک به مانند ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، دست به یک سری اقدامات عمرانی(ساخت بازار، حمام، کاروان‌سرا، مسجد و ...) زد. اما وابستگی بیشتر خاندان ابراهیمی با دربار و شاه، و قدرت گرفتن خاندان وکیل‌الملک و جنگ میان این دو خاندان جهت از میان بدر کردن رقیب، کشمکش‌های پنهان و علنی را در صحنه سیاست کرمان پدیدار کرده بود.

«بعد از فوت وکیل‌الملک اول، مرتضی‌قلی‌خان [وکیل‌الملک] ثانی (پدر سردار نصرت و جد مرحوم مرآت اسفندیاری نماینده ادوار مختلفه مجلس) در سیاست زحمت نکشیده بر مسند پدر تکیه زد و از اینجا در مقام رقابت با شیخیه، این طایفه هم

سعی کرد ریاست سیاسی کرمان را در خانواده خود توارثی سازد و در انجام این مقصود از عوامل مختلف که همه‌ی کرمانیان می‌دانند و شنیده‌اند، استفاده می‌کردند[1]».

در این دوره، ریاست قشون بر عهده‌ی سردار نصرت[2] پسر دوم وکیل‌الملک ثانی بود، همان کسی که کمابیش مناصب نایب‌الحکومه، رئیس نظام، سرتیپ توپخانه و به نوعی عهده‌دار همه‌ی امور لشکری و اداری کرمان بود[3]. همچنین تعدادی از افراد خاندان وی نیز عهده‌دار سمت‌های دیگری در ایالت کرمان بودند[4].

از این رو سهم خواهی و حفظ منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افراد خاندان اسفندیاری ـ وکیلی در این مقطع زمانی، در پی عزل و نصب‌هایی که توسط حاکم وقت کرمان رکن‌الدوله صورت گرفته بود و سمت‌های مهمی چون وزارت و کلانتری کرمان به وابستگان خاندان ابراهیمی سپرده شده بود، به شدت به خطر افتاده بود. لذا در پی تحکیم موقعیت خود و تخریب جایگاه خاندان رقیب دست به هر اقدامی می‌زدنند.

هر چند «محمد هاشمی» یکی از مهم‌ترین دلایل درگیری دوم فرقه‌ای و شورش کارگران شال‌باف کرمان را در جنگ قدرت مابین این دو خاندان می‌داند:

«... ولی‌خان امیرشوکت، عموی سردار نصرت گفت: آی بچه‌ها راهش را پیدا کردم؛ باید جنگ را ملتی و مذهبی کرد. و طبق همین تصمیم بلافاصله سردار نصرت، سادات میرحسین‌خانی را یعنی طایفه‌ی مادری خود را به عنوان تحصن به خانه حاج میرزا محمدرضا فرستاد و زنان این طایفه نیز در یکی از خانه‌های مجاور منزل مجتهد تازه وارد، تحصن اختیار کردند. و میرزا مهدی‌قلی پیرمرد طایفه‌ی میرزا حسین‌خانی موجب تحریک حاج میرزا محمدرضا شد و بدو گفت: ای آقا، امیرالامراء را می‌شناسید، یعنی این پسر همان کسی است که ریش مرحوم پدرتان را کند.

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۵ مرداد ۱۳۳۲، شماره ۳۲۵.

۲ ـ در خصوص وی در قسمت شب‌نامه کرمان به تفصیل صحبت خواهد شد.

۳ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۲۳۸.

٤ ـ به عنوان نمونه، میرزا حسن خان، رستم خان و ولی‌خان، پسر برادر و عموی او ضابط برخی بلوکات ایالت کرمان بودند. همانجا.

از صبح بعد کارخانه‌های شال‌بافی و قالی‌بافی بسته شد و کدخداها که خطی از کلانتر که مختارالملک باشد، نمی‌خواندند؛ مردمان محلات را تحریک کردند که رو به خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا بیایند و از یکی دو ساعت به ظهر چند صد نفر بلکه دو سه هزار شال‌باف و قالی‌باف را با سروپای برهنه و شلوارهای کرباس گشاد نیفه‌دار سرمه‌ای رنگ وادار به سینه‌زدن کردند و به جای نوحه هم می‌گفتند: حاکم شیخی نمی‌خوایم ـ وزیر شیخی نمی‌خوایم ...[1]».

به رغم پافشاری رکن‌الدوله در عدم تغییر «حاج محمدخان» از مقام پیشکاری، آخرالامر به دلیل شدت اعتراضات داخلی، فشار کنسولگری‌های انگلیس و روسیه در کرمان و توصیه مقامات کشوری، مجبور به عزل وی شد.

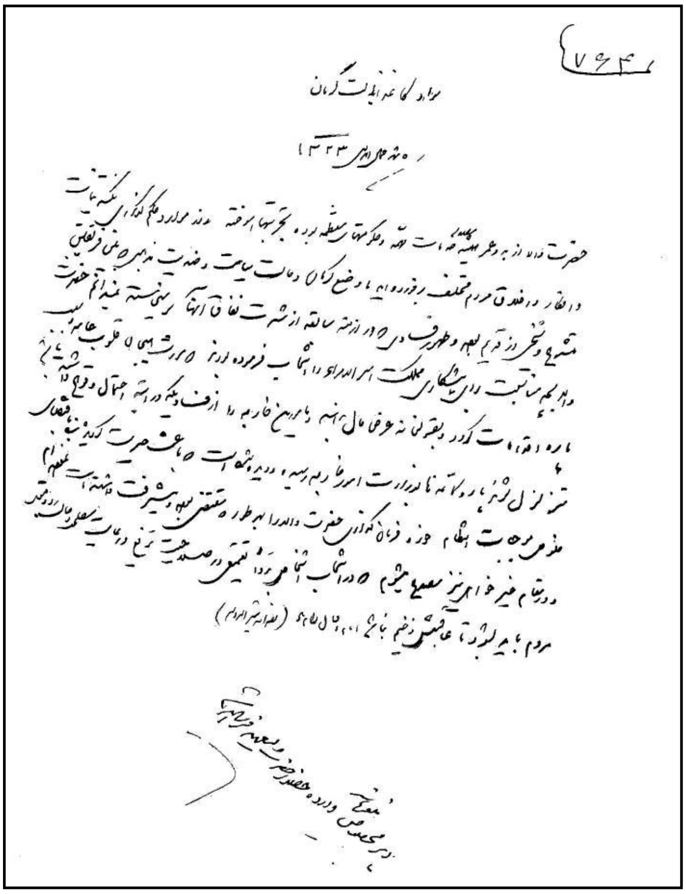
«سواد کاغذ ایالت کرمان ـ ۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۳ [۷ جولای ۱۹۰۵] نمره ۷٦٤

حضرت والا از بدو عمر همیشه مصدر خدمات مهمه و حکومت‌های معظمه بوده، تجربت‌ها آموخته و از موارد حکم‌گذاری به کنه نیات و افکار و اخلاق مردم مختلف برخوردارید، با وضع کرمان و حالت سیاست و ضدیت مذهبی که بین فریقتین متشرع و شیخی از قدیم بوده و ظهور فسادی که در ازمنه سابقه از شدت نفاق آن‌ها برمی‌خاسته، نمی‌دانم حضرت والا به چه مناسبت برای پیشکاری مملکت، امیرالامراء [حاج محمدخان] را انتخاب فرموده بودند که مورث هیجان قلوب عامه و سبب پاره[ای] اقدامات گردد و به قنسول‌خانه عرض حال بدهند و مأمورین خارجه را از فسادی که در آتیه احتمال وقوع داشته باشد متزلزل شوند، پاره کاغذها به وزارت امور خارجه رسیده و دیده شده است که باعث حیرت گردید باشد. به اقتضای خلوص موجبات انتظام حوزه فرمان‌گذاری حضرت والا را به هر طور که مقتضی بوده و پیشرفت داشته است نموده‌ام و در مقام خیرخواهی نیز مصدع می‌شوم که در انتخاب اشخاص بدواً تعمقی در صلاحیت ترفیع و رعایت مصلحت و حالت رد و قبول مردم باید بشود تا عاقبتش وخیم نباشد. ایام اقبال به کام باد. [امضا]: نصرالله مشیرالدوله.

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۳۲، شماره ۳۳۰.

نامه مشیرالدوله[۱] به رکن‌الدوله حاکم کرمان[۲]



به رغم برکناری اجباری امیرالامراء حاج محمدخان از پیشکاری کرمان، رکن‌الدوله همچنان از این جریان ناراحت بود و انجام این کار را منافات با استقلال رای خود در امر حکومت کرمان می‌دانست. وی در نامه‌ای به مشیرالدوله، با ذکر بیان دلایل خود مبنی بر انتخاب امیرالامراء بدین سمت، آشوب‌های کرمان را ناشی از دخالت افرادی می‌داند که قصد دخالت در حکومت دارند:

---

۱ ـ منظور نصرالله مشیرالدوله، وزیر خارجه وقت است.

۲ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره‌ی ۶۲ ـ ۵ ـ ۱۵ ـ ۱۳۲۳.
در حاشیه‌ی نامه آمده: «دبیر مخصوص می‌فرمایند وارده حضور ولیعهد فرستاده شد».

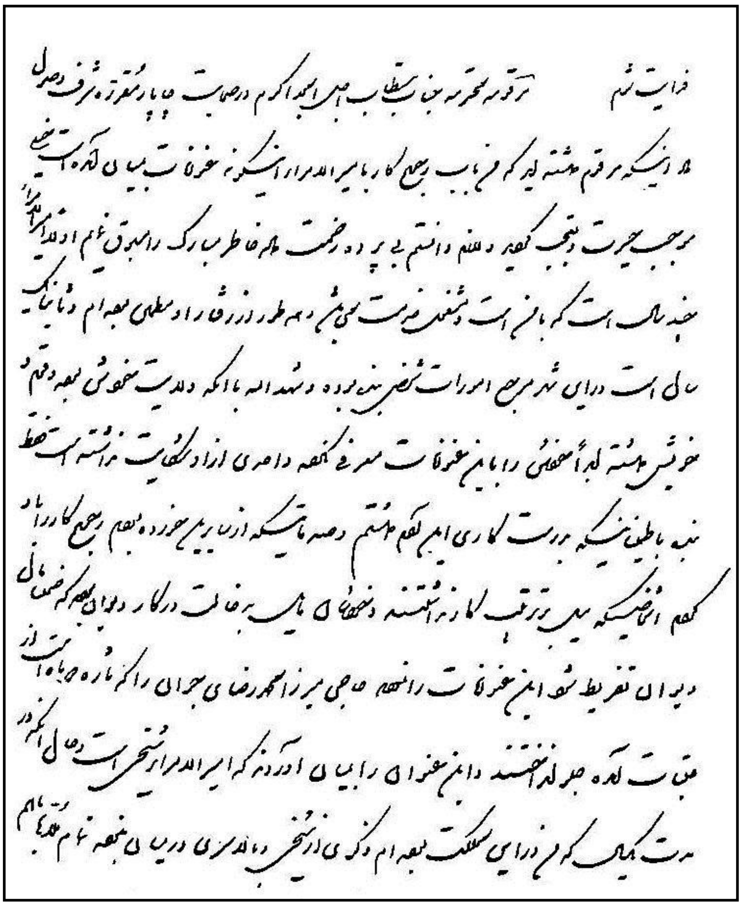
«فدایت شوم ـ مرقومه محترمه جناب متطاب اجل امجد اکرم در صحابت چاپار مقرره شرف وصول داد. این که مرقوم داشته‌اید که من باب رجوع کار به امیرالامراء این گونه عنوانات به میان آمده است، خیلی موجب حیرت و تعجب گردید و لازم دانستم بی پرده زحمت داده خاطر مبارک را مسبوق نمایم اولاً امیرالامراء چند سال است که با من است و مشغول خدمت می‌باشد و همه طور از رفتار او مطمئن بوده‌ام و ثانیاً یک سال است در این شهر مرجع امورات شخصی بنده بوده و شهدالله با آن که ولایت خودش بوده و قوم و خویش داشته، ابداً خودش را به این عنوانات معرفی نکرده و احدی از او شکایت نداشته است. فقط بنده به اطمینانی که به درست کاری این آدم داشتم و صدماتی که از سایرین خورده بودم، رجوع کار را به او کردم.



امیرالامراء حاج محمدخان

اشخاصی که میل بر ترتیب کار نداشتند و خودشان مایل به دخالت در کار دیوان بوده که ضمناً مال دیوان تفریط شود، این عنوانات را نموده؛ حاجی میرزا محمدرضای جوان را که تازه دو ماه است از عتبات آمده جلو انداختند و این عنوان را به میان آوردند که امیرالامراء شیخی است و حال آن که در مدت یک

سال که من در این ولایت بوده‌ام ذکری از شیخی و بالاسری در میان نبوده؛ تمام ملاها با هم راه می‌رفتند، به منزل یکدیگر رفت و آمد داشتند. بعد از ورود حاجی میرزا محمدرضا این قصه‌ها به میان آمد ...[1]».



قسمتی از نامه رکن‌الدوله به مشیرالدوله

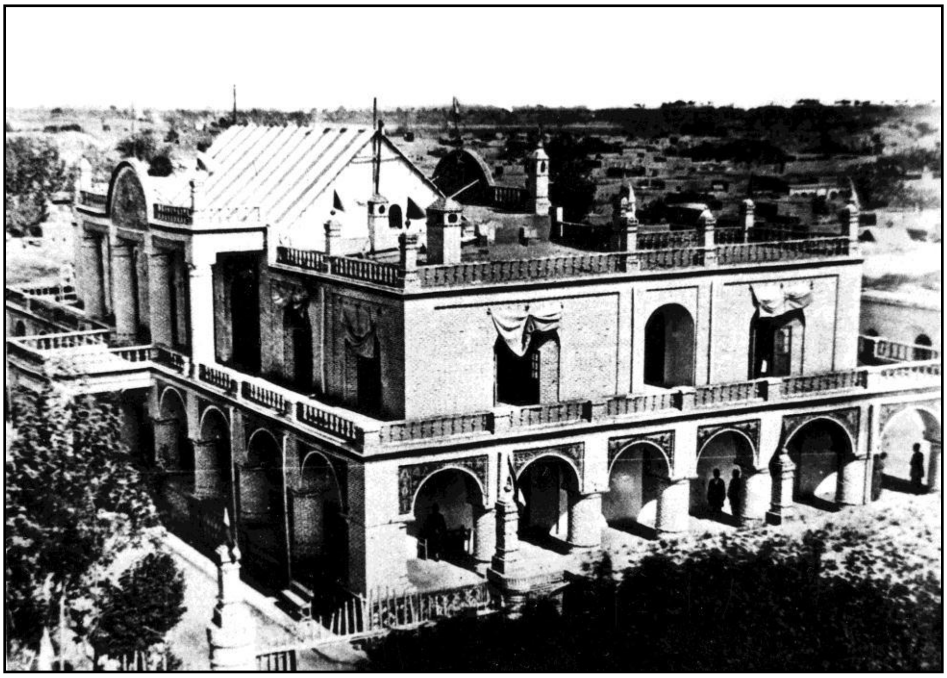
سرانجام با پیگیری زیاد افراد خاندان وکیلی ـ به ویژه سردار نصرت ـ و همراهی حاج میرزا محمدرضا، امیرالامراء و مختارالملک کلانتر (پسر عم و داماد حاج محمد خان) و بعد از مدت کوتاهی خود حاکم کرمان، رکن‌الدوله برکنار شدند و عدل‌السلطان ـ برادر عدل‌السلطنه ـ به منصب کلانتری کرمان منصوب گردید.

---

۱ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، شماره‌ی – ۲۲– ۲۷– ۳۳. ۱۳۲۳ ق.

۳ـ دخالت کنسولگری‌های انگلیس و روسیه در کرمان

قبل از پرداختن به این موضوع در ابتدا بایستی به این نکته اشاره نمود که سیاست دولت انگلستان در حفظ منافع بی‌شمار خود در هندوستان، ضرورت تأمین مرزهای منتهی به این منطقه را برای آن دولت ضروری نموده بود. از این رو ایالت کرمان در آن دوره که یکی از ایالت‌های مهم ایران بود، علاوه بر استان کرمان کنونی، قسمت‌هایی از سیستان و بلوچستان و هرمزگان فعلی را نیز شامل می‌شد. این موقعیت جغرافیایی خاص، یعنی داشتن مرزهای آبی و هم جواری با دروازه هندوستان در خاک ایران، توجه جدی و ویژه دولت انگلیس را به ایالت کرمان جلب نموده بود و بالطبع باعث گردید تا دولت انگلیس در سال ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹٤ م. توسط مأمور کارکشته‌ی خود «ژنرال سرپرسی سایکس» اقدام به تأسیس کنسولگری در کرمان نماید.



عمارت کنسولگری انگلیس در کرمان دوره قاجاریه

کنسولگری در کرمان، موظف بود تا ضمن احاطه و اشراف کامل بر اوضاع منطقه، در راستای تأمین امنیت راه‌های هندوستان و دیگر منافع سیاسی و اقتصادی خود، حکام

محلی را به سوی خود جلب نماید. یا با ایجاد تفرقه قومی و مذهبی و دخالت آشکار و نهان، از هر گونه تنش و آشوبی که باعث تضعیف حکام و یا مأمورین حکومتی مورد نظر خود می‌گردید جلوگیری نمایند و یا بالعکس، با تحریک و ایجاد آشوب، زمینه‌های عزل حکام و یا مأمورین دیگر را فراهم نماید.

از طرف دیگر، دولت روسیه نیز که به عنوان رقیب اصلی، همواره و به شدت اقدامات انگلستان را مورد رصد قرار می‌داد، جهت اطلاع از اقدامات آنان و همچنین ایجاد تعادل در منطقه و تأمین منافع خود، به ویژه انجام وصیت کذایی «پطر کبیر» مبنی بر دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس، در سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م. اقدام به تأسیس کنسولگری خود در کرمان نمود.

در این مقطع، هر دو کنسولگری انگلیس و روسیه نظر به حفظ منافع دولت خود، در شورش کرمان موضع‌گیری متضاد و متفاوتی داشتند؛ گاه به حمایت ظاهری از گروه متشرعه و گاه از شیخیه می‌پرداختند. به عنوان نمونه در جریان اعتراض شدید متشرعه به امیرالامراء حاج محمدخان، پیشکار و وزیر حکومت رکن‌الدوله، آنان جهت پایان غائله که به نفع منافع آنان نبود، با نامه‌نگاری به وزارت خارجه، عزل او را خواستار و مشیرالدوله (وزیر خارجه وقت) در نامه به رکن‌الدوله به این موضوع اشاره می‌کند:

> « ... حضرت والا به چه مناسبت برای پیشکاری مملکت [کرمان] امیرالامراء [حاج محمدخان] را انتخاب فرموده بودند که مورث هیجان قلوب عامه و سبب پاره[ای] اقدامات گردد و به قنسول‌خانه عرض حال بدهند و مأمورین خارجه از فسادی که در آتیه احتمال وقوع داشته باشد متزلزل شوند، پاره کاغذها به وزارت امور خارجه رسیده و دیده شده است که باعث حیرت گردید باشد ...[1]».

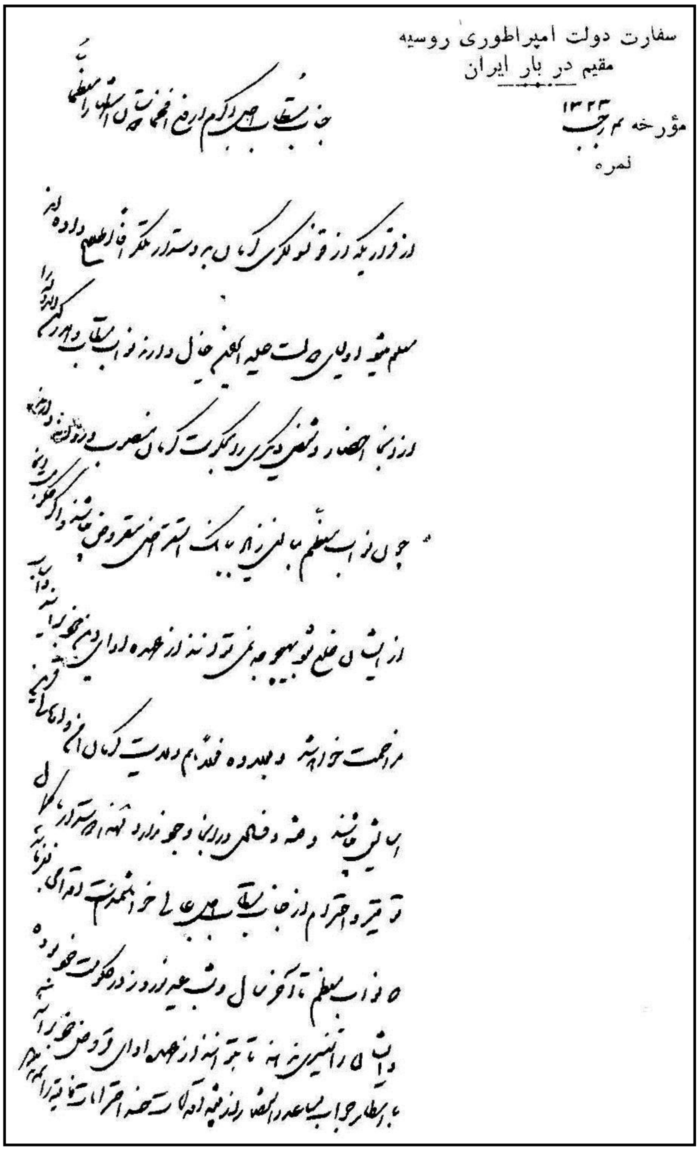
برای آن که به ماهیت و اهداف واقعی کنسولگری خارجه در کرمان پی ببریم، بد نیست به نامه‌ی سفارت روسیه به مشیرالدوله وزیر خارجه وقت اشاره نمود، که پس از آن که عدم کفایت و ظلم بی حد رکن‌الدوله حاکم کرمان در خصوص مالیات کرمان و

---

۱ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره‌ی ٦٢ ـ ٥ ـ ١٥ ـ ١٣٢٣.

... بر تمامی اولیای دولتی محرز گردید و آنان قصد عزل او و نصب حاکم جدید را داشتند، به توصیه کنسولگری روسیه در کرمان، سفارت مزبور از دولت ایران می‌خواهد به دلیل بدهی رکن‌الدوله به بانک استقراضی روسیه، تا پرداخت بدهی خود به بانک، از عزل وی خودداری شود!

نامه کنسولگری روسیه در خصوص عدم تغییر حاکم کرمان


سفارت دولت امپراطوری روسیه
مقیم دربار ایران
مؤرخه ... رجب ۱۳۲۳
نمره

[متن سند]:

«سفارت دولت امپراطوری روسیه مقیم دربار ایران

مورخه: ٤ رجب ۱۳۲۳ [۳ سپتامبر ۱۹۰۵]

جناب مستطاب اجل اکرم ارفع افخما دوستان استظهار معظما

از قراری که از قونسولگری کرمان به دوستدار تلگرافاً اطلاع داده‌اند، معلوم می‌شود اولیای دولت علیه ایران خیال دارند نواب مستطاب والا رکن‌الدله را از آنجا احضار و شغل دیگری را به حکومت کرمان منصوب و روانه دارند.

چون نواب معظم مبالغی زیاد به بانک استقراضی مقروض می‌باشند و اگر حکومت آنجا از ایشان خلع شود به هیچ وجه نمی‌توانند از عهده ادای دین خود برآیند و اسباب مزاحمت خواهند شد و به علاوه فعلاً هم ولایت کرمان امن و اهالی قرین آسایش می‌باشند و فتنه و فسادی در آنجا وجود ندارد، لهذا دوستدار با کمال توقیر و احترام از جناب مستطاب اجل عالی خواهشمند است اقدامی نفرمائید که نواب معظم تا آخر سال و شب عید نوروز در حکومت خود بوده و ایشان را تغییری ندهند تا بتوانند از عهده ادای قروض خود برآیند.

با انتظار جواب مساعد و استحضار از نتیجه اقدامات حسنه احترامات فایقه را تجدید نماید.

آری، کنسولگری روسه تنها به واسطه‌ی وصول پول خود از رکن‌الدوله، از دولت ایران می‌خواهد از تغییر وی خودداری نمایند و جالب آن که اعلام می‌کند «فعلاً ولایت کرمان در امن و اهالی قرین آسایش می‌باشند و فتنه و فسادی در آنجا وجود ندارد»، حال آن که چهار ماه قبل از این درخواست، آنان در گزارشی به سفارت خود در تهران، از اغتشاش کرمان یاد نموده و متهمان این آشوب را معرفی نمودند و با توجه به روند وقایع، متوجه می‌شویم در این مقطع زمانی ـ تا پایان شورش دوم شال‌بافان ـ کرمان هیچ گاه روی آرامش به خود ندید و هر روزه به دلایل متعددی اتفاقات و حوادث مختلفی در آن روی داده است.

[متن سند]:

«سفارت دولت قوی شوکت امپراطوری روسیه مقیم دربار ایران

مورخه: ۲۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۳ [۲۵ مه ۱۹۰۵]

جناب مستطاب اجل اکرم ارفع افخم

از مفاد راپورت واصله از قونسولگری دولت قوی شوکت امپراطوری [روسیه] در کرمان، معلوم می‌شود عدل‌السلطنه [سردارنصرت] رئیس قشون آنجا و موفق‌الدوله بر ضد ایالت کرمان برخاسته و هماره اهالی آنجا را تحریک می‌نمایند که بر خلاف و ضد حکومت شورش و بلوایی برپا نمایند و به علاوه آقایان علما و مشایخ آنجا را محرک می‌شوند که بر ضد زردشتیان آنجا بعضی اقدامات کنند؛ که عنوان را مذهبی قرار بدهند.

لهذا دوستدار با کمال توقیر و احترام از جناب مستطاب اجل عالی، خواهشمند است اقدامات لازمه از قبیل صدور احکام موکده در این خصوص که اصل مقصود مفسدین که تغییر حکومتی است که از طرف فرمان‌الشرف همایونی برقرار شده، انجام شود و کماکان حکومت در امور راجعه به خود ساعی و باقی و به ایالت آنجا برقرار باشد.

و اگر موفق‌الدوله که در حقیقت محرک واقعی دولت، به طهران احضار شود، به عقیده دوست‌دار بهتر و دیگر از این قبیل امور رخ نخواهد داد. به انتظار جواب مساعد و استحضار از اقدامات حسنه، احترامات فایقه را تجدید می‌نماید[1]».

نکته جالب و قابل توجه در این نامه این است که کنسولگری روسیه، ضمن معرفی دو نفر از مخالفان جدی حکومت رکن‌الدوله، برای دولت ایران نیز تعیین تکلیف می‌نماید و تبعید یکی از افراد نام برده را به منزله‌ی پایان این آشوب می‌داند.

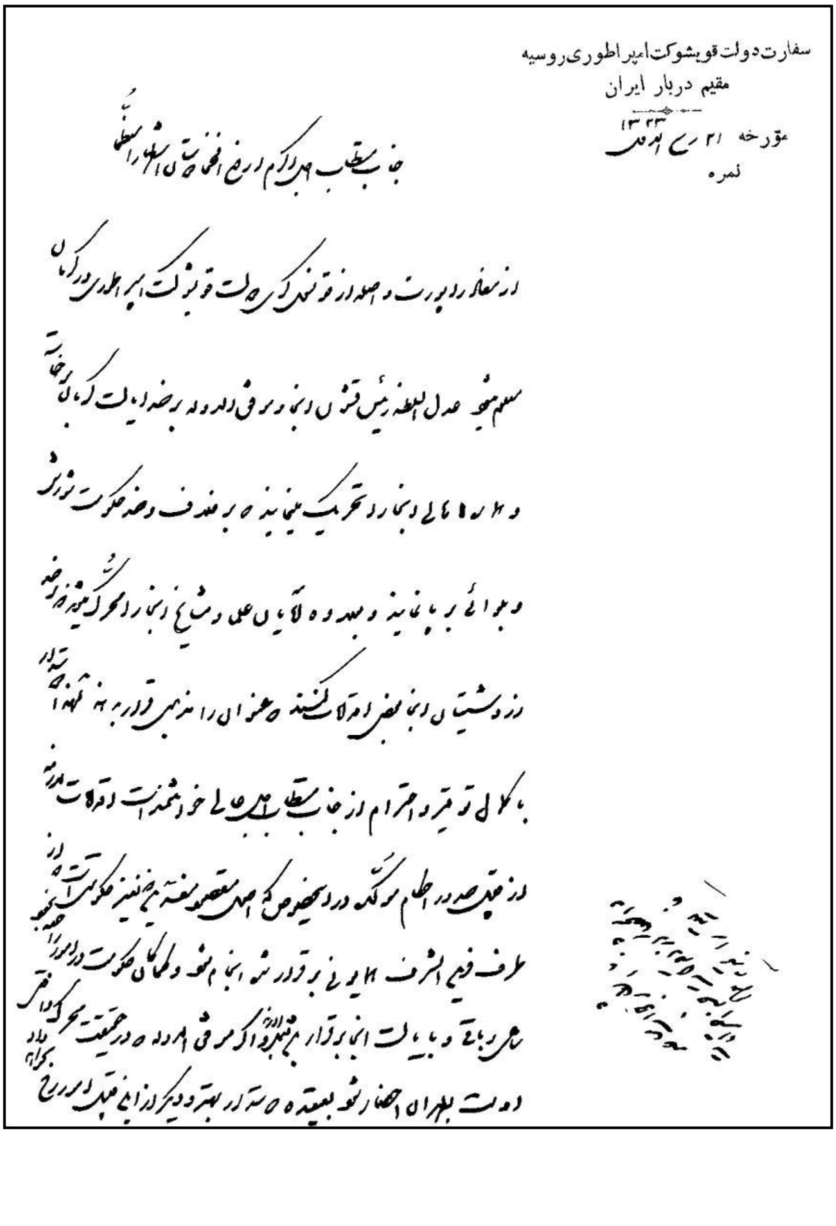
حال آن که آنان نه از آزار زرتشتیان کرمان ناراحت بودند و نه دلی برای دیگر اهل کرمان می‌سوزانند، آنان ـ همان گونه که چهار ماه بعد با صراحت اعلام نمودند ـ نگران

---

۱ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره‌ی ٦٤ ـ ٥ ـ ۱٥ ـ ۱۳۲۳ق.

از این قضیه بودند که با عزل رکن‌الدوله، علاوه بر این که ممکن است نتوانند طلب خود را از حاکم کرمان وصول نمایند، یکی از طرف‌داران و متحدان خود در این ناحیه را نیز از دست خواهند داد.

معرفی سرأن آشوب‌های کرمان توسط کنسولگری روسیه در کرمان


سفارت دولت قوی‌شوکت امپراطوری روسیه
مقیم دربار ایران
مورخه
نمره

در ادامه دلسوزی‌های خاصه کنسولگری روسیه برای جماعت زرتشتیان و دیگر اهالی و همچنین به خطر افتادن تجارت و منافع اتباع روس در کرمان، در گزارشی دیگر به سفارت خود، به اقدامات مضرره شخصی به نام «شیخ احمد» ـ شیخ شمشیری ـ اشاره نموده و از او به عنوان محرک و مهیج اهالی کرمان یاد می‌کند.

[متن سند]:

«سفارت دولت قوی شوکت امپراطوری روسیه مقیم دربار ایران

مورخه: ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳ [۲۱ جولای ۱۹۰۵]

جناب مستطاب اجل اکرم ارفع افخما دوستان استظهار معظما

در مسئله اغتشاش کرمان و شورش اهالی آنجا بر ضد جماعت شیخیه و زردشتیان و کسانی که مذهب تشیع را دارا نمی‌باشند، مکرر حضور مبارک والا حضرت اقدس افخم اعظم شاهزاده معظم سرکار ولیعهد دامت عظمت مبادرت به اظهار نموده است و حالا نیز برحسب اشاره اولیای دولت قوی شوکت امپراطوری خاطر مظاهر جناب مستطاب اجل عالی را مستحضر می‌دارد که سبب این شورش و مهیج اهالی آنجا بر ضد شیخیه و غیره، شیخ احمد نامی است که سابقاً او را از کرمان تبعید نموده و بدون اجازه خودسرانه بدآنجا معاودت و مراجعت کرده‌است.

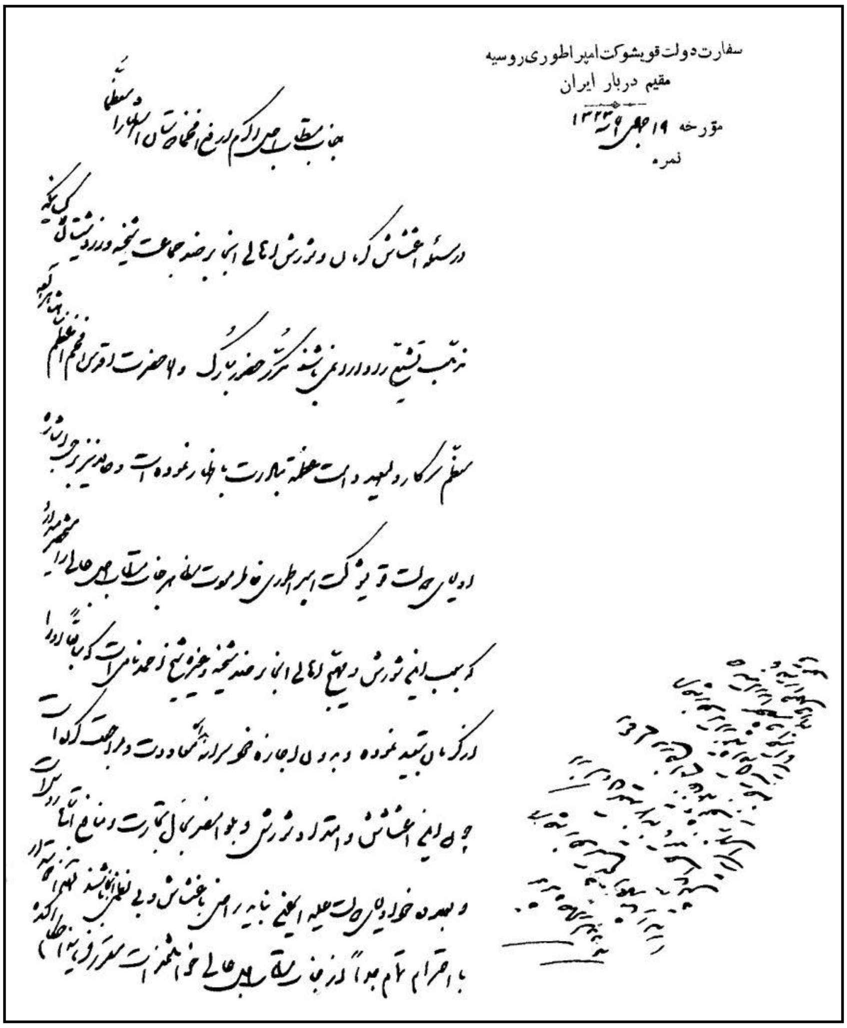
چون این اغتشاش و امتداد شورش و بلوا مضر به حال تجارت و منافع اتباع روس است و به علاوه خود اولیای دولت علیه ایران نباید راضی به اغتشاش و بی‌نظمی آنجا باشند. لهذا دوست‌دار با احترام تمام، جداً از جناب مستطاب عالی خواهشمند است مقرر فرمایند احکام موکده موثره صادر گردد که هر چه زودتر شیخ احمد مشارالیه از کرمان تبعید نمایند تا موجب آسایش اهالی و رفع این غائله شود.

بدیهی است که هر چه زودتر از نتیجه اقدامات حسنه دوست‌دار را مستحضر و احترامات فایقه را قبول خواهند فرمود[1]».

---

۱ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۰۲ ـ ۵ ـ ۱۵ ـ ۱۳۲۳ق.

درخواست کنسولگری روسیه در کرمان مبنی بر تبعید شیخ شمشیری


سفارت دولت قوی‌شوکت امپراطوری روسیه
مقیم دربار ایران
مورخه
نمره

از دیگر موارد دخالت کنسولگری‌های دو دولت انگلیس و روسیه در جریان شورش دوم کارگران شال‌باف کرمان می‌توان به ارسال پیام‌های مخفیانه برای دو رهبر متشرعه و شیخیه، یعنی حاج میرزا محمدرضا و حاج محمدخان، مبنی بر پناه بردن به کنسولگری آنان اشاره نمود.

محمد هاشمی در این مورد آورده: «... از بعضی موثقین کرمانی [شنیده‌ام] که در بحبوحه‌ی جنگ شیخی و بالاسری کرمان، «میرزا نصرالله خان نواب شیرازی» معاون

قونسول انگلیس در کرمان به حاج محمدخان رییس شیخیه در خفا پیام فرستاد که احتمال کلی می‌رود که تحریکات به جایی برسد که چندین هزار نفر مسلح به قصد قتل و غارت اموال شما به خانه‌های شما حمله‌ور شوند. در این صورت اگر دیدید جلوگیری مردم از قدرت خودتان یا مأمورین داخلی خارج است، می‌توانید به عنوان پناهنده شدن به دولت انگلیس خود را محفوظ بدارید و قونسولگری متعد می‌شود که جان و مال شما و اتباع و پیروان شما را به خوبی صیانت نماید. اما حاج محمدخان صریحاً پیغام می‌دهد که من اگر به دست مردم بنا باشد کشته هم بشوم، هرگز این کار را نخواهم کرد. و همچنین شنیده شد که مشابه همین پیغام را هم قبل از حمله دولتی‌ها به خانه حاج میرزا محمدرضا بدو دادند که وی هم مانند رقیب خود جواب منفی داد و گفت ابداً حاضر به این کار نخواهم بود ...[1]».

از جمیع مطالب ذکر شده می‌توان این گونه نتیجه گرفت، برای کنسولگری انگلیس و روسیه در کرمان، مسئله‌ی اصلی، اختلافات متشرعه، شیخی، زرتشتی، مشکل اهالی، ظلم حکام، رنج کارگران شال‌باف و ... نبود. آنان تنها در راستای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی دولت خود، به هر ترفند و نقشه‌ای متوسل می‌شدند؛ درخواست عزل وزیر کرمان، تلاش در جلوگیری از تغییر حاکم کرمان، معرفی سران اغتشاش و تبعید آنان، دعوت از رهبران دو گروه مخالف جهت بست نشینی در کنسولگری و ...

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۱۵ تیر ۱۳۳۳، شماره ۳۲۳.
وی در ادامه‌ی این مطلب آورده است: «نیز باید دانست که در آن موقع برای دعوت اشخاص متعین پناه آوردن به اجانب از طرف وابستگان و عمال دو قونسولخانه روس و انگلیس که با هم رقابت شدید داشتند عمل می‌شد و مثل این که وابستگان قونسولخانه روس تزاری مخصوصاً در کرمان بیشتر در این راه سعی داشتند و زودتر اشخاص را می‌پذیرفتند، حتی کار به جایی رسید که یکی از مستوفیان برای حفظ چند عدد قاطرش که آن‌ها را برای بار و بنه شاهزاده حاکم وقت یا مأمورین او نگیرند، بیرق قونسولگری روس را بر بالای خانه‌اش نصب کرد و این عمل بر طبع اشخاص غیور و وطن‌پرست خیلی گران بود». همانجا.

درگیری‌های مذهبی

اختلافات مذهبی کرمان که عمدتاً در این دوره بیشتر حول محور رقابت شیخیه و متشرعه متمرکز بود، از جمله عوامل مؤثر در ایجاد اغتشاش و شورش شال‌بافان کرمان بود، که خود در پی رخ دادن چند واقعه به نقطه جوش خود رسید:

۱ـ اختلاف مابین علمای متشرعه و شیخیه

اختلافی که از زمان پایه‌گذاری شیخیه در کرمان مابین علمای متشرعه و شیخیه به وجود آمده بود، در اوایل کار اگر چه با رنگ و بویی عقیدتی آغاز شد، اما با پیش آمدن مسایلی چون رهبری جامعه‌ی دینی و کسب منابع مالی، شکل دیگری به خود گرفت. در نوبت اول بروز علنی اختلافات، رهبر متشرعه و رهبر شیخیه به مشهد و تهران تبعید شدند و به طور موقت این آشوب خاموش شد.

همان گونه که در قبل ذکر شد، در این مقطع زمانی، از طرفی به دلیل فقدان رهبری مقتدر در بین علمای متشرعه، و از سوی دیگر با قدرت‌گیری و افزایش رهبر شیخیه (حاج محمدخان)، در کرمان توازن قدرت به نفع شیخیه می‌چربید. تا این که در این زمان «آیت الله حاج میرزا محمدرضا[1]» پس از چهارده سال تحصیل در حوزه اصفهان و نجف اشرف به کرمان مراجعت نمود و معادلات چند ساله‌ی قدرت شیخیه را بر هم زد.

البته بایستی به این نکته اشاره نمود دلایلی که باعث شد حاج میرزا محمدرضای جوان خیلی زود در رأس رهبریت متشرعه قرار گیرد، به چند عامل بر می‌گردد.

---

۱ ـ «متولد ۱۲۹۰ ق/ ۱۸۷۳ م. فرزند حاج ابوجعفر و نوه حاج آقا احمد، مقدمات و اصول را نزد پدر و شیخ عبدالله رائینی فرا گرفت. در ۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۱ م. به همراه پسر عمه خود « سید علی موسوی» به اصفهان رفت و در هفت سال اقامت توانست از محضر علمایی چون: آخوند ملا محمد باقر فشارکی، آقا محمد تقی مدرس، آقا سید محمد دریچه ای و آخوند کاشی استفاده نماید و پس از آن به نجف اشرف عزیمت کرد (۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م.) و در نزد آیت الله ملا محمدکاظم خراسانی (صاحب کفایه) و آیت الله محمد کاظم طباطبائی (صاحب عروه) و دیگر علمای آن حوزه به تحصیل پرداخت. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، صص ۱۳۳ تا ۱۶۳.

ـ نخست آن که به رغم وجود علمای متعددی در این دوران همچون: آیت الله میرزا جلال‌الدین و آیت الله میرزا حسین (پسران حاج سید جواد شیرازی)، آیت الله حاج آقا علی مجتهد[۱]، آیت الله حاج آقا باقر و آیت الله حاج آقا صادق[۲] (پسران آخوند ملا علی اعمی)، آیت الله سید عباس و آیت الله حاج سید علی مجتهد[۳]، آخوند ملا محمد صالح[٤]، آیت الله میرزا محمود مجتهد[٥] و ... حاج میرزا محمدرضا به واسطه‌ی اعتبار و منزلت پدربزرگ و پدرش ـ که هر دو در زمان حیات، علاوه بر آن که رهبریت متشرعه کرمان را عهده‌دار بودند، در نزد شاهان قاجار، درباریان، حکام، و مردم از جایگاه اجتماعی و معنوی بالاتری برخوردار بودند ـ از مقبولیت و محبوبیت بیشتری در جامعه برخوردار بود، به نحوی که پس از چهارده سال دوری از کرمان، خیلی زود در رأس رهبریت جامعه متشرعه کرمان قرار گرفت.

ـ علت دیگر را می‌توان در شخصیت، خصوصیات اخلاقی و به تعبیری کاریزمای ذاتی حاج میرزا محمدرضا جست. چرا که وی در هنگام مراجعت به کرمان، بیش از سی و دو سال سن نداشت و در کنار علمایی چون حاج آقا علی مجتهد (عمویش)، حاج میرزا حسین امام جمعه، حاج آقا باقر و ... که از شیخوخیت بیشتری برخوردار بودند، جوانی ناپخته به نظر می‌آمد. اما همین ویژگی‌های شخصیتی او باعث شد تا خیلی زود کلیه علمای متشرعه کرمان ـ خواسته و ناخواسته ـ رهبری او را قبول نمایند.

شجاعت و صراحت لهجه‌ی وی از همان سن جوانی از جمله ویژگی‌ها و وجوه تمایز او با دیگر طلاب بود. «... از آغاز جوانی نفسی استعلا طلب و ریاست دوست داشت. هیکل و هیئت وی هم به ریاست می‌گرفت. بدنی قوی و اندامی متناسب با

۱ ـ وی پسر دوم آیت الله حاج آقا احمد و عموی حاج میرزا محمدرضا بود. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، صص ۱۱۵ تا ۱۲۲.

۲ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: همان، صص ۳۵ تا ۳۹.

۳ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: همان، صص ۱۷۳ تا ۱۷۹.

٤ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: همان، صص ۲۰۵ تا ۲۱۲.

۵ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: همان، صص ۲۱۳ تا ۲۱۸.

ریاست داشت. خوش پز و خوش سر و لباس بود و در میان مجتهدزادگان کرمان امتیاز و احترامی مخصوص داشت. در همان جوانی طلاب از او حرف‌شنوی داشتند. همواره سعی در حفظ احترام نوع مجتهدین کرمان داشت. حتی از قبل از مسافرتش به اصفهان و عتبات در زمان کلانتری میرزا مهدی‌خان مدیرالملک یک نفر بستی را از کاروان‌سرای حاج آقا علی که متعلق به شیخیه بود، عمال کلانتر بیرون برده بودند. حاج میرزا محمدرضا به عنوان این که بی احترامی به بست آقای حاج محمدخان که از مجتهدین است شده، به اشاره پدر خود با طلاب مدرسه معصومیه قیام کرد و بر کلانتر اعتراض نمود و او را مجبور به جبران قضیه کرد ...[۱]».

از دیگر مصادیق شجاعت ذاتی و صراحت لهجه حاج میرزا محمدرضا می‌توان به پاسخ صریح وی به تهدیدات شدید ظفرالسلطنه، اشاره نمود. آنجایی که حاکم کرمان برای آن که از علمای متشرعه و مردم زهر چشمی بگیرد، مواضع خود را این گونه بیان نمود: «بعد از این اگر خلاف قاعده از رعیت سر زد، مورد مؤاخذه سخت خواهند شد. من همه جور مأموریت درباره‌ی اهل کرمان دارم، از کشتن، از بستن و زنجیر کردن و اخراج بلد نمودن، همه اینها را مأمورم... [۲]».

حاج میرزا محمدرضا نیز به رغم ترس تعدادی از علمای کرمان از تهدیدات ظفرالسلطنه و اصرار آنان مبنی بر کوتاه آمدن وی، در جواب اعلام نمود:

«بنده نه مالی دارم که از جهت مالم بترسم از دولت، نه ملکی دارم، نه خانه‌ای؛ امروز نه کاری دست کسی دارم، نه از کسی پروا دارم. عبث نه مرا از شاه بترسانید نه از حاکم، بنده از این قجروها[۳] نمی‌ترسم. شما که می‌ترسید بروید تملق بگویید. می‌کنم هر چه از دستم برآید. علی‌العجاله سرم کف دستم است[٤]».

---

۱ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۳۳، شماره ۳۳۰.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲۰٦.

۳ ـ به لهجه‌ی کرمانی؛ قاجارها.

٤ ـ همان، ص ۲۱۷.

ـ رنجش و کدورت حاج‌آقا احمد[1] و حاج ابوجعفر[2] به واسطه‌ی حوادث و رخدادهای گذشته، دلخوری مابین این خانواده با خاندان ابراهیمی به وجود آورده بود، در این زمان به دلیل جوانی و ناپختگی حاج میرزا محمدرضا، بهانه‌ای شد تا افرادی که قصد ملتهب نمودن جامعه و ایجاد بلوایی دیگر داشتند، آن را دستاویز نموده و بر آتش این التهاب بیافزایند. «... میرزا مهدی‌قلی پیرمرد طایفه حسین‌خانی موجب تحریک حاج میرزا محمدرضا شد و بدو گفت: ای آقا، امیرالامراء [حاج محمدخان] را می‌شناسید. یعنی این پسر همان کسی است که ریش مرحوم آقاتان را کند. این سخن را به حال تأثر و گریه گفت و شروع به کندن ریش و زلف‌های خود کرد ...[3]».

شایان ذکر است، این نحو نگرش و اعتقاد حاج میرزا محمدرضا متأثر از وضعیت خاص کرمان در این دوره، تحریک فرصت‌طلبان و جوانی و ناپختگی وی بود. چرا که بعدها که وی به عنوان رهبر شاخص دینی کرمان، از اعتبار، اقتدار و شیخوخیت بیشتری برخوردار گشت، دیگر این رفتار را دنبال نکرد. به عنوان نمونه «حاج میرزا محمدرضا با جانشین حاج محمدخان (حاج زین‌العابدین) مخالفتی نکرد و همواره نام او را با کمال تجلیل می‌برد. حتی در سال ۱۳۳۸ قمری [۱۹۲۰ م.] به وساطت مرحوم حاج نصیرالاسلام واعظ حاضر شد رساله‌ی عملی او را که موجز نام داشت، به وسیله‌ی حاشیه‌ای تأیید کند تا مورد تقلید قرار گیرد و حاج زین‌العابدین‌خان هم رساله او را که تحفه‌ی رضویه نام داشت تأیید نماید[4]».

---

۱ ـ در زمان حکومت طهماسب میرزا مؤیدالدوله، در سال ۱۲٦۷ ق/ ۱۸۵۱ م. کلمات زشتی توسط محمد بیگ مازندرانی (از طایفه شیخیه) به حاج آقا احمد گفته شد، به نحوی که به قول شیخ یحیی احمدی «آن جناب را کوفته خاطر داشته بود». مؤیدالدوله به جبران دستور داد «سواری تیز براند و ریش بلندِ محمد بیگ را گرفت و چند گام دوانید». احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، ص ۱۳٦.

۲ ـ درگیری حاج ابوجعفر در خصوص مناره‌های مسجد حاج آقا علی، سنگ اندازی به خانه وی از پشت بام مسجد مزبور، حمله به خانه وی در جریان شورش اول شال‌بافان، تبعید او به مشهد و ... علاوه بر اختلافات عقیدتی، از جمله دلایل رنجش و کدورت وی از شیخیه بود.

۳ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۳۳، شماره ۳۳۰.

٤ ـ همانجا.

یا پس از تأسیس بیمارستان نوریه در کرمان به همت «نورالله خان ابراهیمی[۱]» در سال ۱۳۳۸ ق/۱۹۲۰م. وی با نگارش یادداشتی، وقف‌نامه‌ی بیمارستان را تأیید نموده است.

ـ حضور حاج میرزا محمدرضا در مراکز علمی مطرح جهان تشیع آن دوره (اصفهان و نجف اشرف) و تحصیل در نزد علمای بزرگ شیعه، از وی مجتهد و عالمی متبحر و توانمند ساخت. بر این مدعا می‌توان به بیش از ده مجوز اجتهاد او اشاره نمود که از سوی مراجع عظیم‌الشأن آن روزگار در مورد ایشان صادر گردیده و همگی بر علم و تقوی و بینش وی شهادت و اقرار کرده‌اند.


بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اضاء مصباح شریعة سید المرسلین و خاتم النبیین بانوار الرشد واوضح ...

مجوز اجتهاد حاج میرزا محمدرضا مجتهد صادر شده از سوی آخوند خراسانی

۱ ـ وی پسر حاج خسروخان، نوه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله است.

۲ـ اختلاف در خصوص اموال حاج آقا علی تاجر و امامت مسجد بازار شاه

در شورش اول کارگران شال‌باف از درگیری حاج ابوجعفر با حاج آقا علی تاجر در خصوص ساخت مناره‌های مسجد صحبت شد و این که مناره‌ها مشرف به خانه‌ی احمدی‌ها بود و درخواست حاج‌ابوجعفر از حاج‌آقاعلی مبنی بر توقف ساخت مناره‌های مسجد رد شده بود. این مسئله و همچنین سنگ‌اندازی کودکان از بالای پشت بام مسجد به خانه‌ی حاج ابوجعفر مایه ناراحتی وی از حاج آقا علی شیخی بود.

اما ماجرای تصاحب اموال حاج آقا علی تاجر (زعیم الله) باعث شد تا دوباره زمینه اختلاف متشرعه و شیخیه را فراهم آورد. در دوران حکومت ناصرالدوله، دو پسر حاج آقا علی، که یکی از زنی متشرعه و دیگری از زنی شیخیه بودند، جهت تصرف اموال پدر با یکدیگر رقابت داشتند. چرا که حاج آقا علی در اواخر عمر با وقف قسمتی از اموال خود، متولی وقف را زن شیخی (مادر حاج آقا عباس) قرار داده بود. این کار بر برادرش حاج آقا حسین[۱] (متشرعه) سنگین آمد و او به روایتی با دریافت حکمی از حاج ابوجعفر، توانست سفاهت و محجوریت پدر را ثابت کند و همچنین با دادن ۵۰ هزار تومان رشوه به ناصرالدوله، حکم را تأیید کند[۲].

از سوی دیگر، حاج آقا عباس نیز بی کار ننشست و به تهران رفت و با دادن ۱۰۰ هراز تومان به ناصرالدین شاه، سعی در اثبات حرف خود و تأیید کار پدر داشت[۳].

---

۱ ـ وی پدر زن حاج شیخ یحیی احمدی (برادر حاج ابوجعفر، عموی حاج میرزا محمدرضا و مؤلف کتاب فرماندهان کرمان) است.

۲ ـ به روایتی چون حاج آقا علی برخی از اموال مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک را رهن کرده بود، لذا دولت قاجار و حاکم کرمان در پی ضبط اموال او بودند. جهت اطلاع بیشتر، نک: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: درخت جواهر، صص ۳۷۰ تا ۳۷٤.

۳ ـ «ظاهراً چنان است که خبر احوال حاج آقا علی به ناصرالدین شاه هم رسیده بود و او خود نیز مایل بود که حاجی را ببیند و چون به خدمت شاه می‌رسد، شاه می‌گوید: این مرد سفیه است؟ این که از بُز هم حرامزاده‌تر است! ظاهراً رفع توقیف از اموال او به دستور شاه به عمل آمده است، اما وقتی به رفسنجان باز می‌گردد، روز سوم ورودش ۲۷ رجب ۱۳۰٤/ ۲۲ آوریل ۱۸۸۷ م. در رفسنجان فوت می‌کند». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ٤۲٦.

گویا در نهایت، ناصرالدوله با تأیید حکم حاج ابوجعفر مبنی بر سفاهت، اموال حاج آقا علی را در اختیار گرفت و از آنجایی که حاج آقا عباس توانایی پرداخت مبلغ مذکور را نداشت، حاکم کرمان اموال وی را به یکی از نوادگان ظهیرالدوله به نام عبدالرضا رکن‌الممالک که از سوی مادر به خاندان وکیل‌الملک منتسب بود، واگذارد[۱].

اختلاف بر سر امامت مسجد بازار شاه، از دیگر وقایعی بود که منجر به دلخوری و جبهه‌گیری دو گروه متشرعین و شیخیه در کرمان شد[۲].

۳ ـ ظهور شیخ شمشیری

حضور شخصی به نام «شیخ شمشیری» در این مقطع زمانی، چونان جرقه‌ای بود که جامعه‌ی کرمان را به آتشی گسترده و غیر قابل مهار مبدل نمود.

در منابعی که از این شخص یاد شده، از نام و نشان، محل دقیق عزیمت و علت آمدن او به کرمان به درستی یاد نشده است و همگی به صورت مجهول بدو اشارت نموده‌اند. علت این امر را می‌توان در کتمان عمدی اطلاعات توسط خود این فرد دانست. «در مقدمه ایجاد جنگ، شیخی (آخوندی) مجهول به قیافه و هیئت ترکمن‌ها از طرف خراسان به کرمان وارد و مطلب را آغاز نمود ... هر که از وی می‌پرسید شما کیستید؟ می‌گفت: پسر شمشیر. از کجا آمده‌اید؟ می‌گفت: از پیش امام زمان[۳]».

یا کاتب کرمانی در مورد وی آورده: «در این بین خبر از راور آمد که شیخی پیدا شده از خراسان یا بیرجند آمده، شمشیری حمایل دارد. اسمش شیخ شمشیری است. موعظه می‌کند می‌گوید: من فرستاده امامم. نایب امامم. آمده‌ام حق را از باطل تمیز بدهم. زن‌ها دورش جمع می‌شوند[٤]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ٤٢٤.

۲ ـ در این مورد در ذکر روند رویدادها و حوادث دومین شورش کارگران شال‌بافان بدان می‌پردازیم.

۳ ـ هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه شنبه ٢٦ مرداد ۱۳۳۳، شماره ۳۲۸؛ سه‌شنبه ۹ شهریور ۱۳۳۳، شماره ۳۳۰.

٤ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۲۵.

ناظم‌الاسلام کرمانی در مورد حضور این شخص و اعمال او آورده: « درین حیص و بیص شیخ شمشیری برینی ظاهر شد، این خلقت عجیب و هیکل غریب جوانی بود به سن بیست و پنج الی سی، به قدی بلند و عمامه‌ی بسیار بزرگ، که چپئه‌ی بزرگی به سر انداخته، با چشم‌های ریز و ریش به غایت کوسه، شمشیری حمایل، و عصای بلند در دست، شباهت صوری او به ... اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی، از مذهب و طریقه‌ی شیخیه بد می‌گفت...[۱]».

در تنها منبعی که از نام «شیخ احمد» برای نامیدن شیخ شمشیری استفاده شده است، نامه‌ای مربوط کنسولگری روسیه در کرمان در همین دوره است.

«... سبب این شورش و مهیج اهالی آنجا بر ضد شیخیه، احمد نامی است که سابقاً او را از کرمان تبعید نموده و بدون اجازه خودسرانه به آنجا معاودت و مراجعت کرده‌است ... هر چه زودتر «شیخ احمد» مشارالیه از کرمان تبعید نمایند تا موجب آسایش اهالی و رفع این غائله شود...[۲]».

به هر تقدیر، حضور شیخ شمشیری در جامعه‌ی کرمان باعث افزایش اختلافات فرقه‌ای شد، به نحوی که «... کارگزاران حکومت، شبانه فرستاده و او را گرفته، به راور ... فرستادند که از آنجا به طرف خراسان تبعیدش نمایند .... شهر به هم خورد، مردم بلوا کردند، اشخاصی که در این موقع دستاویزی می‌خواستند اسباب خوبی به دست آوردند، و مجبور کردند حکومت را به برگرداندن شیخ برینی[۳]».

شیخ شمشیری پس از بازگشت مجدد به کرمان، چندی در خانه‌ی تعدادی از علمای کرمان، از جمله حاج میرزا محمد رضا سکونت داشت و هر روز با سخنرانی‌های تند و بی‌پروای خود ـ به ویژه در خصوص حاج محمد خان رهبر شیخیه ـ بر ایجاد شکاف در جامعه کرمان می‌افزود.

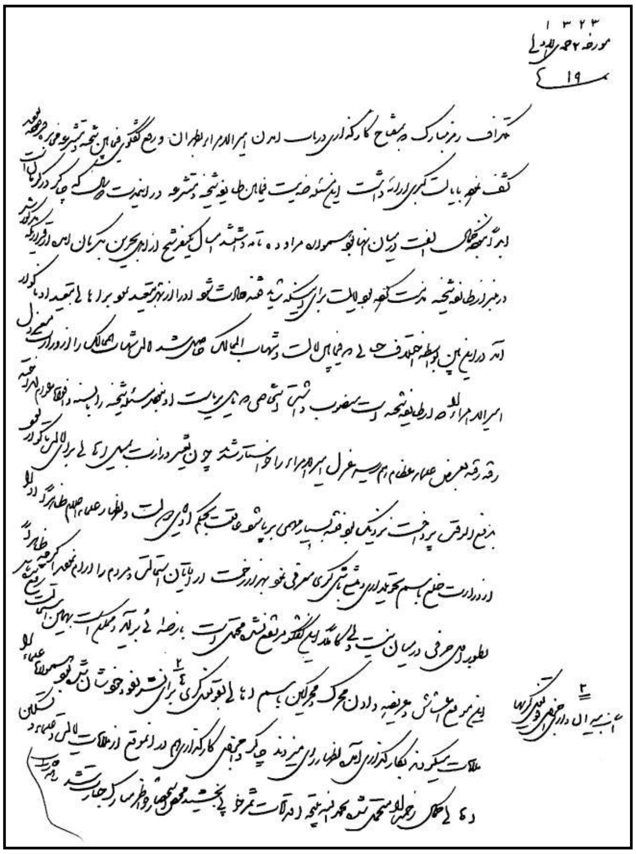
---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۰۲ ـ ۵ ـ ۱۵ ـ ۱۳۲۳ق.

۳ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۰.

گزارش رییس کارگذاری مهام خارجه کرمان به مشیرالدوله (وزیر خارجه) در خصوص اقدامات شیخ شمشیری و دیگر وقایع کرمان[1]



[متن سند]:

«مورخه ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۳ [٤ جولای ۱۹۰۵] ـ نمره: ۱۹

تلگراف رمز مبارک که به مفتاح کارگذاری در باب آمدن امیرالامراء به تهران و رفع گفتگوی فیمابین شیخیه و متشرعه مخابره فرموده بودید، کشف نموده به ایالت کبری ارائه داشت. این مسئله ضدیت فیمابین طایفه شیخیه و متشرعه در این مدت دو سال که چاکر در کرمان است، ابداً نبوده، کمال الفت در میان آن‌ها بود، همواره مراوده تامه داشتند.

۱ ـ از اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۷۵ ـ ۵ ـ ۱۵ ـ ۱۳۲۳ق.

امسال یک نفر شیخ از اهل بحرین[۱] به کرمان آمده، از قراری که مذکور شد در منبر از طایفه شیخیه مذمت کرده بود. ایالت برای این که شاید فتنه حادث شود، او را از شهر تبعید نمود.

بر اهالی تبعید او ناگوار آمد در این بین اختلاف حسابی که فیمابین ایالت و شهاب‌الملک حاصل شد، ایالت شهاب‌الملک را از وزارت معزول، تمیرالامراء که از طایفه شیخیه است منصوب داشت. اشخاصی که مایل به ریاست او نبوده، مسئله‌ی شیخیه را به السنه و افواه عوام انداخته، رفته رفته به عرض علمای عظام هم رسید، عزل امیرالامراء را خواستار شدند.

چون تغییر وزارت به میل اهالی ایالت ناگوار بود، به دفع‌الوقت پرداخت، نزدیک بود فتنه بسیار مهمی بر پا شود. عاقبت به حکم اولیای دولت و اظهار علماء اعلام ظاهراً او را از وزارت خلع، به اسم منشی‌باشی‌گری معرفی نمود. به هزار زحمت از آقایان استمالت که مردم را آرام نموده. اگر چه ظاهراً به طور اول حرفی در میان نیست ولی کاملاً این گفتگو مرتفع نشده محتمل است باز صدایی برآید و ممکن است به همین استمالت رفع شده باشد.

این موقع اغتشاش و عریضه دادن محرکین به اسم اهالی به قونسولگری‌ها ـ اسباب میدان‌داری اجزای قونسولگری‌ها ـ برای نشر نفوذ خودشان شده بود، همواره علما را ملاقات می‌کردند، به کارگذاری آمده اظهار رأی می‌زدند. چاکر و اجزای کارگذاری هم در آن موقع از ملاقات ایالتی و علماء و تسکین اهالی کمال زحمت را متحمل شده، بحمدالله نتیجه اقدامات ثمر خوبی بخشید. محض استحضار خواطر مبارک جسارت شد. زیاده جسارت است».

به هر تقدیر جمیع عوامل ذکر شده باعث گردید تا بار دیگر اختلافات مذهبی در کرمان به وجود آمده و در سال ۱۳۲۳ در پی رخ دادن وقایعی به درگیری منجر گردد.

۱ ـ به اعتقاد باستانی پاریزی، شیخ شمشیری، از اهالی بحرین نیست و او اهل مکانی به نام «برین»، حوالی خراسان یا گرگان بوده است و طبعاً هیچ ارتباطی به بحرین ندارد و در بعضی منابع و مآخذ که او را «شیخ شمشیری بحرینی» نوشته‌اند ـ ظاهراً درست نیست. باستانی پاریزی، محمدابراهیم: رساله‌ی کاتب کرمانی، ص ۱۲۸.

روند رویدادها و حوادث دومین شورش کارگران شال‌باف

با توجه به ذکر عوامل متعددی که هر کدام زمینه‌ساز حوادث این دوران بود، اعتراض و شورش دوم شال‌بافان کرمانی از زمانی شکل رسمی به خود گرفت که شخصی به نام «شیخ شمشیری» از خراسان به کرمان وارد شد و بر علیه زرتشتیان، بهایی‌ها، رباخواران و در نهایت بر ضد شیخیه شروع به سخنرانی نمود و آتشی که از سال ۱۲۹٦ ق/ ۱۸۷۹ م. زیر خاکستر مانده بود را دوباره جانی تازه داد.

اما شعله‌ور شدن آتش این شورش با بازگشت حاج میرزا محمدرضا از عتبات عالیه فراهم گشت. «اول ماه ربیع‌الاول [۱۳۲۳ ق/ ۵ می ۱۹۰۵.] عصری، [حاج میرزا محمدرضا] وارد شد. جمعیت زیادی هم استقبال کردند؛ از کسبه و عوام‌الناس. مختارالملک و عدل‌السلطنه را هم نواب والا (رکن‌الدوله) فرستادند استقبال. آقایی وارد شدند. آدم غربت دیده و سختی کشیده در بچگی به آن حالت از جایی رفته[1] ـ حالا

---

۱ ـ در خصوص مطالب نقل شده توسط کاتب کرمانی بایستی چند نکته را ذکر نمود: نخست این که، نویسنده این مطالب از طایفه‌ی شیخیه بوده و طرز فکر، توصیف و شرح وقایع کاملاً گویای عقیده و تعصب نویسنده است. دوم این که نویسنده در بسیاری از مطالب نه تنها جانب اعتدال را رعایت ننموده، بلکه گاه با تحریف وقایع، سعی در اثبات نیت و عقیده خود داشته است، به عنوان نمونه وی در مورد عزیمت حاج میرزا محمدرضا به اصفهان و عتبات عالیه جهت تحصیل علوم دینی، با مخدوش نمودن شخصیت وی و بیان جریانی کذب (که حتی دکتر استاد باستانی پاریزی به رغم آن که در کلاس‌های درس خود به ما می‌فرمودند: لا حیاء فی التاریخ، از نوشتن آن عبارت پرهیز نموده و با گذاشتن چند نقطه، در پاورقی نوشته‌اند: «یک سطر حذف شد. نویسنده کینه‌جویی سخت دارد» ص ۱۲٦) چهارده سال دوری حاج میرزا محمدرضا از کرمان را به فرار از عمل زشت خود و شرم از دیدار پدرش حاج ابوجعفر مربوط دانسته است («در پانزده سال قبل که پدرش زنده بود، گویا با ... حاجی ابوجعفر خبر شد، او را عاق کرد و از کرمان گریخت» ـ ص ۱۲٦). حال آن که به دلایل متعدد می‌توان نهایت کینه‌جویی و نفرت نویسنده از حاج میرزا محمدرضا را ثابت نمود. مهم‌ترین دلیل، انبوه نامه‌هایی است که توسط حاج ابوجعفر در مدت تحصیل برای فرزندش نوشته است و اکثر نامه‌ها، با عبارت: «روحی فداک، نور چشمی، قرةالعین عزیز ...» شروع می‌شود (از اسناد خاندان احمدی). شاید نویسنده خود از ترس انتقام سخت متشرعه به واسطه‌ی جعل بسیاری از وقایع و دادن توصیفات زشت در خصوص مردم، به ویژه زنان کرمانی، از نوشتن نام خود بر این رساله خودداری کرده است.

وارد شود و این همه جمعیت و چند نفر از اهل درِ خانه و این اوضاع، فی‌الجمله حالتشان تغییر کرده ـ به طوری که لدی‌الورود اعتنایی زیاد به استقبالی‌ها نکردند ...[۱]».

در منابع طرف‌دار متشرعه نیز چگونگی ورود حاج میرزا محمدرضا این گونه آمده است: «در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده، در اصفهان و عتبات عالیه مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملا کاظم خراسانی مدظله‌العالی مجاز شده، به کرمان مراجعت و معاودت کرده بود. در روز ورودش هنگامه‌ی غریبی بر پا شد. در شهر از پیر سالخورده و جوان خردسال کسی نماند که به استقبال او نرفت، حتی‌المخدرات فی‌الحجال و چند روز دکاکین بسته و در زیارت آقا هنگامه‌ی غریبی بود[۲]».

ورود حاج میرزا محمدرضا به کرمان، کفه قدرت را به سوی متشرعه سنگین نمود و در پی نگرانی‌هایی که مردم، به ویژه سران خاندان وکیلی و افرادی چون شهاب‌الملک، از عزل و نصب‌های رکن‌الدوله و کوتاه شدن دست خود از مناصب و منافع حکومتی داشتند، حضور پسر حاج ابوجعفر (رهبر متشرعه در شورش اول) را دستاویز قرار داده، منزل او را پایگاه خود قرار داده، گرد او جمع شده، با ذکر مظالم و بی‌کفایتی رکن‌الدوله، عزل وزیر و کلانتر شیخی (امیرالامراء محمدخان و مختارالملک) را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند. تبعید شیخ شمشیری، فرصتی گشت تا بار دیگر پس از سی سال، پای کارگران شال‌بافٍ به این میدان باز شود.

«عدل‌السلطنه و عدل‌السلطان[۳] به کدخدایان دستورالعمل دادند که باید کارخانه‌های شال‌بافی و قالی‌بافی را جمع کرده، بچه‌ها را از کارخانه‌ها بیرون بیاورید. حضرات صبح کارخانه‌ها را بستند بچه‌ها را درب خانه حاجی میرزا محمدرضا جمع کردند، با زن‌ها[۴]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۲۷.

۲ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳ ـ دو فرزند مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک. در بخش شب‌نامه در مورد آنان صحبت خواهد شد.

٤ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۳۵.

استفاده ابزاری از کارگران فقیر و گرسنه‌ی شال‌باف ـ که تنها قصدشان از شرکت در این اعتراضات و آشوب‌ها، برآوردن فریادی از سر درد بود ـ در این نوبت نیز به خوبی انجام گرفت و بر این مدعا می‌توان به این مطلب اشاره نمود:

«ظهر که می‌شد چند طغار ماست، هفتاد هشتاد من نان نوکرهای عدل‌السلطنه از بازار می‌گرفتند، پاره‌ای روزها یک جُلّتِ[1] خرما هم می‌دادند، شال‌باف‌ها و زن‌های تو کوچه ردیف می‌نشستند، می‌خوردند دعا به دولت عدل‌السلطنه می‌کردند ...[2]».

با عقب‌نشینی حکومت و بازگشت شیخ شمشیری به کرمان، جمعیت متشرعه سر مست از این پیروزی، خواست‌های بعدی را اعلام نمودند و عاقبت ـ همان گونه که ذکر شد ـ از طرفی در پی شدت گرفتن اعتراضات مردمی به تحریک عدل‌السلطنه و شهاب‌الملک و مخالفت جدی علمای متشرعه و از سوی دیگر، با فشار کنسولگری‌های انگلیس و روسیه در کرمان، توصیه مقامات کشوری و ... رکن‌الدوله مجبور به عزل امیرالامراء محمدخان و مختارالملک از سمت وزارت و کلانتری کرمان شد.

وقوع حوادث متعددی در این دوره، همچون درگذشت زنی از متشرعه و انتساب دادن قتل او توسط شوهر شیخی او[3]، نجس شمردن شیخیه[4] و راه ندادن آنان به

---

۱ ـ ظرف کدو مانند و بزرگ که از برگ خرما ساخته و خرما در آن نهند. فرهنگ دهخدا.

۲ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۳۶.

۳ ـ «نصف شب عدل‌السلطنه آمد خانه حاجی میرزا محمدرضا که فردا می‌خواهم بگویم به کدخدایان دکان‌ها را جمع کنند، کارخانه‌های قالی‌بافی و شال‌بافی را ببندند، تابوت میت را زن‌ها بردارند روی میدان باغ، صدا به سینه و نوحه بلند کنند. مردها هم بروند رو به دولاب آقازاده که یا دولاب را خراب می‌کنیم سر آقازاده، یا سید (شوهر زن مرده) را بدهند بکشیم ...». همان، ص ۱۵۲.

٤ ـ به گفته منابع، حاج میرزا محمدرضا هیچ گاه به نجاست شیخیه حکمی صادر ننمود و فقط پسر عمه او «آیت الله سید علی موسوی» اقدام به این کار نمود. «فتنه‌جویان، مستفسر عقیده‌ی آقا [حاج میرزا محمدرضا] در ماده‌ی شیخیه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب آقا سید علی پسر مرحوم آقا سید عباس ... با صراحت نجاست شیخیه را گفت و نوشت». ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۱.

حمام‌های عمومی و ... هر روز بر شدت درگیری‌های می‌افزود، تا جایی که رهبر شیخیه، حاج محمدخان جهت وارد کردن شوک به حاکم کرمان و واداشتن او به انجام عکس‌العملی در راستای سرکوب اقدامات متشرعین، با ارسال پیامی به رکن‌الدوله با این مضمون: «سه ماه است هر چه گفتم مردم را منع کن نکردید، شهر را آرام کنید ـ یک چوب به یک شال‌باف نزدید، یک نفر را زندان نکردید تا کار به اینجا کشید. بعد از این ماندن من در کرمان اسباب ننگ است. من رفتم طهران. خداحافظ شما باشد ...[۱]»، قصد عزیمت به تهران را نمود که در نهایت با وساطت عده‌ای از این کار منصرف گردید.

ـ واقعه‌ی مسجد بازار شاه

اتخاذ این سیاست نه تنها نتوانست اندکی از تنش جامعه‌ی کرمان بکاهد، بلکه با پیش آمدن واقعه‌ی مسجد بازار شاه[۲]، بر پیچیدگی و شدت آن نیز افزود.

ماجرا از این قرار بود، امام جماعت این مسجد در قبل به عهده‌ی «محمدرضاخان»، داماد حاج محمدکریم‌خان و پس از فوت وی، یکی از پسرهای حاج محمدکریم‌خان به نوبت در آن نماز می‌گذاشتند و «به واسطه جزئی موقوفات آن، مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود[۳]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۵۵.

۲ ـ «مسجد بازار شاه، در بانی او اختلاف است، تقریباً دویست و سی سال می‌شود، ساخته‌اند.» وزیری، احمدعلی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۳۰. «مسجد بازار شاه در نیمه اول قرن سیزدهم ـ بعد از حمله آقا محمد خان قاجار به کرمان ـ کار احداث آن جنب بازار شاه حد فاصل بین تکیه آغاز شد و در سال ۱۲۸۳ ق. شخصی به نام آقا غلام حسین خلف آقا یوسف در راستای توسعه و تکمیل آن اقدام و املاکی را وقف آن نمود». دانشور، محمد: محله‌های شهر کرمان، ص ۲۸. مسجد بازار شاه در این زمان در اختیار شیخیه بود و از طریق درآمد املاک سرخ‌گان (روستایی در نگار بردسیر) هزینه‌های آن تأمین می‌شد.

۳ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۳.

در جریان بالا گرفتن آشوب‌های ضد شیخیه در این زمان، تعدادی قصد داشتند تا امام‌جماعت مسجد (حاج علی‌خان) را مورد ضرب و شتم قرار دهند، که در پی تدبیر «میرزا مصطفی‌خان مستوفی» و آگاه نمودن جماعت شیخیه از این نقشه، قضیه ختم به خیر گردید. اما افشای این جریان و ترس شیخیه، باعث شد تا مسجد بدون امام ماند[۱].

عقب‌نشینی شیخیه در این جریان باعث شد تا حاج میرزا محمدرضا، امامت مسجد مزبور را به پسر عمه‌ی خود «شیخ محمد صادق» که به تازگی از عتبات وارد کرمان شده بود، واگذار نماید.

وی در مدت کوتاهی به امر اقامه‌ی نماز در مسجد می‌پردازد تا این که در پی اعتراض جماعت شیخیه، «رکن‌الدوله به محمدرضاخان عدل‌السلطان ... کلانتر شهر قدغن نمود که مانع شود آقا شیخ محمدصادق در مسجد مزبور نماز گذارد تا هر یک از آقازاده‌های شیخیه که می‌خواهند برای نماز جماعت به آن مسجد بروند. عدل‌السلطان به رکن‌الدوله اظهار داشت که این مطلب به پیغام و دوستانه ممکن نیست مگر به قوه‌ی قهریه و هر چه خواست طفره برود، رکن‌الدوله قبول نکرد و قدغن کرد که البته باید ممانعت کنی و هر قدر سرباز و آدم لازم داشت همراه ببر ...[۲]».

گویا شدت عمل رکن‌الدوله در این باره از آنجا نشأت گرفت که تلگرافاتی از طرف شیخیه به دربار شده بود و ولیعهد[۳] از حاکم کرمان خواسته بود تا مسجد و امامت آنجا به شیخیه بازگردانده شود. لذا عدل‌السلطان در مقام کلانتر کرمان، مجبور به انجام مأموریت می‌گردد و در نهایت در جلوی مسجد، او با تعدادی از فراشان و سربازان حکومتی با شیخ محمد صادق و مریدان او درگیر شده و پس از مجروح شدن تعدادی از مردم، به قول ناظم‌الاسلام کرمانی: «عوام که بدون چوب و تفنگ و ضرب و کتک در

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱۵۶.

۲ ـ همان، ص ۱۵۷.

۳ ـ چون مظفرالدین شاه در این هنگام در خارج از ایران و مسافرت فرنگستان بود، بیشتر احکام را ولیعهد (محمدعلی میرزا) صادر می‌کرد.

کار است، بنای فرار را گذارده، در وقت فرار به طرف خانه‌ی حاج محمدخان رسیده، آدم‌های او که صدای مردم را شنیده، گمان کردند مردم به عزم خرابی خانه‌ی او می‌آیند، در مقام مدافعه برآمده چند تیری خالی شد. قریب چهل نفر مجروح و چند نفری به قتل رسیدند. لکن اکثر مقتولین از اطفال و جوانان نورس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه‌ی اجزاء حکومت[۱]».

ـ شدت گرفتن شورش شال‌بافان

هرچند کاتب کرمانی، با شرح و تفضیل مفصل از غارت بازار زرگری، تعطیلی کارخانه‌های شال‌بافی، افزوده شدن مردم محله‌های شهر و میدان قلعه، اجتماع ده هزار نفری در جلوی خانه‌ی رهبر شیخیه به قصد خراب کردن آن محل و ... شلیک گلوله‌های ماش و نخود ـ آن هم به صورت هوایی ـ یاد می‌کند و در توصیف این گروه خشمگین با عبارتی تحقیرآمیز می‌گوید: «اهل کرمان مردمی هستند به اصطلاح شال‌باف ترسو، تا مهیج نداشته باشند خودشان قابل این همه فتنه نیستند[۲]». اما قتل چند نفر از کارگران مظلوم شال‌باف در این جریان نتوانست آنان را از میدان به در کند و گویا بار دیگر «خلیفه ور مالیده بود». چرا که «شال‌باف‌ها بدتر کردند. قنبر شعبان هم شد نوکر شخصی حاج میرزا محمدرضا، سر کوچه‌ها را دسته دسته آدم می‌نشاندند ...[۳]».

مخالفین رکن‌الدوله که دور ماندن از منافع سیاسی و اقتصادی خود را از چشم او می‌دانستند، با تهییج کارگران شال‌باف هر لحظه بر آتش این فتنه می‌افزودند و حاکم نیز درمانده از حل و فصل این غوغا:

«حاجی محمدتقی نامی بود شال‌باف، از یار غارهای عدل‌السلطنه و مریدهای خالص حاجی میرزا محمدرضا، و سرفتنه شهر. نواب والا او را فرستاد بردند باغ زندان کردند.

---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱٦۸.

۳ ـ همان، ص ۱۷٤.

مردم خبرشدند درخانه‌ی حاجی میرزا محمدرضا آشوب کردند که اگر حاجی محمدتقی را از زندان بیرون نیاورید، خودمان را آتش می‌زنیم، فتنه برپا می‌کنیم ... حاجی میرزا محمدرضا با جمعیت زیاد مرد و زن رفت مسجد نماز کرد. بعد از نماز مردم حرکت کردند رو به ارگ. ناظم هم هی می‌رود و بر می‌گردد پیش فراش‌باشی خبر بیاورد. جمعیت رسیدند زیر نقاره‌خانه. فحش می‌دهند. صلوات می‌فرستند که زمین می‌لرزید[1]».



اجتماع مردم کرمان با حضور حاج میرزا محمدرضا در مسجد جامع
در جریان دومین شورش کارگران شال‌باف

در نهایت، حاکم کرمان در برابر خواسته‌ی کارگران خشمگین شال‌باف ـ که اینک مستظهر به حمایت حاج میرزا محمدرضا و عده‌ای از مخالفین رکن‌الدوله نیز بودند ـ چاره‌ای جز آزاد کردن حاجی محمدتقی‌خان شال‌باف نداشت.

کوتاه آمدن حکومت در خصوص حاج محمدتقی‌خان شال‌باف و آزادی او، بیشتر از آن که ضعف و ناتوانی رکن‌الدوله را علنی کرد، اوج خشم و جسارت شال‌بافان را به دنبال داشت و نشان داد به واقع این طبقه‌ی زحمت‌کش و محروم از بسیاری از امکانات، اگر چه آرام و سر به زیر هستند اما وقتی خشمگین شوند هیچ کس جلودار

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۸۲.

آنان نیستند. و از طرف دیگر، آنان اگر چه آلت دست تعدادی افراد قرار گرفته بودند اما محرومیت خود را از ناحیه‌ی حکمرانان و طبقه‌ی وابسته به آنان می‌دیدند و بالطبع، شیخیه را نیز به چشم نزدیکان قاجاریه و تجّار متمول می‌نگریستند، شاید از همین رو بود که در سال‌روز درگذشت حاج محمدکریم‌خان (بیست و دوم شعبان) «همین زن‌های رجاله و شال‌باف‌های اراذل این دو روز توی کوچه و بازار به هم که می‌رسیدند، مصافحه می‌کردند. می‌گفتند: عید است ...[۱]».

در همین روزها، حاج میرزا محمدرضا برای آن که به مانند رهبر شیخیه، از طرفی اعتبار و منزلت خود را بسنجد و در ضمن قدرت معنوی و طرف‌دارانش را نیز به رخ حکومت و گروه رقیب بکشاند، به عزم مهاجرت به مشهد، از منزل خارج شد و سه روز در نزدیک دروازه خراسانی (گبری) در منزل یکی از طرف‌دارانش اقامت نمود.

«در این هنگام آقای آیت الله از ترتیباتی که پیش آمده بود به طور تعرض از شهر خارج شده به عزیمت مشهد مقدس، در خارج شهر، طرف دروازه گبری ... نقل مکان کرده، دو سه روزی توقف داشتند ... اهالی شهر کرمان از صغیر و کبیر و زن و مرد هجوم آورده به اصرار و ابرام، آقا را مراجعت به شهر دادند، با هنگامه غریبی که در واقع دیدنی [بود] نه شنیدنی ...[۲]».

از نحوه‌ی اقدام حاج میرزا محمدرضا این گونه بر می‌آید که وی قصد ترک کرمان و عزیمت به مشهد را نداشت و این اقدامش بیشتر جنبه‌ی نمایشی داشت، اما در این میان نقش بسیاری از نزدیکان او در تهییج مردم و ایجاد ترس در بدنه حکومت رکن‌الدوله بسیار مهم بود، از جمله «ناظم‌التجار[۳]» در این بین تلاشی زیاد می‌نمود:

---

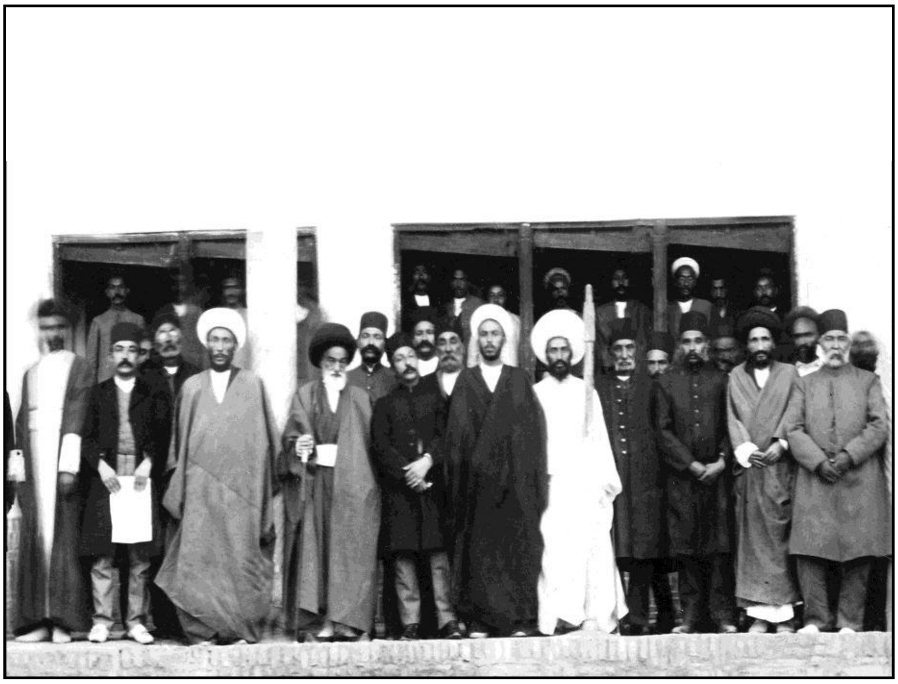
۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲۲۱.

۲ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱۶۰.

۳ ـ محمد حسین ملقب به ناظم التجار، فرزند حاج اسدالله ناظم التجار و نوه حاج محمد حسین تاجر یزدی است. وی با ازدواج با دختر آیت الله حاج آقا صادق (پسر آخوند ملا علی اعمی) با حاج میرزا محمدرضا باجناق بود و پسرش نیز آیت الله حاج میرزا علی آقا مهرابی است. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک پور، مجید: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان، صص ۴۱۹ تا ۴۲۵.

«... آقای ناظم‌التجار هم توی مردم فریاد می‌کردند که قاطر می‌دهم، مخارج می‌دهم، سی هزار تومان خرج سفر آقا را قبول دارم، مردم همت کنید[1]».

به هر تقدیر جمیع حوادث و رخدادهای باعث گردید تا به رغم مخالفت کنسولگری روسیه، عزل رکن‌الدوله از حکومت کرمان رقم بخورد.



رکن‌الدوله و تعدادی از اجزای حکومتی او در کنار آیت الله میرزا حسین امام جمعه، آیت الله میرزا محمود مجتهد[2]، آقا میرزا علی محمد هروی[3]

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۸۷.

۲ ـ «فرزند آخوند ملا محمدصالح، تحصیلات علوم دینی را در اصفهان و نجف گذراند و سال‌ها امامت مسجد جامع کرمان را عهده‌دار بود. او از مبارزان مطرح کرمان در جریان مبارزات مشروطیت بود. جهت اطلاع بیشتر، نک: نیک‌پور، مجید: نام‌آوران علم واجتهاد کرمان، ص ۲۱۵ تا ۲۱۷.

۳ ـ وی فرزند آیت الله حاج آقا باقر و نوه آخوند ملا علی اعمی است که در زمان شورش دوم کارگران شال‌باف از یاران حاج میرزا محمدرضا محسوب می‌گردید و پس از مراجعت شیخ شمشیری به کرمان، چندی در منزل وی سکنی داشت. برادر دیگر وی نیز «میرزا مرتضی» در دوره چهارم مجلس شورای ملی از کرمان به مجلس راه یافت.

ـ انتخاب ظفرالسلطنه به حکومت کرمان

با عزل رکن‌الدوله به واسطه‌ی عدم توانایی در اداره امور و سرکوب شورش کرمان، بار دیگر «ظفرالسلطنه[۱]» به امر ولیعهد[۲] برای حکومت کرمان انتخاب گردید.

انتخاب ظفرالسلطنه به حکومت کرمان ـ از طرف محمدعلی میرزا ولیعهد که اقدامات زمان سلطنتش نشان از روحیه استبدادی خود او داشت ـ بی شک به روحیه و طرز برخورد این شاهزاده باز می‌گشت و دربار می‌پنداشت تنها شخصی با خلق و خوی مستبدانه می‌تواند آشوب‌های کرمان را سرکوب نماید و چه کسی بهتر از ظفرالسلطنه؛ همان که از شدت استبداد ذاتی و منش شاهزادگی، در ایام حکومتِ کرمان در هنگام صحبت با جمع، به جای استفاده از واژه «شماها» از کلمه‌ی «توها» استفاده می‌نمود[۳].

هر چند وی در هنگام ترک تهران، در هنگام خداحافظی با آیت الله طباطبایی، قول داده بود در حکومت کرمان، طریق ظلم و استبداد را مسلوک ندارد، به رعایای کرمان که مردمان فقیر و بی‌چاره می‌باشند ترحم نماید، از راه عدل و انصاف انحراف نورزد و با علمای اعلام به ویژه حاج میرزا محمدرضا به طریق دوستی رفتار نماید[٤]، اما با نگاهی به کارنامه‌ی حکومتی وی متوجه می‌شویم که این امر هیچ گاه محقق نشد.

به هر تقدیر، ورود ظفرالسلطنه به کرمان اگر چه در نظر اول توانست تا حدی موجد آرامش کرمان شود و شیخیه آمدن او را جشن بگیرند «یک دفعه مژده رسید که نواب والا (رکن‌الدوله) معزول شدند. حضرت والا سردار [ظفرالسلطنه] منصوب و چاپاری رسید ... جان تازه به تن شیخیه آمد. همه یک زبان گفتند: بدین مژده گر جان فشانیم رواست[۵]»، اما چون قرار بود حاکم معزول تا اتمام تصفیه حساب‌های مالی حکومتی در

---

۱ ـ عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه سردار پسر جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلی‌شاه قاجار.

۲ ـ مظفرالدین شاه در سفر خارج از ایران بود، لذا محمد علی میرزا ولیعهد این حکم را صادر کرد.

۳ ـ بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۳۳۵.

٤ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۵ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۹٤.

کرمان بماند و او که از عزلش بسیار ناراحت بود و واهمه داشت با آرام گرفتن اغتشاشات کرمان، دولت مرکزی مهر بی کفایتی و عدم لیاقت بر کارنامه‌ی کاری او بزند، با دشمنان دیروز خود، دوست و هم پیمان شد تا با ایجاد موانعی بر سر راه حاکم جدید، ضمن کسب آبرو و اعتبار، شاید بار دیگر حکومت کرمان را عهده‌دار گردد.

گویا در این رابطه نیز ملاقاتی با حاج میرزا محمدرضا، عدل‌السلطنه (رئیس قشون)، عدل‌السلطان (کلانتر) و ... داشته و دویست تومان هم برای از سرگیری آشوب‌ها داد[1].

کاتب کرمانی که حضور ظفرالسلطنه را چون آمدن جان به تن شیخیه تشبیه نموده، در بیان حالات گروه رقیب نیز ـ با اغراق و مبالغه ـ آورده: «مفسدین و اشرار از قبیل کسبه و اشرار که دیدند حکومت معزول شد و حضرت سردار تشریف می‌آوردند ـ و البته مؤاخذات سخت خواهند فرمود، هر کدام بالقوه داشتند ـ قریب هزار نفر مرد و زن ـ عازم عتبات عالیات شدند. به فاصله سه روز، هزار نفر زوار حرکت کرده رو به مشهد و کربلا و دو روزی هم مردم فی‌الجمله آرام شدند[2]».

کاتب کرمانی همچنین از نصب چهار بیرق به دستور حاجی میرزا محمدرضا در محله‌های شهر، ته باغ لـله، گلبازخان و دم بازار (مشهور به سرِ تل[3]) یاد می‌کند، که هر کس که هر تقصیر بزرگ کرده باشد زیر بیرق‌ها برود از مجازات معاف است و به تعبیری این چند محله بست حاج میرزا محمدرضا محسوب می‌شد و به گفته‌ی وی: «مردم احمق کرمان هم باور کردند، جمع شدند زیر بیرق‌ها، سر و صدا و صلوات فریاد ـ در حقیقت نصف بیشتر کرمان شد بست آقا[4]».

---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱٤؛ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۹٦.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۱۹۵.

۳ ـ منظور تلِ خرفروشان، حدود بازار قدمگاه فعلی است.

٤ ـ همان، ص ۱۹۸. در خصوص محدوده‌ی بست حاج محمدخان (رهبر شیخیه) ر. ک: هاشمی، سید محمد: روزنامه اتحاد ملی، سه‌شنبه ۱۹ مردا ۱۳۳۳، شماره ۳۲۷.

با استقرار و تسلط نسبی ظفرالسلطنه بر اوضاع و احوال کرمان، «طایفه شیخیه آفتابی شده، متوالیاً اظهار تظلم می‌کردند. از وقایع گذشته و همه روزه به هر وسیله و ترتیبی که می‌توانستند مهیج شاهزاده بودند و از قراری که شهرت داشت، او را تطمیع می‌کردند و مبلغی تعارف و تقدیم تقبل کرده بودند[۱]».

هر چند نمی‌توان به طور قطع و یقین مطالب میرزا مصطفی‌خان مستوفی کرمانی ـ به واسطه قرار داشتن در جبهه‌ی متشرعه و طرف‌داری آشکار از آنان ـ همچون مطالب کاتب کرمانی ـ به واسطه تعلقات و تعصبات شدید شیخی‌گری ـ را قبول نمود. اما تغییر عقیده و رویه ظفرالسلطنه از زمان حرکت از تهران (دادن قول به آیت الله طباطبایی مبنی بر رعایت حال رعایا و علمای کرمان، به ویژه حاج میرزا محمدرضا) تا سخنان تندش در اولین دیدار با علما و بزرگان شهر کرمان، اگر به تظلم خواهی و دادن رشوه توسط شیخیه ربطی نداشته باشد، اما بی‌تردید به بازگشت مظفرالدین شاه به ایران و تعلق فکری او به شیخیه و تلگرافش به رهبر شیخیه[۲]، بی ارتباط نبوده است.

چرا که وی در این دیدار، حاج میرزاحسین امام جمعه و حاج آقا باقر را مورد خطاب قرار داده و گفت: «چرا باید شهر این طور بی‌نظم باشد، عوام این نوع رفتار کنند چرا شما مردم را نصیحت نمی‌کنید؟ بعد از این نوع اگر خلاف قاعده از رعیت سرزد، مورد مؤاخذه سخت خواهند شد. من همه جور مأموریت درباره اهل کرمان دارم ـ از کشتن از بستن و زنجیر کردن و اخراج بلد نمودن همه این‌ها را مأمورم. ولی تا امروز هرکس هر چه کرده پیشکش، بعد از این باید مردم معقول باشند[۳]».

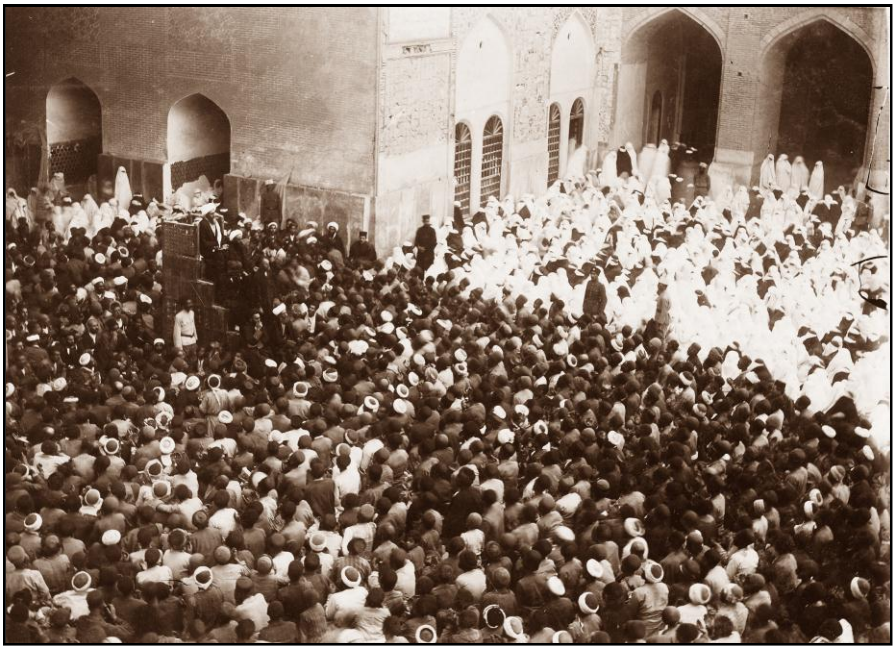
---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱۶۲.

۲ ـ در خصوص اعتقادات مذهبی مظفرالدین شاه در قبل صحبت شد. در ضمن حاج محمدخان به هنگام بازگشت شاه از اروپا، تلگراف تبریکی به دربار مخابره نمود و مظفرالدین شاه نیز در جواب تلگرافی مخابره نمود. جهت اطلاع بیشتر، نک: باستانی پاریزی، محمدابراهیم: رساله‌ی کاتب کرمانی، ص ۱۹۹.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲۰۶ و ۲۰۶.

در برابر هم حاج میرزا محمدرضا در میهمانی که در منزل آقا میرزا حسین امام جمعه تشکیل شده بود، در جواب خط و نشان کشیدن ظفرالسلطنه و توصیه علمایی چون امام جمعه و حاج آقا باقر و ... مبنی بر مصالحه با حاکم، مواضع خویش را خیلی صریح و بی پرده اعلام نمود: «بنده نه مالی دارم که از جهت مالم بترسم از دولت، نه ملکی دارم، نه خانه‌ای؛ امروز نه کاری دست کسی دارم، نه از کسی پروا دارم. عبث نه مرا از شاه بترسانید نه از حاکم، بنده از این قجروها نمی‌ترسم. شما که می‌ترسید بروید تملق بگویید. می‌کنم هر چه از دستم برآید. علی‌العجاله سرم کف دستم است[۱]».



حاج میرزا محمدرضا مجتهد در مسجد جامع ـ دوره قاجاریه

برخورد و جواب تند حاج میرزا محمدرضا که دلخوری تعدادی از علمای متشرعه و قوت قلب کارگران شال‌باف و طلبه‌های طرف‌دار او را به همراه داشت[۲]، بر پیچیدگی اوضاع کرمان افزود و در پی وقوع حادثه‌ای جدید، شهر به مرحله‌ی انفجار رسید.

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲۱۷.

۲ ـ همان، ص ۲۱۸.

ـ واقعه‌ی خانه نوشو و حمله به محله‌ی یهودیان

در شب پنج شنبه بیست و ششم شعبان ۱۳۲۳/ ۲۵ اکتبر ۱۹۰۵ م. در منزل شخصی به نام «حسین علی رضا» قالی‌باف، از اهالی محله‌ی شهر روضه‌خوانی بود. پس از اتمام روضه، صاحب‌خانه ضمن حکایت فروش مشروبات الکی توسط همسایه‌اش، زنی به نام «نوشو[۱]» به حاج میرزا محمدرضا ، از او چاره‌ای می‌جوید.

به گفته‌ی ناظم‌الاسلام، حاج میرزا محمدرضا آن شخص را خواسته، پس از نصیحت و دلالت، پندش در شخص خمار اثر کرده و خود تمامی مشروبات را نابود می‌کند و قضیه تمام شده و همگی به خانه خود می‌روند[۲]. اما به روایت کاتب کرمانی، سیصد چهار صد نفر از اطرافیان حاج میرزا محمدرضا به دستور او، ضمن شکستن خم‌های حاوی مشروب، خانه‌ی آن زن را نیز غارت و نابود می‌کنند.

این واقعه بار دیگر سرآغاز آشوبی جدید در شهر کرمان می‌گردد، بدین صورت که از روز بعد، تعدادی از مردم به تحریک برخی از افرادی که قصد ایجاد فتنه و آشوب و تضعیف ظفرالسلطنه را داشتند، با عنوان نمودن این که حاج میرزا محمدرضا حکم به نابودی مشروب در کرمان داده، به محله‌ی یهودیان[۳] حمله کرده، منازل آنان را غارت و مشروبات آنان را به زمین ریختند.

یهودی‌ها برای دادخواهی ابتدا نزد ظفرالسلطنه رفتند و برای آن که حاکم به کار آنان رسیدگی کند، و از طرفی چون مقدار قابل توجهی از مشروبات نابود شده متعلق به کنسول انگلیس در کرمان بود[٤]، به کنسولگری انگلیس هم متوسل شدند.

---

۱ ـ به عقیده باستانی پاریزی، احتمالاً مخفف «نوشین» است.

۲ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱٤.

۳ ـ محله‌ی یهودیان که به آن «محله‌ی جهود» نیز گفته می‌شود، در حدود چهارراه کاظمی و میدان بسیج فعلی قرار داشت.

٤ ـ «ده پانزده من «برّندی» را مال قونسل انگلیس توی خانه سلیمان یهودی بود، آن‌ها را ریختند». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲۲۳.

بی‌تردید تظلم‌خواهی یهودیان، فشار کنسولگری انگلیس در کرمان و ترس از نامه و تلگراف شاه و درباریان، ظفرالسلطنه را وادار به پیگیری جدی این قضیه نمود.

« [ظفرالسلطنه] درصدد دستگیری فاعل و عامل ابن کار برآمدند. آن دو ـ سه نفری که مرتکب این کارها شده بودند، از بیم خود به خانه آقای آیت الله پناهنده شدند. پس از آن که جریان را به سردار اطلاع دادند، او به جد هر چه تمام‌تر بستی‌ها را از آیت الله خواست. نه آن‌ها از خانه خارج شدند و نه آقا راضی به این مطلب گردیدند و نه شاهزاده دست از اصرار برداشت[۱]».

پس از رد و بدل شدن آن تهدیدات ظفرالسلطنه و جواب تند حاج میرزا محمدرضا، اینک اصرار شدید وی برای دستگیری افراد پناهنده شده، و عدم اجابت آن، کرمان را به سان صحنه‌ی قدرت‌نمایی و جدل این دو نفر درآورده بود.

ظفرالسلطنه که می‌خواست پس از عزیمت رکن‌الدوله به تهران، با ترساندن چشم اهالی، به اصطلاح گربه را در دم حجله بکشد، دستور داد در در میدان باغ توپ بگذارند و عده‌ای سرباز و سوار آماده باشند تا در صورت شورش مردم، با توپ و تفنگ به جنگ آن‌ها برود. از آن طرف هم اهالی شهر، اطراف خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا گرفته و برای دفاع از رهبر خود آماده شدند[۲].

اما حاج میرزا محمدرضا برای بار دوم، بار دیگر قصد عزیمت به مشهد نمود. شاید او بدین کار می‌خواست با تحریک و تهییج احساسات متشرعین، همان گونه که چندی قبل توانسته بود بدین ترفند، رکن‌الدوله را وادار به عقب‌نشینی نماید، ظفرالسلطنه را نیز از سر خشم و غضب بیاندازد.

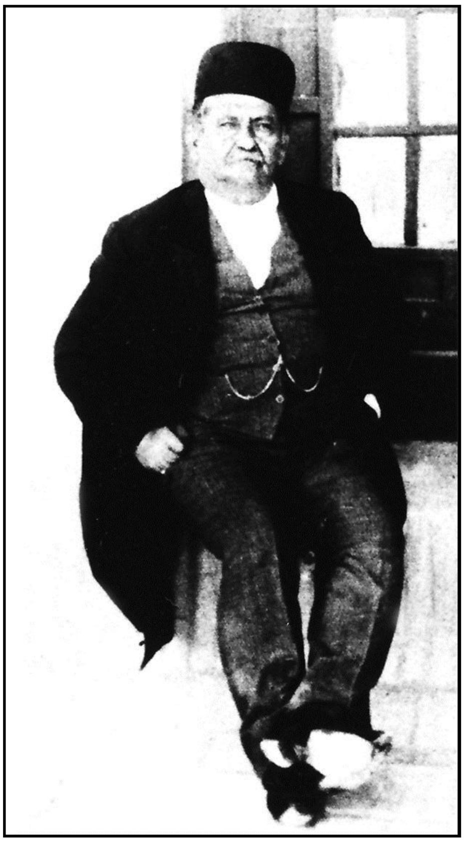
«شب جمعه [حاج میرزا محمدرضا] عزم جزم کرد از شهر کرمان به ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند. این خبر در شهر منتشر گردید. صبح جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت آقا

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱۶۳.

۲ ـ همان، ص ۱۶۳.

بشوند ... مردم کرمان از مرد و زن، بزرگ، عاقل و باقل، عالم و جاهل، جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند ... یک دفعه این عوام کرمان که افزون از ده هزار بودند به هیجان آمده سرکار آقا را روی دست به طرف شهر برگردانیدند[1]».



سردار عزیز الله میرزا ظفرالسلطنه

اما این ترفند در این مقطع چاره‌ساز نگردید، چرا که سلوک و مشی ظفرالسلطنه با رکن‌الدوله کاملاً متفاوت بود و نه تنها ظفرالسلطنه را از صرافت نینداخت، بلکه امر استراد عاملین حمله به خانه یهودیان، به حوادث دیگری منتهی گردید.

---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱٤ و ۳۱۵.

ـ حمله به خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا و فلک شدن وی

عدم اجابت درخواست ظفرالسلطنه و سرسختی حاج میرزا محمدرضا در نهایت باعث شد تا این که به اشاره وی اسفندیارخان بچاقچی[۱]، اعدل‌الدوله و عین‌الملک (برادران رکن‌الدوله؛ حاکم قبلی کرمان)، عبدالمظفرخان بهادرالملک و ... جهت دستگیری حاج میرزا محمدرضا روانه‌ی خانه او نمود و خود به خلوت نستنرن رفت.

در جریان این حادثه ـ که روایت مختلفی از آن در منابع شده است[۲] ـ مأموران به سمت خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا که کانون تجمع کارگران شال‌باف و دیگر متشرعین بود، اعزام شدند. «این دو شاهزاده مغرض [اعدل‌الدوله و عین‌الملک] جمعی سرباز و تفنگچی و عده‌ای غلام را رو به خانه حاج محمدرضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد، یک قسمت از بالای پشت بام‌ها، یکی از بازارها و کوچه‌ها حرکت کردند. شیپور و موزیک و طبل می‌زدند و تیر می‌انداختند، که دو نفر به تیر شاهزاده حسین میرزا کشته شدند. عجیب آن که سربازها و غلام‌ها گریه می‌کردند و تیر می‌انداختند. مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند. الا زن‌ها که ماندند تا جمعیت، جنگی داخل خانه شدند ...[۳]».

در نهایت چندین نفر کشته شدند و حاج میرزا محمدرضا، ملا محمد صادق، محمد شریعتمدار نیز دستگیر و به ارگ حکومتی اعزام شدند. «به شخص آقا تا ورود به باغ زحمت و توهینی وارد نیامد ولی از خجالت همراهان بیرون آمده‌اند. با ورود به باغ نظر، خود سردار قدم می‌زد و حواسش پریشان و مشغول بود. فوری آقایان را به فلک بسته، هر قدر می‌خوردند چوب زدند. بعد نوبت آقای آیت‌الله شد. معزی‌الیه را هم به فلک

---

۱ ـ رییس طایفه بچاقچی و پدر حسین خان بچاقچی.

۲ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: رساله‌ی کاتب کرمانی (تصحیح باستانی پاریزی)، تاریخ بیداری ایرانیان (ناظم‌الاسلام کرمانی)، سلسله مقالات جنگ شیخیه و بالاسری (محمد هاشمی)، بن‌بست مستوفی (مستوفی کرمانی)، تاریخ کرمان (محمود همت) و ... مراجعه شود.

۳ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۱۶.

بسته، قدری چوب می‌زنند سردار ملتفت شد و آقای میرزا حسین امام جمعه هم وارد شده، مانع شدند. آقا را از فلک باز کرده در تالار سر در باغ جای داده، حکم شد که با همراهان همگی را تبعید و روانه‌ی قلعه بم و نصرت‌آباد نمایند[۱]».

کاتب کرمانی این ماجرا به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند و به ویژه در مورد علت تبعید حاج میرزا محمدرضا و همراهانش آورده، پس از آن که وی فلک شد و به منزل قوام‌السلطان فراش‌باشی منتقل گردید: «... حاج میرزا محمدرضا در منزل قوام‌السلطان هم دست از حرف‌هایش بر نداشت، غارت و غُورت رفت که: ببینید بعد از این چه جور تلافی با هر کس بکنم. تخم قجر را از زمین بر می‌اندازم، با دولت چه می‌کنم، با سردار چه می‌کنم. همه‌اش هذیان و حرف بی معنی می‌گفت. خبر به سردار رسید، متغیر شدند، فرمودند: اسفندیار، حاضر کنید او را. حاضر کردند. فرمودند این‌ها را بردار با ده سوار الان ببر قلعه‌ی نصرت‌آباد، ولش کن بیا[۲]».

به هر تقدیر حکم ظفرالسلطنه اجرا شد و آنان در ۲۸ شعبان/ ۲۷ اکتبر را به طرف بم حرکت دادند اما با وساطت آقا شیخ علی مجتهد (عموی حاج میرزا محمدرضا) و حاج آقا باقر، حکم تبعید حاج میرزا محمدرضا از بم به رفسنجان تغییر یافت.

حکومت مرکزی پس از وقوف بر رخدادهای کرمان و اقدامات ظفرالسلطنه در این رابطه، در ابتدا با ارسال تلگرافی مبنی بر قدردانی، او را مورد تحسین و حتی سرمشق حکام دیگر ولایات و ایالت دانستند[۳]، اما روند وقایع در کرمان و در پی انعکاس اخبار کرمان به تهران، در ماه رمضان به گونه‌ای پیش رفت که چندی بعد، قدردانی دربار به عزل او تبدیل گردید.

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱٦۵.

۲ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲٤۰.

۳ ـ «جناب اشرف اتابک اعظم، تلگراف ظفرالسلطنه به عرض رسید. از خدمات او کمال رضامندی را داریم. از جانب ما او را تحسین کنید و اظهار التفات ما را هم به او ابلاغ نمایند. فی‌الحقیقه اقدامات حضرت والا در این مدت قلیل در رفع آن اختلافات موقع کمال تحسین و تمجید و بلکه سرمشق تمام حکام خواهد بود». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۲٤۵.

به هر تقدیر، فلک و تبعید حاج میرزا محمدرضا به منزله‌ی پایان آشوب‌های و اغتشاش‌های کرمان نبود. عدل‌السلطنه به همراهی جمعی از روحانیون متشرعه کرمان، همچون: محمد شریعتمدار، معین‌الشریعه، شیخ مهدی بحرالعلوم[۱]، و ... با به راه انداختن جنبشی در کرمان در حمایت از حاج میرزا محمدرضا، بار دیگر مردم و کارگران شال‌باف را به صحنه آوردند و با آمدن ماه رمضان، تصمیم علما و روحانیون مبنی بر عدم حضور در مساجد که به نوعی نشان دان مخالفت آنان با اقدام ظفرالسلطنه بود، کارساز گردید و از طرف دیگر، زن‌ها با حضور در مسجد حاج‌آقاعلی، مزاحمت‌هایی برای حاج محمدخان ایجاد نمودند و هر شب در خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا روضه‌خوانی بود و دوباره خانه‌ی حاج میرزا محمدرضا کانون بحران و اغتشاش گردید.



حاج میرزا محمدرضا ـ رهبر متشرعه



حاج محمدخان ـ رهبر شیخیه

۱ ـ پسر آخوند ملا جعفر ته باغ لـله‌ای.

این آشوب‌ها به حدی افزایش نمود که حاج محمدخان با درک اوضاع نامساعد کرمان، شهر را ترک کرد و به باغین رفت، اما آشوب‌ها همچنان ادامه یافت و تا عزل ظفرالسلطنه از حکومت کرمان، هر روز به شکل و نوعی جدید بروز می‌نمود.

اما انعکاس اخبار کرمان و موضوع فلک شدن حاج میرزا محمدرضا به دستور حاکم کرمان، یکی از جنجال برانگیزترین اخباری بود که به زودی به تمام ایران، خصوصاً تهران ارسال شد و این مسئله باعث شد تا مابین دو عالم مشروطه خواه ایران (طباطبائی و بهبهانی) اتحاد صورت بگیرد و در ماه رمضان، مسئله‌ی کرمان در مساجد تهران بحث روز گردد و در نهایت در جریان مهاجرت صغری، یکی از خواسته‌های متحصنین، بازگرداندن حاج میرزا محمد رضا مجتهد به کرمان و دلجویی از وی بود[۱].

این واقعه، که به اعتقاد عده‌ای از صاحب نظران، جرقه‌ی انقلاب مشروطیت گردید[۲]، موجبات عزل ظفرالسلطنه را نیز فراهم آورد. «ظفرالسلطنه قرار است به جهت کتک زدن به یک مجتهد آشوب طلب از مقام استانداری کرمان برکنار گردد[۳]».

و بدین ترتیب ظفرالسلطنه از حکومت کرمان معزول گردید و در پنجم ذی‌قعده، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به جای او منصوب شد و عدل‌السطنه نائب الحکومه گردید و شهر آرام شد[٤].

---

۱ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ۳٦۱ تا ۳۷۲.

۲ ـ «اولین ندای آزادی خواهی در محرم سال ۱۳۲۳ هجری قمری از کرمان به وسیله‌ی چند تن از روحانیون آن شهرستان بلند شد. حاکم آن شهر شاهزاده رکن‌الدوله به آزار آنان برخاست و طی شورش و بلوا چند تن کشته شدند. محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه حکمران کرمان را به تهران خواست و ظفرالسلطنه را به آن شهر فرستاد. او با شدت و خشونت به فرو نشاندن آتش شورش پرداخت. همین که خبر نهضت کرمان به تهران رسید، انجمن ملیون که چندی بود به ریاست دو تن از علمای مشروطه‌خواه تهران رسید سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی تشکیل می‌شد، تصمیم گرفتند از شاه که تازه از اروپا بازگشته بود عزل ظفرالسلطنه را از حکومت کرمان بخواهند و عریضه‌ای در آن باب به شاه نوشتند ...». شمیم، علی اصغر: ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، صص ٤٥۱ و ٤٥۲.

۳ ـ معاصر، حسن: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ٤۲.

٤ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، ص ۳۷۵.

ـ انتخاب عبدالحسین میرزا فرمانفرما به حکومت کرمان

و بار دیگر فردی از خاندان فرمانفرما، مأموریت یافت تا شورش شال‌بافان کرمانی را سرکوب نماید. «حکومت کرمان را تفویض نمودند به شاهزاده فرمانفرما که تلگرافاً او را امر کردند که از کرمانشاه به کرمان آید ... اواخر ماه صفر ۱۳۲٤ ق. شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان شد. لدی‌الورود به عین‌الدوله تلگراف زد که توقف حاج میرزا محمدرضا در کرمان صلاح نیست. در رفسنجان، بحرالعلوم و آقا شیخ یحیی را خواست و پنهانی به آنان گفت که حکم دولت صادر شده است که حاج میرزا محمدرضا برود به مشهد ـ آن طور که مردم ندانند نفی بلد شده‌است، شما ایشان را حرکت دهید، ولی در حضور جمع به آنان گفت بروید جلال‌آباد و جناب آقا را به شهر حرکت دهید. آنها قضیه را به حاج محمدرضا حالی کردند و روز ۲۷ صفر ۱۳۲٤، حاجی روانه مشهد شد[1]».



عبدالحسین میرزا فرمانفرما

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۲۳۷.

«میرزا محمدرضا پس از مدتی روانه‌ی خراسان شدند ... پس از مدتی توقف در مشهد مراجعت به کرمان می‌کنند و از طرف تولیت آستان حضرت رضوی هم یک عدد سر عصای مرصع، به اسم خلعت به آیت الله می‌دهند ...[۱]».

حاج محمدخان، رهبر شیخیه نیز پس از تبعید رقیب خود، حاج میرزا محمدرضا، برای آن که به سرنوشتی که برادرش حاج محمدرحیم‌خان در جریان شورش اول کارگران شال‌باف دچار گشته بود، مبتلا نگردد، سعی نمود خود را از کانون بحران و تنش دور نگه دارد، لذا به عنوان رسیدگی به املاک خود، به بردسیر، باغین ، سرآسیاب و لنگر رفت و سرانجام در بیستم محرم سال ۱۳۲٤ق/ ۱۹۰٦م در لنگر از دنیا رفت.

کاسب کرمانی در تاریخ خود این موضوع را چنین بیان می‌کند:

رئیس کریمی زبس غصه خورد　　　　به لنگر برفت و از این غصه مُرد[۲]

و کارگران شال‌باف کرمانی، بار دیگر همچون نوبت اول شورش خود، اگر چه از آنان به عنوان آلت دست استفاده شد و پای آنان را به صحنه‌ی کشمکش و قدرت‌طلبی دو خاندان ابراهیمی و وکیلی باز نمودند، اما به نوعی به منظور کسب خواسته‌های صنفی خود و از میان برداشتن محرومیت‌ها و تنفر از شیخیه ـ به دلیل آن که آنان را از متمولین و وابستگان خاندان قاجار می‌دانستند ـ سر به شورش برداشتند و بدون آن که هیچ گونه تغییری در وضعیت و جایگاهشان داده شود، سر خورده‌تر از نوبت اول، به همان کارگاه‌های شال‌بافی خود بازگشتند.

---

۱ ـ مستوفی کرمانی، میرزا مصطفی‌خان: بن بست مستوفی، ص ۱۷۰. شایان ذکر است، هنوز سر عصا و حکم آن در خاندان آیت الله نگه‌داری می‌شود.

۳ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: رساله کاتب کرمانی، ص ۳۱٤.

تحلیلی بر ماهیت شورش دوم شال‌بافان و نتایج آن

در بررسی شورش دوم کارگران شال‌باف به چند نکته می‌توان پی برد:

الف ـ هرچند در این شورش کمبود غله و نان همانند شورش اول، مسئله اصلی نبود؛ اما از آنجایی که اکثر صاحبان کارگاه‌های شال‌بافی ـ در پی تولید شال‌های ارزان قیمت اروپایی و رکود تجارت صنعت شال در کرمان ـ رو به صنعت قالی‌بافی آورده بودند، لذا به تدریج کارگاه‌های شال‌بافی به قالی‌بافی تبدیل می‌گردید، و این امر، علاوه بر بی‌کاری تعدادی از کارگران شال‌باف و افزایش مشکلات معیشتی، خشم و عصبانیت بیشتر آنان را در پی داشت.

ب ـ مسایل فرقه‌ای در ابتدای این شورش، بیش از شورش اول به چشم می‌خورد. اگر چه بازار جنگ حیدری ـ نعمتی کساد شده بود، اما اختلافات شیخیه ـ متشرعه در این مقطع بیشتر گردیده بود و از دل این درگیری ها، کارگران شال‌باف به تصور این که خاندان ابراهیمی و شیخیه به مثابه‌ی سمبل حکومت قاجاریه در کرمان می‌مانند، ضمن تنفر از این گروه، تمایل بیشتری به جانب متشرعه داشتند.

ج ـ در این شورش، اگر شخصیتی مانند علی محمد شال‌باف به عنوان رهبر کارگران شال‌باف ظهور نکرد و نتوانست چندی عقده‌گشای سال‌ها حقارت و محرومیت آنان باشد، اما نمی‌توان به سادگی هم از نقش پر رنگ شخصیتی مانند «محمدتقی شال‌باف» گذشت. نقش و فعالیت‌های او در این دوره، زندانی شدن و آزادی او، بهترین دستاویز و بهانه برای قشر شال‌باف بود تا اعتراض و خشم خود را نشان دهند.

چرا که بروز این شورش نشان داد کارگران شال‌باف اگر چه در ابتدا به تحریک یکی از گروه‌های درگیر پا به میدان اعتراضات گذاشتند، اما هدف اصلی آنان در ادامه‌ی راه، ـ فارغ از نیت و اهداف گروه حامی (خاندان وکیلی)ـ مطالبات صنفی و مقابله با حکومت، و به نوعی دهن کجی و مبارزه با اشرافیت و دولتی بود که سال‌های سال از زحمت طاقت‌فرسای آنان استفاده نموده و ضمن عدم توجه به وضعیت نامطلوب محیط کار و زندگی، آنان را اقشار دون پایه جامعه محسوب نموده و به مجرد برآوردن هر

گونه فریاد حق‌طلبانه، به القابی چون: عوام، اوباش، اراذل، جهال، غوغاطلبان، آشوبگران و ... سرافراز می‌نمودند.

د ـ از مهم‌ترین ویژگی‌هایی این شورش می‌توان به دخالت کنسولگری‌های انگلیس و روسیه در کرمان اشاره نمود. انتخاب حکمرانان کرمان، واگذاری سمت‌های وزارت، کلانتر و ... به افراد و یا عزل آنان، معرفی سران آشوب و درخواست تبعید آنان و ... از جمله زمینه‌های دخالت این دو دولت در جریان این شورش بود، که همگی در راستای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی این دو کشور بود.

هـ ـ در این شورش، فرصتی مطلوب حاصل گشت تا خاندان وکیلی، اسفندیاری، جهت پایان دادن به قدرت سیاسی، اقتصادی خاندان ابراهیمی، که از حمایت دربار و حکام برخوردار بودند، با تحریک و تطمیع کارگران شال‌باف، از نارضایتی این قشر نهایت استفاده را نموده و با جلب نظر خیل عظیم کارگران شال‌باف، و تحریک و تطمیع آنان، از این نیروی ناراضی و جوان نهایت استفاده را در مقابل رقیب نیرومند خود ببرند.

و ـ نگرانی و عصبانیت بیش از حد دولت مرکزی از شورش دوم کارگران شال‌باف ـ به مانند شورش اول ـ گذشته از حفظ امنیت و برقراری آرامش در این ایالت، از آنجا ناشی می‌گردید که دولت بیشتر در فکر مسایل تجاری، تولید و صادرات شال بود و وقوع این رویدادها، در تولید شال و تجارت آن وقفه‌ای پیش می‌آورد.

و در نهایت، از این شورش نیز مانند نوبت اول، نه تنها نفع خاصی عاید طبقه کثیر شال‌باف نگردید و هیچ گونه تغییر مطلوبی در وضعیت کار، محل و ساعات کار، دستمزد، تعطیلات و ... برای شال‌بافان صورت نگرفت، بلکه بار دیگر با سرخوردگی و دادن غرامت بیشتر، به پاچاله‌های شال‌باف‌خانه بازگشتند و به همان کار طاقت‌فرسا و شرایط بد محیط و کمبود دستمزد و تعطیلات، راضی گشتند.

نکات قابل توجه در دو شورش

۱ـ در شورش اول کارگران شال‌باف، رهبری متشرعه بر عهده‌ی حاج ابوجعفر بود و در شورش دوم، رهبری بر عهده حاج میرزا محمدرضا مجتهد ـ پسر حاج ابوجعفر ـ قرار گرفت.

۲ـ هر دو رهبر متشرعه (پدر و پسر) در جریان این دو شورش، محترمانه به مشهد مقدس تبعید شدند.

۳ـ در شورش اول کارگران شال‌باف، دو نفر از حاکم کرمان (وکیل‌الملک ثانی و شهاب‌الملک) به واسطه‌ی عدم کفایت در سرکوب شورش عزل شدند و در شورش دوم نیز دو نفر از حاکم کرمان (رکن‌الدوله و ظفرالسلطنه) عزل گشتند. به عبارتی این دو شورش کارگران باعث عزل چهار حاکم گردید.

٤ـ در شورش اول، در نهایت فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما، توانست شورش را سرکوب نماید، و در شورش دوم نیز فرزند همین شخص، عبدالحسین میرزا فرمانفرما توانست به مانند پدر در انجام این مهم موفق گردد.

۵ـ در شورش اول، شخصیتی به نام علی محمد شال‌باف از دل خیل عظیم و محروم شال‌باف ظهور نمود و توانست چندی خواب خوش دربار را آشفته سازد و در شورش دوم نیز محمدتقی شال‌باف توانست این گروه خشمگین را گرد خود جمع آورد و محرومیت و ظلم را با ایجاد آشوب‌هایی که نفع و سود آن شامل حال دیگران بود، نشان دهد.

.

«امسال دو سال است که مشروطه شد ایران   پُر شد در و دیوار ز شب نامه و اعلان[1]»

در بررسی تاریخ دوره قاجاریه در کرمان، به ویژه مقطع پر تلاطم مشروطه ـ به رغم کمبود منابع و اسناد ـ بعضاً به تک برگ های اسنادی بر می‌خوریم که قابل تأمل و درنگ هستند و می‌توان از محتوای آن‌ها به پاره‌ای از معضلات و نارسایی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن روزگار پی برد. از جمله این اسناد ارزشمند، «شب نامه» است.

شب نامه‌ها شکل و محتوای ثابتی نداشته‌اند و شبیه نوشتارهای هنری یا فرهنگی؛ عناصری ثابت بر آن‌ها حاکم نبوده، اما می‌توان اشتراک عمومی آن‌ها را در مواردی چون: مخفیانه بودن، تخریبی بودن، غیر قانونی، غیر عرفی و غیر اخلاقی بودن آن‌ها دانست. «بدین ترتیب، در تعریف شب‌نامه نه از شکل آن می‌توان سخن گفت و نه از محتوایش؛ شب‌نامه نوشتاری است که آن را برای آگاهی همگان، پنهانی منتشر می‌کردند و پنهانی می‌پراکندند[2]».

در ابتدا لازم است به این نکته اشاره گردد که هر چند هدف اصلی انتشار شب‌نامه، جنبه آگاهی‌بخشی آن بوده است، اما از مهم‌ترین آفات این نوع اسناد، غرض‌ورزی، سیاه‌نمایی و عدم رعایت عفت کلام و شئونات اخلاقی بوده که بعضاً در شب‌نامه‌های این دوران کاملاً محسوس است؛ در شب‌نامه‌ی ارائه شده «صاعقه» نیز این مهم به وضوح دیده می‌شود.

از آنجایی که هدف از ارائه و بررسی این سند، علاوه بر مروری به وقایع و حوادث تاریخی آن دوره‌ی کرمان، آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با نوع سند

---

۱ ـ سروده‌ی اشرف‌الدین حسینی قزوینی «نسیم شمال»، شماره ۱۱، ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۲۵

... در علم صنایع همگی عاجـــز و لنگیم   بر جان هم افتـــــــاده شب و روز بجنگیم
افسوس که از ناله و فـــــریاد اثر نیست   مشـــــروطه در این مملکت از زور به در رفت
افسوس که ما را هوس صلح و صفا نیست   هر مغز که از حرص به فکر است و خیالست ...

۲ ـ پروین، ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ج ۲، ص ۳۷٦.

شب‌نامه، ادبیات و شیوه نگارش خاص آن می باشد، لذا با عنایت به اصل لازم و ضروری در حوزه «سند پژوهی»، یعنی حفظ اصالت و امانت‌داری اصل سند، و از طرفی ضرورت رعایت شئونات اخلاقی، با حذف قسمتی کوتاه که اصول اخلاقی رعایت نشده است، تمامی سند بی کم و کاست ارائه می‌گردد.

اما قبل از پرداختن به اصل سند لازم است اشاره‌ای اجمالی به پیشینه و نوع سند شب‌نامه در ایران گردد تا از این گذر خوانندگان اشراف بیشتری به این موضوع حاصل نمایند.

تعریف و پیشینه‌ی شب‌نامه در ایران

«دهخدا» در تعریف شب‌نامه آورده: «نامه‌ای که نویسند و در شب منتشر سازند. اختفاء و پنهان ماندن نویسنده و نشرکننده را. نوشته‌ی بی‌امضا شبیه به روزنامه در خدمت یا بیان حال کسی که شب‌ها در خانه‌ها اندازند[1]». «محمد معین» نیز برای شب نامه این تعریف را آورده: «اعلامیه‌ای که در شب منتشر کنند[2]».

در ابتدا بر شب نامه، نام‌های مختلفی چون: اعلان، پیام‌های پنهان‌نوشته، اعلان ملتی، مقاله‌ی ملی، روزنامه‌ی مخفی، نشریه‌ی پنهانی، اوراق ژلاتینی، ژلاتین و نشریه‌ی زیر زمینی گذاشته شد.

اولین شخصی که از واژه «شب‌نامه» استفاده نمود، «میرزا فتاح‌خان گرمرودی[3]» است، اما پس از انتشار نشریه‌ی مخفی «علی‌قلی‌خان تبریزی» (معروف به صفرأُف) با عنوان شب‌نامه، تا حدودی عنوان‌های دیگر برای نشریه‌های زیرزمینی منسوخ و «شب‌نامه» به جای آن مصطلح گردید.

«صدرهاشمی» در خصوص نشریه صفرأُف آورده: «شب‌نامه، نشریه‌ای است هزلی که در تبریز به مدیری علی‌قلی صفرأُف در حدود ۱۳۱۰ قمری [۱۸۹۲ م.] منتشر شده است. این نشریه به زبان ترکی و با ژلاتین طبع گردیده، [ادوارد] «براون» ـ که یک

---

۱ ـ فرهنگ دهخدا.

۲ ـ فرهنگ معین.

۳ ـ وی نویسنده‌ی یکی از قدیمی‌ترین منابع مکتوب با عنوان «کتاب روزنامه و کتاب شب‌نامه» است. او این رساله را در پاسخ به کتابی انگلیسی نوشته است. نوه‌اش فتح‌الدین فتاحی به نقل از پدرش، علت نوشتن این رساله را این گونه ذکر نموده: «شب‌نامه در جواب یک نفر «فریز» نام انگلیسی نوشته شده و اجمال آن تفصیل هم، چنان بوده که فریز به ایران آمده در مراجعت به انگلستان کتابی منتشر کرده و در طی آن از هیچ گونه ناسزا و توهین و بدگویی نسبت به ایران مخصوصاً نسوان ایران فروگذار ننموده؛ حین ورود به لندن، میرزا فتاح‌خان آن کتاب را می‌بیند، بی‌اندازه عصبانی می‌شود و غیرت ایرانیت و وطن‌پرستی‌اش به جوش می‌آید و شب‌نامه را می‌نویسد». قاسمی، فرید: سرگذشت مطبوعات ایران روزگار محمدشاه و ناصرالدین شاه، ص ٤٥٨.

شماره از این شب‌نامه را در دست داشته ـ خصوصیات آن را بدین قسم ضبط کرده است: این شماره متعلق به نوامبر ۱۹۰٦ میلادی [۱۳۲٤ ق.] و قطع آن ۸ × ۱٤ و سه چهارم اینچ، مشتمل بر سیزده سطر به زبان ترکی و در عنوان، تاریخ، نویسنده و محل انتشار قید نگردیده است[۱].

در خصوص پیشینه شب‌نامه بایست گفت، اگر چه این شکل نوشتاری و ابراز نظر و عقیده، پیشینه بسیار کهنی دارد اما رواج شب‌نامه‌نویسی از اواسط پادشاهی «ناصرالدین شاه قاجار» آغاز شد. «اعتمادالسلطنه» وزیر انطباعات در خاطرات ۳۰ جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ ق [۲٦/ آوریل/ ۱۸۸٤ م.] نوشته: «... امروز شنیدم «اعلانی» به دیوار ارگ چسبانده از دولت بد گفته‌اند. ای کاش زودتر چاره‌ی این کار بکنند و مرتکب را تنبیه نمایند که در دولت مستقله بدترین علامات است[۲]».

یا در خاطرات ۷ ذی‌حجه ۱۳۱۰ ق/ [۲۱/ ژوئن/ ۱۸۹۳ م.] از اعلاناتی سخن می‌گوید که در آن «وجود مبارک را تهدید کرده‌اند[۳]».

وحشت درباریان از این یادداشت اعتمادالسلطنه کاملاً مشهود است، آنجا که وی در آخرین ماه‌های حکومت ناصرالدین شاه [۱۱ربیع‌الاول ۱۳۱۳ ق/۳۱ آگوست ۱۸۹۵م.] ـ از شب‌نامه‌ای یاد می‌کند که نویسندگان آن، نوشته‌های خود را بسیار تند نوشته و نام آن را «اعلان ملتی» نهاده‌اند:

«از قراری که می‌گویند علمای شهر قدری فضولی می‌کنند و از تکلیف دینی و شرعی خود خارج شده، محض لجاجت یکدیگر به امورات دولتی دخل و تصرف می‌نمایند ... مجیرالدوله از میان کیف خود پاکتی به من نمود که به خط جلی بر روی پاکت نوشته بود: «اعلان ملتی». در جوف پاکت، صفحه‌ای بود به خط نسخ که تماماً توهین از وجود مبارک ولی نعمت ما [ناصرالدین شاه] بود. از این پاکت‌ها نمی‌دانم کدام

---

۱ ـ صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، ص ۵۸.

۲ ـ اعتمادالسلطنه، میرزا حسن‌خان: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۲۹۵.

۳ ـ همان، ص ۸۸۳.

حرامزاده‌ی ناسپاس نوشته و به دیوارهای شهر چسبانده... از خواندن این پاکت به شدت ملول شده و یقین کردم که کار علمای بر ضد دولت است ... عین آن اعلان را دارم، اما نمی‌خواهم روزنامه‌ی [خاطرات] خود را با ثبت این صفحه‌ی سخیف ملوث کنم[۱]».

شب‌نامه‌نویسی در این دوران مختص دارالخلافه نبود و در دیگر شهرهای ایران نیز نوشته و پخش می‌شد؛ اعتمادالسلطنه در خاطرات خود، از شب‌نامه تبریزی‌ها یاد نموده و می‌نویسد: «اعلان تبریزی‌ها بدتر و سخت‌تر اما با معنی‌تر از اعلانات ملتی طهران بود. با این که سواد آن را گرفته‌ام و دارم، به جهت این که روزنامه‌ی [خاطرات] خود را نجس [نکنم] این [جملات] را هم ثبت نمی‌کنم[۲]».

یا می‌توان به شب‌نامه‌ی نوشته شده در شیراز اشاره نمود: «دیگر آن که درب مسجد نو کاغذی چسبانیده بودند که مضمونش این بوده، فحش زیاد به صاحب‌دیوان و امام جمعه، بیگلربیگی و قوام‌الملک [داده شده] که اگر درست حکومت کردید که بسیار خوب والا ما صد نفر متفق بلوایی کنیم که از شیراز فرار کنید. هنوز معلوم نشده که کاغذ را که نوشته و آن صد نفر متفق کیستند[۳]».

اوج شب‌نامه‌نویسی در دوره ناصری به واقعه‌ی مهم «جنبش تنباکو» برمی‌گردد. «گوئل کهن» با ذکر قسمت‌هایی از یکی از شب‌نامه‌های این دوران آورده: «از نخستین نوشته‌هایی که در اوج سانسور مطبوعات دولتی و بازرسی چاپخانه‌ها، نوید تحول دیگر در وسایل ارتباط جمعی آزاد و ضد سانسور را به ارمغان آورد، اعلانی بود که شبانه بر درهای مساجد، کاروان‌سراها، معابر عمومی و سفارت‌خانه‌ها چسبانده بود، بدین مضمون که «این کوچه‌های تنگ، به عموم مردم مسلمانان که حتی سگ‌ها و گوسفندها

---

۱ ـ اعتمادالسلطنه، میرزا حسن‌خان: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۳۰.

۲ ـ به تاریخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۳ق/ ۱/ سپتامبر/ ۱۸۹۵ م. همانجا.

۳ ـ سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر: وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس از ولایات جنوبی ایران ـ از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ق.)، ص ۱۳۸.

بر آن‌ها حق دارند، چگونه به خارجه بخشیده‌اند که فرد اطفال مسلمان زیر عراده‌ی کالسکه اجانب خورد شوند؟ از آن بدتر، تنباکو مال ایرانی، خریدار، استعمال کننده‌ی ایرانی، به چه دلیل، فروش و خرید، منحصر به اجانب شده؟ ... پیش از همه تبریز به کار برخاست، و مردم آگهی‌های کمپانی را که به دیوارها چسبانده بود، پاره کردند و به جای آن نوشته‌های شورآمیزی چسبانیدند ... [1]».



نمونه‌ای از شب‌نامه‌های دوره قاجاریه[2]

۱ ـ کهن، گوئل: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲ ـ از اسناد مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد مستضعفان، شماره ۷۱۸۵۰ ـ م. با تشکر از خانم پریسا اندامی (رییس اداره خزانه موزه) مبنی بر ارایه این شب‌نامه.

از مشهورترین و مهم‌ترین اعلامیه‌های مخفی که در جریان جنبش تنباکو انتشار یافت، نوشته‌ی «میرزا رضا کرمانی» است. این نوشته‌ی کوبنده به حدی عصبانیت دربار ناصری را به همراه داشت که برای کشف و مجازات نویسنده‌ی آن فعالیتی بیشتر آغاز کردند، اما تا زمان بازجویی از وی پیرامون ترور ناصرالدین شاه قاجار، نویسنده این شب‌نامه‌ی پر محتوا را نتوانستند شناسایی کنند تا این که میرزا رضا در ضمن محاکمه‌ی خود از انجام چنین کاری با شجاعت یاد کرد[1].

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، گروهی از آزادی‌خواهان اصفهان، یک مجمع سری تشکیل دادند. «ملک‌المتکلمین» و «سید جمال‌الدین واعظ»، جزو اعضاء این انجمن بودند. از ابتکارات این انجمن انتشار شب‌نامه‌ی مرتبی به نام «روزنامه‌ی غیبی» بود که به وسیله‌ی ملک‌المتکلمین تهیه و در اختیار مردم قرار می‌گرفت[2].

به هر تقدیر، شب‌نامه‌نویسی که از اواسط دوره ناصری رواج پیدا کرده بود، در اواخر سلطنت طولانی این شاه مستبد ـ در پی اختناق شدیدی که توسط دولت و با نظر موافق صاحب‌قران قاجار به منتهی مراتب خود رسیده بود ـ کاملاً فراگیر شده و بسیاری از روشنفکران، آزادی‌خواهان و حتی تحصیلکردگان را جهت بیان مخالفت و نارضایتی خود از اقدامات و رویه‌ی حاکم به این وادی سوق داد.

در خصوص استبداد ناصرالدین شاه و ترس شدید وی از آگاهی مردم ـ به ویژه قشر جوان ـ از پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی دنیا و همچنین سرپوش گذاشتن بر بی‌کفایتی و فساد سلطنت پنجاه ساله‌اش، مطالب متعددی در منابع آمده است، که جهت اطلاع بیشتر خوانندگان به دو نمونه از این دست اشاره می‌گردد:

---

۱ ـ قاسمی، فرید: سرگذشت مطبوعات ایران روزگار محمدشاه و ناصرالدین شاه، ص ٤٦٤.

۲ ـ کهن، گوئل: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج۱، ص۲۳۷. «هر دو [ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ] بعدها از سخنگویان مطرح مشروطیت بودند و هر دو نیز پس از کودتای محمد علی‌شاه، جان خویش را در راه آزادی‌خواهی از دست دادند». ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، ص۲۰۲.

اولین گروه محصلان ایرانی به سرپرستی «امیر نظام گروسی» در سال (۱۲۸۱ ق/ ۱۸٦٥ م.) به فرانسه عزیمت می‌کنند، اما این گروه قبل از اتمام درس خود به دستور ناصرالدین شاه به ایران بازگردانده می‌شوند و حتی دستور داده می‌شود که دیگر کسی جهت تحصیل اعزام نگردد[۱].



حاج محمدخان کرمانی، از اولین گروه دانشجویان اعزامی به خارج

در بیان علت ظاهری این دستور یکی از این محصلین آورده: «... امتحان آخری من در مدرسه مذکور در سال ۱۸٦۷ م [۱۲۸٤ ق.] بود، همان سالی که اعلیحضرت

۱ ـ جزو این گروه هشت نفری، اولین تحصیلکرده کرمانی در اروپا، یعنی حاجی محمدخان کرمانی پسر دوم محمد اسماعیل خان وکیل‌الملک اول و برادر کوچک‌تر مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی نیز حضور داشت. جهت اطلاع بیشتر از زندگی وی، نک: باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شمعی در طوفان، بخش بینوایان در وطن.

ناصرالدین شاه نسبت به شاگردان و محصلین فرنگ بی‌لطف گشته، امر فرمودند که عموماً مراجعت نمایند و قدغن اکید گشت که دیگر کسی به فرنگ شاگرد نفرستد، چرا که یکی از دو نفر شاگردانی که مراجعت نموده بودند مفاد «من تشبه بقوم فهو منهم» را در پایتخت به اجرا گذاشته، و آن اعلیحضرت این را منافی عقاید مسلمانی دانسته، عموماً را احضار فرمودند[۱]».

و یا در روایت دیگری می‌توان اوج استبداد و از طرفی ترس ناصرالدین شاه از اجتماع و مصاحبت تعدادی از جوانان تحصیلکرده را دید. «در سال ۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۱م. جمعی از جوانان تحصیل‌کرده، طی نامه‌ای توسط «کنت دومونت فرت» اتریشی ـ رئیس نظمیه ـ و «کامران میرزا نایب‌السلطنه» ـ حاکم تهران ـ از ناصرالدین شاه اجازه خواستند تا کلوپ یا باشگاهی تأسیس نمایند. طرح قانونچه‌ی آن را نیز عرضه داشتند. هر چند که در اساس‌نامه‌ی آن قید شده بود که این باشگاه در امور سیاسی مداخله نخواهد کرد، با این همه ناصرالدین شاه در حاشیه‌ی نامه خطاب به نایب‌السلطنه نوشت: نایب‌السلطنه، جوانان معقول بسیار بسیار بسیار غلط کرده‌اند که ایجاد کلب می‌خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهم زد. حتی نویسنده‌ی این کاغذ به اداره‌ی پلیس باید مشخص شده تنبیه سخت بشود که مِن بعد، از این فضولی‌ها نکنند[۲]».

دوران سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ تا ۱۳۲٤ ق/ ۱۸۹۵ تا ۱۹۰٦ م.) از مقاطع پر تلاطم تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است، که به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران این مسایل اکثراً ریشه در رخدادها و وقایع قبل داشت، از جمله می‌توان به سرنوشت ناصرالدین شاه اشاره نمود. گلوله‌ای که توسط «میرزا رضا کرمانی» در سینه‌ی شاه قجر جا خوش نمود (۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۵ م.)، در واقع طغیان خشم فرو خفته مردمی بود که بیش از یک قرن حکومت جابرانه و فاسد قاجاریه و قریب به نیم قرن استبداد «ناصرالدین شاهی» را تحمل نموده بودند. صدای این شلیک گلوله در تمام ایران طنینی

۱ ـ ممتحن‌الدوله: خاطرات ممتحن‌الدوله، ص ۱۰۸.

۲ ـ آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۲۰۳.

خاص داشت و همان گونه که خوف و ترسی شدید در دل دولتمردان و عمال قجر نشاند، بارقه‌هایی از امید نیز در دل مبارزین کاشت.

بی‌تردید در هنگامه‌ی غوغای مشروطه‌خواهی، زمانی که شاه بیمار، مرّدد در امضای فرمان مشروطیت بود، پژواک همان گلوله‌ی میرزا رضا در کاخ او طنینی دوباره داشت و مظفرالدین با به یادآوری آخرین صفحه‌ی شاهنامه‌ی «شاه بابا»، با دستانی لرزان بر فرمان مشروطیت صحه تأیید نهاد.

همان گونه که با قتل ناصرالدین شاه، هیبت و اقتدار مستبدانه‌ی قاجاریه به شدت متزلزل گردید، به موازات آن تحرک و فعالیتی بیشتر در بین مبارزان و مخالفان را به همراه داشت و می‌بینیم در دوران سلطنت مظفرالدین شاه به ویژه در کوران مبارزات نهضت مشروطیت، شب‌نامه‌نویسی توسط انجمن‌های مخفی به اوج خود رسید.



کاریکاتوری از مظفرالدین شاه چاپ شده در نشریات اروپایی

به استناد شب‌نامه‌های موجود، اولین شب‌نامه‌ی دوره مظفری به نقد مسایل متعددی چون استقراض، برشمردن فواید قانون و خیانت‌های دولتمردان پرداخت، از جمله:«...

ای عزیزان، مملکت ایران مملو است از نعمت‌های گوناگون ولی از بی‌قانونی همگی باطل گردید. از بی‌قانونی کار به جایی رسیده که پسران و برادران سلطان امنیت ندارند؛ همه شب را خائف‌اند که فردا به چه عقوبت گرفتار و به کدام طرف تبعید خواهند شد ... بی‌قانونی کار را بدین جا می‌رساند که سلطان از خوف باید با پانصد سوار همه وقت در کمال تعجیل در خیابان پایتخت کند. البته شنیده‌اید که سلطان انگلیس و آلمان و غیرهما دست زن خود را گرفته در خیابان‌ها به تنهایی تفرج می‌نماید ... آخر ای بی‌غیرت مردم تا به کی در میان خیابان و کوچه‌ها چوب از فراش‌ها می‌خورید و کور شو کور شو می‌شنوید که یک کنیز از حرمسرای شاه می‌خواهد عبور کند؟...[1]».

با تشکیل انجمن‌های مخفی در این دوره، شب‌نامه‌نویسی و توزیع آن هم روز به روز بیشتر می‌شد. یکی از انجمن‌های مخفی که با انتشار شب‌نامه‌های مهیج بر گرمی تنور مبارزات می‌افزود «انجمن ملی» بود. تهیه «دستگاه ژلاتین» و انتشار شب‌نامه‌های مهیج در میان مردم از اهداف اصلی این انجمن بود[2].

به اعتقاد بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران، مهاجرت صغری نقطه عطفی در روند مبارزات نهضت مشروطیت بود؛ این مهم در خصوص نگارش و پخش شب‌نامه‌های این دوران نیز کاملاً محسوس است.

شجاعت و تهور مردم در این بین به حدی رسیده بود که به قول «ناظم‌الاسلام کرمانی»: «روز چهارشنبه چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانه‌ی امیربهادر میهمان

---

۱ ـ معزی، فاطمه: شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های مشروطیت، (شب‌نامه شماره ۷، اعتراض به عدم اجرای قانون در کشور و برشمردن نتایج منفی آن ـ ذی‌قعده ١٣٢٤)، مجله تاریخ معاصر ایران، س ۳، شماره ۱۰، تابستان ۷۸.

۲ ـ این انجمن در ماه محرم سال ۱۳۲۲ ق/ ١٩٠٤ م. با تعداد ٦٠ عضو شکل و شروع به فعالیت نمود. تعداد از اعضای انجمن ملی، نقش مؤثری در جریان مبارزات مشروطه‌خواهی داشتند، که از این جمله می‌توان از: «ملک‌المتکلمین»، «سید جمال واعظ»، «سید محمدرضا مساوات»، «میرزا جهانگیرخان شیرازی»، «یحیی دولت‌آبادی» و «علی‌محمد دولت‌آبادی» نام برد. جهت اطلاع بیشتر، نک: اتحادیه، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت.

بود. نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد یک نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلند کرد، گویا آن عریضه را هم صحاف‌باشی نوشته بود و یک عریضه هم در دالان خانه‌ی امیربهادر به شاه داده شد. شاه در اول ورودش به خانه‌ی امیربهادر که روی صندلی نشست دو عریضه را از پاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود: ای کسی که تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده! بترس از وقتی که تاج را از سر تو و عصا را از دستت بگیریم ...[۱]».

هدف و مضمون اصلی شب‌نامه‌های این دوران، تقاضای «عدالت‌خانه و بیداری مردم است[۲]. چرا که در مهاجرت صغری، یکی از بندهای متحصنین[۳] تأسیس عدالت‌خانه بود و شاه نیز با صدور دستخطی به تشکیل این امر موافقت نموده بود، اما با تعویق افتادن وعده‌ی تشکیل مجلس، شب‌نامه‌نویسی بار دیگر اوج گرفت و در تمامی شب‌نامه‌ها کوشش در بیدار کردن مردم و پافشاری برای گشایش مجلس دیده می‌شود.

ناظم‌الاسلام کرمانی در این مورد از شب‌نامه‌ای (کاغذ ژلاتینی) یاد می‌کند که به علما در مورد دفع‌الوقت و عدم تمایل صدراعظم (عین‌الدوله) در خصوص تشکیل مجلس تذکر داده شده و از آنان خواسته شده تا در خصوص اجرای دستخط شاه مبنی بر تأسیس عدالت‌خانه بکوشند: «... اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء ما بیچارگان در صدور دستخط ملوکانه بر انجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه بر اذهان صافیه‌ی شما

---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲ ـ همان، ص ۳۸۱.

۳ـ نکته قابل توجه برای کرمانیان، آن که در بند دوم متحصنین مهاجرت صغری و همچنین درخواست صدراعظم از مظفرالدین شاه مربوط به آیت الله حاج میرزا محمدرضا مجتهد کرمانی است، بدین مضمون: «نظر به بی‌احترامی که نسبت به حاج میرزا محمدرضا شده، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقه‌ی علما اعلام گردد» (همان، ص ۳۶۵). جهت اطلاع بیشتر به قسمت اول همین مجموعه (شورش دوم کارگران شال‌باف) مراجعه شود.

پیشوایان که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید، بدان گونه نمودند، که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته و حاجات شما به خوبی و خوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند، اظهار داشتند که به این حیله‌های بین و آشکار دست از کار کشیدن نشاید؛ که هرگز از گرگ آدمی خوار رسم رحم و شبانی نیاید. نماز گربه‌ی عابد برای گرفتن موش است والا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است ...[۱]».

البته باید به این نکته توجه نمود «شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌ها مخاطبان خاص خود را داشتند و هر گروه با هدف خاص سیاسی دست به انتشار آن‌ها می‌زد و گاه به گاه نیز مطالب آن‌ها توأم با غرض‌ورزی‌هایی تهیه می‌شد. نویسندگان برخی از این شب‌نامه‌ها افرادی تحصیل‌کرده بودند که با استفاده از انشای روان و فصاحت در الفاظ، شب‌نامه‌هایی برای نشر افکار خود چاپ می‌کردند. از سویی دیگر شب‌نامه‌هایی در دست است که اغلاط فاحش املایی آن‌ها، بیانگر طبقه‌ی اجتماعی نویسنده و نشان‌دهنده‌ی آن که این مسئله به صورت فراگیر درآمده بود و بهترین وسیله برای اعتراض و افشاگری محسوب می‌شده است و نیز حاکی از تأثیر زیاد آن بر افکار عمومی می‌باشد و شروع آن‌ها با آیه‌های قرآن بوده و در آن‌ها بر تکلیف اسلامی و شرعی تأکید می‌گردیده است و برخی از آن‌ها با تکیه بر حس وطن‌پرستی و ملی‌گرایانه، مردم را به اعتراض و قیام فرا می‌خواندند[۲]» (۱۳)، مانند این شب‌نامه:

«ای پسران ایرانی، ای منادیان ملت، ای وطن‌پرستانی که بدون پول گرفتن و اغراض شخصی وطن خود را خواهانید، ای آن‌هایی که درد ایرانیت دارید، ای اشخاصی که غیرت ملیت دارید و بدون اغماض حرف حق را به بانگ بلند می‌گویید. ای وزرای عظام، ای امرای نظام، ای رجال گرام، به حقیقت محمدیه (ص) وطن در خطر است؛ اسلام از میان می‌رود؛ شرف قومیت شما منتزع خواهد شد. ای جرایدنگاران، مداهنه تا

---

۱ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۳۸۸.

۲ ـ معزی، فاطمه: شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های مشروطیت، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۰.

کی؟ ای خطبا، ملاحظه تا چند؟ مردود خدا و خلق و ملعون حقیقی کسی می‌باشد که به واسطه بعضی اشارات همین قدر که دم آقا دیده و خر کریم نعل شد مثل آبی که روی آتش که روی آتش بریزند فوری خاموش شود جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده ـ ولا تخشوا الناس و اخشونی ...[۱]».

اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی آن دوران، به همراه نظارت و سخت‌گیری دولت در انتشار مطالب روزنامه‌ها از طرفی، و آزادی بی حد و مرز شب‌نامه‌نویسان در نوشتن هر گونه مطلب ـ که بعضاً با غرض‌ورزی و اهداف سیاسی همراه بود ـ استقبال عمومی جامعه از شب‌نامه‌ها را در پی داشت، به نحوی که «... همه شب یک یا چند شب‌نامه منتشر می‌شد. مردم برای به دست آوردن شب‌نامه به اصطلاح سر و دست می‌شکستند؛ چنانچه یک نمره شب‌نامه گاهی از صد دست می‌گذشت. تجار و کسبه چون شب‌نامه به دست می‌آوردند در یکی از حجرات دور دست یا کاروان‌سراها گرد هم جمع می‌شدند و با ولع بسیار آن را می‌خواندند و در اطراف مندرجات آن صحبت می‌کردند. شب‌نامه‌های آن زمان را، بزرگ‌ترین عامل روشن‌کردن افکار مردم به اصول و فلسفه‌ی نوین باید دانست و بهترین محرک انقلابی که به زودی پیش خواهد آمد، باید شمرد[۲]».

از اعلام فرمان مشروطیت تا افتتاح اولین دوره مجلس، باز این شب‌نامه‌ها بودند که اهداف، نظریات و خواسته‌های گروه‌های مختلف سیاسی و حتی افراد معمولی را در سطح جامعه منعکس می‌نمودند. «طی دو ماهی که میان اعلام نظام مشروطه و گشایش نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی فاصله افتاد، مطبوعات و بازرسی جراید، همچنان وضعیت دوران استبداد را داشت؛ تنها تغییر چشمگیری که در فضای انتشاراتی پدید آمده بود، چاپ و پخش مخفیانه‌ی شب‌نامه‌هایی بود که از در و دیوار می‌ریخت که این خود دنباله‌ی جنبشی بود که از اواسط دوران استبداد ناصری آغاز شده و در طول

---

۱ ـ معزی، فاطمه: شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های مشروطیت: شب‌نامه ۱۲ (شب‌نامه علیه حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه صدراعظم و برشمردن خیانت‌های او ـ ربیع‌الاول ۱۳۲٦).

۲ ـ ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۱، ص ۳۲٦.

چندین ماه جنگ و گریز مبارزان انقلاب مشروطه جهت بیداری مردم به اوج رسیده بود. مرتب‌ترین و معروف‌ترین این شب‌نامه‌ها، نشریه‌ای بود که از کمی پیش از صدور فرمان مشروطه به همت «سید محمدرضا شیرازی»، مدیر روزنامه‌ی مترقی و مبارز «مساوات[۱]» منتشر می‌شد[۲]».

شب‌نامه‌نویسی در دوران سلطنت محمدعلی شاه و واقعه‌ی به توپ بستن مجلس همچنان ادامه داشت تا با خلع پادشاه مستبد و جانشینی احمدشاه از التهاب فضای سیاسی جامعه کاسته و با بازگشت روزنامه‌نگاران مهاجر به کشور، روزنامه‌ها جانشین شب‌نامه شدند. «کودتای ۱۲۹۹ [ش/ ۱۹۲۱ م.] و روی کار آمدن سید ضیاء همراه شد با توقیف مطبوعات. نکته‌ی مهم این دوران، انتشار شب‌نامه‌ها به دست قزاق‌ها بود که بیش‌تر مطالب این شب‌نامه‌ها درست در روز روشن و آزادانه در بین مردم توزیع می‌شد و مضامین آن علیه احمدشاه بود[۳]».

همان گونه که ذکر شد، اولین بار از نام «شب نامه» در رساله‌ی «میرزا فتاح‌خان گرمرودی» استفاده شد و پس از انتشار نشریه‌ی مخفی «علی‌قلی‌خان تبریزی» با عنوان «شب‌نامه»، تا حدودی عنوان‌های دیگر برای نشریه‌های زیرزمینی منسوخ و «شب‌نامه» به جای آن مصطلح شد. همچنین قبل از رایج شدن کلمه‌ی «شب‌نامه» ـ از عناوینی چون: «اعلان»، «پیام‌های پنهان نوشته» ... «اوراق ژلاتینی» و «ژلاتین» استفاده می‌شد.

---

۱ ـ روزنامه مساوات از روزنامه‌های تند و انقلابی در زمان خود محسوب می‌شد. مساوات رکیک‌ترین جملات را بر علیه شاه و درباریان در این روزنامه و نیز شب‌نامه‌هایش می‌نوشت. احمد کسروی بعضی نوشته‌های مساوات را به لحاظ اخلاقی مورد انتقاد قرار داده و تندروی مساوات در بدگویی از محمدعلی شاه را یکی از دلایل نزدیک شدن محمدعلی شاه به روس‌ها و دشمنی‌اش با مشروطه‌خواهان می‌داند. از جمله این‌که یک بار طوماری به بازار تهران برده بود تا مردم گواهی کنند که ام‌الخاقان مادر محمدعلی شاه بدکاره است. بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ٤٠٤.

۲ ـ کهن، گوئل: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱، ص ١٤١.

۳ ـ قاسمی، فرید: راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار، ص ٤٥.

با نظری به عناوین ذکر شده می‌توان وجه تسمیه نام‌گذاری بیشتر آنان را فهمید و تنها شاید تنها عنوان «اوراق ژلاتینی» و «ژلاتین» که بسیار در منابع و مأخذ این دوران استفاده شده است، کمی مبهم و ناآشنا آید. از جمله آورده‌اند: «در اوایل دوره‌ی مشروطیت علاوه بر روزنامه، تعداد زیادی شب‌نامه با «ژلاتین» به چاپ رسید که در خفا توزیع می‌گردید. چنانچه در رشت، کرنا، نسیم شمال، بابا طاهری، نام ناره، بوق عزرائیل، پله‌ی غافلین و ... منتشر می‌شد[1]».

یا در منبع دیگری آمده است: «در دو سال آخری سلطنت مظفرالدین شاه و در آغاز مشروطیت که هنوز روزنامه زیاد در ایران رواج پیدا نکرده بود، یکی از وسایل نشر افکار آزادی‌خواهان و مخالف با حکومت استبدادی و رجال درباری، نشر شب‌نامه‌های خطی و یا «چاپ‌های ژلاتینی» بود[2]».

از آنجایی که دو نسخه از شب‌نامه‌ی صاعقه نیز با «چاپ ژلاتین» منتشر گردیده است، لازم است اشاره‌ای به این نوع چاپ گردد.

«در دوره‌ی انقلاب مشروطیت و پیش از آن، آنچه تحت عنوان شب‌نامه یا خفیه‌نویسی منتشر می‌شده، «چاپ ژلاتینی» و در اواخر در برخی موارد «چاپ استنسیل» بوده است. بسیاری از اعلامیه‌ها، نامه‌های سرگشاده و روزنامه‌های مخفی را، از نیمه‌ی دوم پادشاهی ناصرالدین شاه به بعد و به ویژه در دوره‌ی مبارزه با خودکامگی محمدعلی شاه، با «چاپ ژلاتینی» منتشر می‌ساختند. پس از آن نیز تا نزدیک‌های جنگ دوم جهانی، برخی از گروه‌های سیاسی مخفی و فرقه‌های مذهبی برای تکثیر نهایی آثار خود، از این روش بهره بردند، اما به مرور استنسیل جای آن را گرفت[3]».

در توضیح بیشتر «چاپ ژلاتین» آمده: «با وجود آن که کاربرد «ژلاتین» در کارهای چاپی شناخته شده است، اصطلاح «چاپ ژلاتینی» در زبان‌های اروپایی دیده نمی‌شود؛

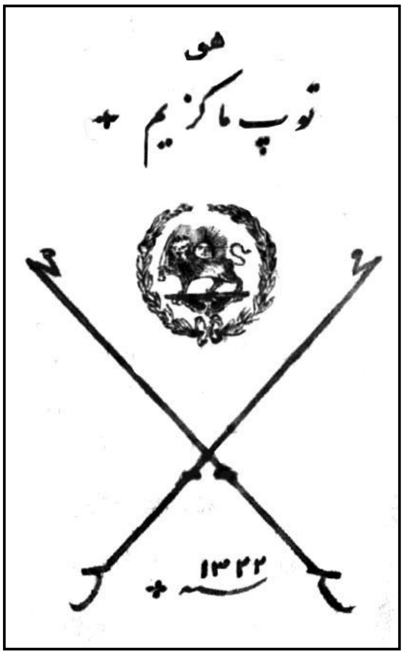
---

۱ ـ رابینو، هـ ل: روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ق، ص ۱۰.

۲ ـ صدر هاشمی، محمد: تاریخ جراید و مطبوعات ایران، ج ۱، ص ۱۷.

۳ ـ پروین ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ج ۲، ص ۳۷۹.

از این رو، «ادارد براون» نیز در معرفی شب‌نامه‌ها و روزنامه‌های مخفی ایران، به ناچار همان اصطلاح رایج فارسی را در متن انگلیسی کتاب خود به کار برده است. برای این نوع چاپ به ورقه‌های ژلاتین، گلیسیرین و بی‌کرومات دو پتاس نیاز بوده است. این‌ها را بی‌آن که بدگمانی کارگزاران حکومت برانگیخته شود، از داروخانه‌ها می‌خریده‌اند[1]».



نمونه‌ای از چاپ ژلاتین

چاپ ژلاتینی به دلیل سهولت انتشار، عدم نظارت دولت، صرفه‌جویی در وقت و هزینه، بسیار در ایران رواج یافت و اکثر شب‌نامه‌ها، روزنامه‌ها به این وسیله منتشر می‌شدند، حتی پس از مراقبت‌های شدید دولت در جهت جلوگیری از انتشار اوراق ژلاتینی، همچنان این نوع چاپ بهترین وسیله‌ی برای چاپ محسوب می‌گردید[2].

---

۱ ـ پروین ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ج ۱، ص ۲۳.

۲ ـ در خصوص مراقبت شدید دولت مبنی بر جلوگیری از انتشار اوراق ژلاتینی می‌توان به این روایت اشاره نمود: «... نظمیه‌ی (شهربانی) شهر حتی از فروش گلیسیرین برای این که مبادا از آن صفحه‌ی ژلاتین ترتیب داده شود و وسیله انتشار جزئی فراهم گردد جلوگیری می‌کند». شیخ‌الاسلامی، جواد: سیمای احمدشاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن، یغما، اسفند، شماره ۳۳۰، ص ۷۲٤.

اما در خصوص«چاپ ژلاتینی» باید به این نکته اشاره گردد، این نوع شیوه چاپ در زبان انگلیسی به ژلوگراف (jellygraph) معروف است و به دستگاهی که این نوع از چاپ به وسیله‌ی آن انجام می‌شود، هکتوگراف (Hectograph) می‌گویند. همچنین به جهت سهولت این روش از چاپ و این که شخص می‌تواند این شیوه را در خانه‌ی خود هم انجام دهد به «چاپ خانگی» نیز مشهور بوده است. این شیوه از چاپ در سال ۱۷۸۰ م/۱۲۸۷ ق. اختراع شده است[۱]».

انواع شب نامه‌های دوران قاجاریه

انواع شب‌نامه‌های آن دوران را می‌توان با این عناوین دست‌بندی نمود:

اعلان؛ در ابتدا هر گونه نامه‌ی مخفیانه را به آگاهی همگان می‌رسید، اعلان می‌نامیدند.

اعلامیه؛ بر هیچ یک از شب‌نامه‌های این دوره، عنوان اعلامیه اطلاق نشده، اما بسیاری دارای این ویژگی هستند. برخی از اعلامیه‌ها به امضای گروه‌های سیاسی یا طبقه‌ای از مردم است، ولی اغلب بدون امضا یا دارای امضای مستعار بودند و تنها از محتوای آنان می‌توان دریافت به چه گروه یا طبقه‌ای تعلق دارند.

فتاوی؛ برخی از فتواها و اعلان‌ها و تلگراف‌های مجتهدان مشروطه خواه نجف و کربلا و تهران است که در وقایع مختلف پنهانی تکثیر و توزیع می‌شد.

نامه‌ی سرگشاده؛ این نوع شب‌نامه خطاب به فرد یا افراد مخالف، گروه یا صنف یا تمامی مردم نوشته شده‌اند. نمونه‌ی کامل شب‌نامه‌ای که کیفیت نامه‌ی سرگشاده را دارد، لایحه‌ی انجمن مخفی است که در صدارت عین‌الدوله به او نوشته و به نارسایی‌ها و نابسامانی‌ها اشاره کرده‌اند.

مقاله؛ تعدادی از شب‌نامه‌ها ویژگی مقاله‌های متداول آن دوره را دارد، از آن جمله، مجلس ملیه‌ی اسلامیه بود که در جمادی‌الآخر ۱۳۲٤ ق/ ۱۹۰٦ م. تکثیر می‌شد.

---

۱ ـ غلامی جلیسه، مجید: چاپ ژلاتینی و نقش آن در مبارزات سیاسی و مذهبی عصر قاجار، پیام بهارستان، ش ۱۳.

پرسش و پاسخ؛ از این نوع شب‌نامه دو مورد توسط ناظم‌الاسلام کرمانی (تاریخ بیداری) نقل شده، سئوال و جواب میرزا حسین‌خان با میرزا احمدخان نام دارد. این دو شخصیت فرضی، آزادی‌خواه‌اند و درباره مسایل روز با یکدیگر سخن می‌گویند.

خبر، خبرنامه و روزنامه مخفی؛ در این نوع شب‌نامه بر اساس عنصر خبر نوشته شده‌اند و برخی تنها به اخبار پشت پرده اختصاص دارند، از جمله، شب‌نامه‌ای بی‌نام شامل «مضمون لایحه‌ای که دولتین انگلیس و روس در باب مشروطیت ایران رسماً پیشنهاد اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه نموده‌اند». گفتنی است که بسیاری از این خبرها ساختگی بودند و تنظیم و انتشارشان برای برانگیختن مردم بود[۱].



نمونه‌ای از شب‌نامه‌های آذری زبان دوره قاجاریه[۲]

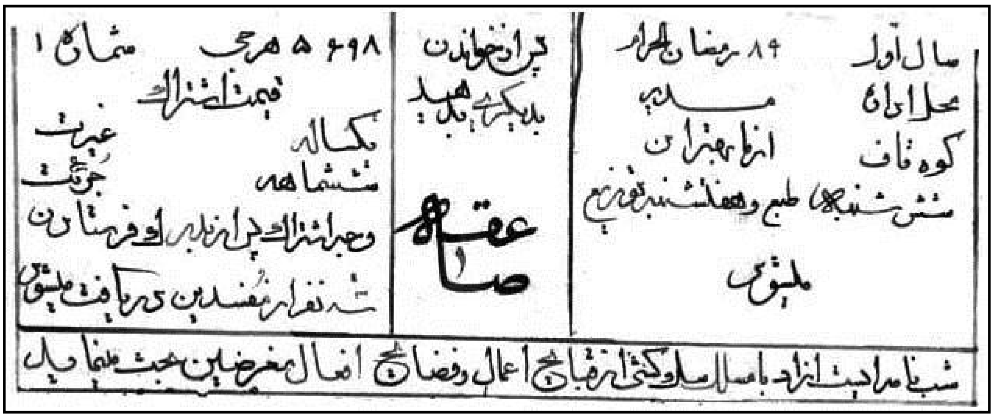
۱ ـ جهت اطلاع بیشتر، نک: پروین، ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، تهران، ج ۲؛ عیوض‌زاده، شهلا: شب‌نامه، رسانه‌ی جانشین عصر مشروطیت، گنجینه اسناد، شماره ٦٢.

۲ ـ منتشره از سوی کمیته سری آذربایجان به تاریخ ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹.

شب‌نامه صاعقه کرمان

پس از اشاره‌ای اجمالی به تعریف، پیشینه و خصوصیات شب‌نامه‌های دوران قاجاریه، در ابتدا متن شب‌نامه‌ی صاعقه منتشر شده در کرمان را ارائه و سپس توضیحاتی در خصوص ویژگی‌های این شب‌نامه خواهیم داشت.

متن شب‌نامه‌ی صاعقه



سر لوحه‌ی شب نامه صاعقه (نسخه دست نویس)

صاعقه

[تاریخ انتشار]: سال اول / ۸۹ رمضان‌الحرام / ٥٦۹۸ هــ جی

شماره ۱

محل اداره: کوه قاف

مدیر: از ما بهتران

[روزهای انتشار و توزیع]: شش شنبه طبع و هفت شنبه توزیع می‌شود

قیمت اشتراک:

یک ساله: غیرت ـ شش ماهه: جرئت

وجه اشتراک پس از به درک فرستادن سه نفر از مفسدین دریافت می‌شود.

پس از خواندن به دیگری بدهید

[توصیه]: پس از خواندن به دیگری بدهید

[مرام‌نامه]:

شب‌نامه‌ای‌ست آزاد با مسلک سگ‌کشی، از قبایح اعمال و فضایح افعال مغرضین بحث می‌نماید

بقیه مرام صاعقه: صاعقه یک یک از میکروب‌های عالم انسانیت و لکه‌های صفحه بشریت را یاد کرده، می‌گوید:

«**سالار مفخم**[۱]»؛

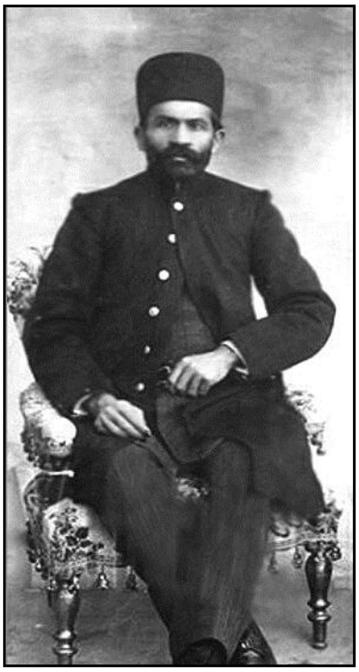
«بلوچستان[۲] را به باد فنا دادی، «بم» را خراب کردی، «رودبار[۳]» را به قدوم نحوست لزومت، شعله آتش نمودی و هنوز هم دست بر نمی‌داری.

---

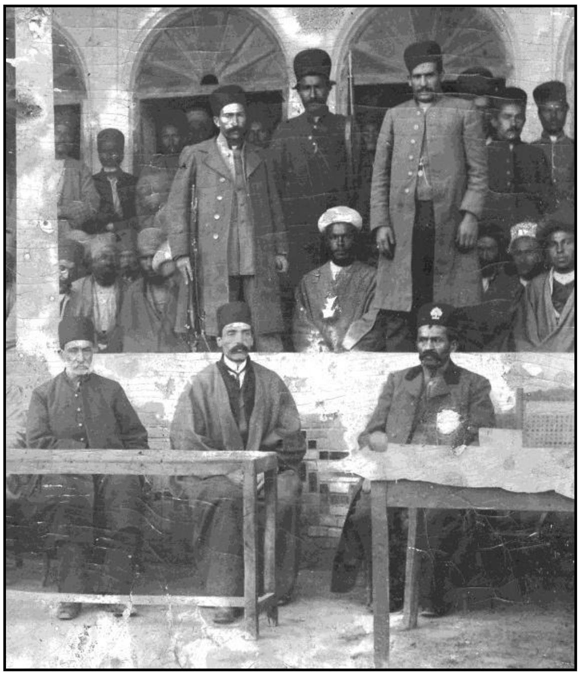
۱ ـ منظور لطف‌علی‌خان امیر مفخم (حاکم کرمان ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۱م.) است. وی از خوانین بختیاری بود که پدر، عمو و برادران و عموزادگانش در مقطعی، ایلخانی بختیاری بوده‌اند. در روزهایی که اکثر خوانین بختیاری، به مشروطه گرویده بودند، امیر مفخم، همچنان به محمدعلی‌شاه وفادار ماند. در آستانه فتح تهران نیز، امیر مفخم فرمانده کل قشون دولتی بود. ولی به زودی به اردوی مشروطه خواهان پیوست و در جنگ با ارشدالدوله و سالارالدوله، از فرماندهان قوای مشروطه، به حساب می‌آمد. بر بسیاری از ایالت‌های بزرگ، مانند: خوزستان، اصفهان، کردستان، کرمان، لرستان، کرمانشاهان و مضافات، بارها حکومت داشت. جهت اطلاع بیشتر، نک: لایارد، سر اوستن هنری. سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان؛ علی‌قلی‌خان سردار اسعد بختیاری، تاریخ بختیاری؛ صفایی، ابراهیم. ده نفر پیشتاز؛ (ص ۲۳۰)؛ نوایی، عبدالحسین. فتح تهران، گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت؛ ایل بختیاری و مشروطیت؛ نامور، رحیم. تاریخ انقلاب مشروطیت.

۲ ـ ایالت کرمان در دوره قاجاریه شامل استان کرمان فعلی، هرمزگان و قسمت‌هایی از سیستان و بلوچستان بود.

۳ ـ «بلوک رودبار صحرایی وسیع و مرتعی منزه و بدیع است ... این محال در جنوب جیرفت و شمال میناب و بندرعباس و مغرب بعضی از اصقاع بلوچستان متعلق به کرمان و مشرق صوغان و احمدی فارس می‌باشد. هوایش در کمال حرارت، و آبش، بعضی مزارع و قراء آنجا از هلیل‌رود، و بیشتر قراء و قصبات آن از قنات است.» وزیری، احمد علی‌خان: جغرافیای کرمان، ص ۲۱۸. همچنین در مورد این منطقه آمده است: «بلوک رودبار؛ جلگه‌ایست در نهایت وسعت، مضافات او بسیار است، جنگلات [جنگل‌های] و بیشه‌های فراوان دارد». منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۳۱۹.



امیر مفخم بختیاری[۱]



امیرمفخم با تعدادی از رجال حکومتی کرمان[۲]

آنچه تا حال از ثمره خیانت‌های به دولت و ملت به دست آورده‌ای تو را بس است؛ گوشه‌ای بنشین و آن‌ها را با آنچه مادرت از ممر حلال اندوخته کرده بخورید، ملت از ستمت به تنگ آمده، طاقت‌شان طاق و صبرشان به آخر رسیده، محال است که بعد از این زیر بار تو و امثال تو بروند.

---

۱ ـ در زمانی که وی حاکم کرمان بود، «میرزا مقصود کرمانی» که شاعری بذله‌گو و واعظی خوش منبر بود، در مورد وی گفته بود: هی خم شد و خم شد / سردار مفخم شد

شایان ذکر است، میرزا مقصود کرمانی پسر خاله‌ی فواد بود و دو کتاب «مجمع‌المعالی» و «مخزن‌المعالی» از وی منتشر گردیده است و طنزیات وی متاسفاه تا کنون منتشر نگردیده است. وی در کنار قبر در سید حسین دفن گردیده است و برای خودش ماده تاریخ گفته است، بدین مضمون:

گفت مقصود از برای سال فوت خویشتن   کان فی الفردوس للمقصود قصرا عالیا

با تشکر از توضیحات دوست فرهیخته‌ام، آقای مهدی صمدانی.

۲ ـ نفر نشسته سمت چپ، حسین‌علی‌خان نصرت‌الممالک است. وی فرزند «فضلعلی‌خان بیگلربیگی» حاکم کرمان در سال‌های ١٢٥٦ ق/ ١٨٤٠ م. و ١٢٦٢ ق/ ١٨٤٣ م. است. جهت اطلاع بیشتر از وی و پدرش، نک: احمدی، شیخ یحیی: فرماندهان کرمان، صص ١١٧ تا ١٢٠ و ١٢٨ تا ١٣٤.

«عدل‌السلطان[1]»؛

آیا پچل‌کاری‌هایی که در «اقطاع و افشار[2]» کرده‌ای برای افتخار دودمانت بس نیست که باز هوس ضابطی به سرت افتاده.

---

۱ ـ منظور محمدرضاخان ملقب به «عدل‌السلطان»، از دیگر فرزندان مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی بود که به همراه برادرش «میرزا حسین‌خان» ملقب به «عدل‌السلطنه»، «سردار نصرت» نقشی اساسی در وقایع کرمان در دوره قاجاریه داشت. وی از ناحیه مادر به «محمد بیگ زرندی» می‌رسد. «... وی خدمات دولتی خود را در ارتش شروع می‌کند. مدتی حکمران کرمان و رئیس مرزبانی کرمان بوده است. شیخ یحیی احمدی معتقد است او نفوذ عجیبی در کرمان داشت (کلّیه امور مملکت با او بود)، در مدت حکمرانی آصف‌الدوله، حسام‌الملک قراگوزلو، علاءالملک، به عنوان رئیس قشون، اختیاردار اصلی کرمان می‌بود». قاسمی، ابوالفضل: الیگارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران، ج ۲ (خاندان اسفندیاری)، ص ٦۲. ظفرالسلطنه در زمان حکومت خود در کرمان او را از کلانتری کرمان عزل نمود. به گفته‌ی «باستانی پاریزی»: «خانواده اسفندیاری [کرمان] بیش از صد سال ـ چه پیش از مشروطه و چه پس از مشروطه ـ بر کرمان و ولایات آن حکومت داشتند. اغلب آنها القابی امثال: وکیل‌الملک و وکیل‌الممالک و محتشم‌الملک و محتشم‌الدوله و سردار نصرت و سردار مجلل و رفعت‌الدوله و سالار مفخّم و امیرشوکت و سالار حشمت و مظفرالممالک و امیرمظفّر و رفعت‌السلطان و عدل‌السلطان و مرآت‌السلطنه در کرمان داشته‌اند». باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شمعی در طوفان، ص ۱۱٤.

۲ ـ «بلوک اقطاع؛ بلوکی است نیکو و قطعه‌ایست چون مینو. واقع است مابین مغرب و جنوب کرمان. و بیست فرسخ الی بلده مسافت آن [است]. مشتمل است بر چند قریه‌ی دلنشین و مزارع مسرت قرین. قرایی که در جانب کوهستان است از حیثیت آب و هوا رشک بوستان جنان، و قطعاتی که در جلگه آن سرزمین است نمونه اسفل‌السافلین. و اهل آنجا اکثر بلکه یکسر الاغ‌دار و کرایه‌کش [هستند] و تردد قوافل آن‌ها به سمت بندرعباس و از آنجا به یزد و سایر بلاد عراق مسافرت دارند...». منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۲٦۳. احمد علی‌خان وزیری در خصوص وجه تسمیه این منطقه آورده: «چون غالب بلوکات کرمان هر بلوکی یک صحرای بخصوص دارد و مشتمل است بر یک جلگاه، و این بلوک را چندین صحرا و جلگاه است که از هر قریه‌ی آن به قریه دیگر که نقل مکان نمایند باید از عقبه گدوکی بگذرند ـ لهذا این بلوک را اَقطاع، به فتح همزه ـ گویند جمع قطعه» وزیری، احمد علی خان: جغرافیای کرمان، ص ۲٤٦. از آنجایی که این منطقه محل سکونت «ایل افشار» بوده، به «اقطاع افشار» مشهور گردیده است.

به خدا که آرزوی ضابطی بلوکات و چاپیدن مال مردم را به گور خواهی برد. آن دفعه اگر گلوله[1] افشار (دستش بشکند) کارت را نساخت، این دفعه صاعقه‌ی غضب خدایی قهار، دمار از روزگارت برمی‌آورد و دودمانت را از صفحه جهان گم می‌کند.



۱ـ عدل‌السلطنه (سردار نصرت) ۲ ـ عدل‌السلطان

«رئیس دفتر»؛

ای یادگار عصر استبداد، ای ابلیس سیرت، ام‌الفساد، ای صدرنشین مجمع منافقین، ای تازه به دولت رسیده از حقوق مسلمین، ملت خطاهای تو را فراموش نمی‌کند. آیا یک عمر خیانت به دولت تو کردی یا خر؟

آیا پدر «جیرفتیان» بدبخت را تو سوختی یا سگ؟ مجازات خائن ملت را ملت خواهد داد «و ستعلمن نباه بعد حین[2]».

۱ ـ در اصل: «گُلّه».

۲ ـ سوره ص: ۸۸. «و لتعلمن نباه بعد حین» و شما منکران بر صدق و حقیقت این مقال پس از هنگام مرگ به خوبی آگاه می‌شوید.

«**حسین‌علی‌خان**»؛

ای تازه سر از تخم درآورده، تو را کجا می‌برند که در این میانه خشکه می‌رقصی، حیا بکش، خجالت به فهم خوبست که افتخار مفت‌خوار که گاهی معکوس است، گاهی عکاس و قیسی‌وار آلوچه را از میدان بدر کرده، تو را به جای شیاف استعمال کند؛ شاید مرضش رفع شود.

«**میرزا لطفعلی‌خان**[۱]»؛

اگر بر نوع بشر رحم نمی‌کنی بر شتر و استر و خر ترحم کن. امسال پنبه‌دانه گران و بیده و جو کمیابست؛ کتک خوردن از دست اهل «فوز[۲]» و خورد شدن پک و پوز را فراموش مکن، که هر جا تشریف ببرید، همین آش هست و همین کاسه.

این بیت را هم برای برادرت بخوان:

سِحر پدرت نگر که در مبرز ...   از ... ... به شکل آدم ...[۳]

بقیه دارد.

بقیه لایحه‌ی «**حضرت ده تیر**[٤]» اعلیحضرتا، ناپلیونا[۵]، به کدوی به غایت خشکت قسم که رندان خوبت می‌شناسند و افسانه شغال دبنگ و خم رنگ و الاغ لنگ و پوست پلنگ را

---

۱ ـ منظور «میرزا لطفعلی‌خان» حاکم کوهبنان (از خاندان وکیل‌الملک) است.

۲ ـ «قریه فوز تا کوهبنان پنج فرسخ است. در همان دهنه واقع شده مابین کوهبنان و راور. طول آن فرسخی است و عرض آن پانصد ذرع است و رودخانه در میان واقع است. عمارات و باغات دو طرف رودخانه و متصل واقع شده. زراعتش کم است. قریب صد خانوار دارد، قلعه‌ای هم داشته خراب است. از فواکه همه چیز دارد. دو درب حمام، شش درب مسجد، دو حجر طاحونه دارد. هوایش خنک و با اعتدال است. آبش چشمه سار است. ده خروار بذر شتوی دارد. مابین فوز و استاج معدن سربی است، مشهور به «معدن کچو» ، حال از کار افتاده است». منشی کرمانی، محمد امین: جغرافیای ایالت کرمان در عهد ناصری، ص ۱۹۹. این منطقه اکنون مشهور به «فیض‌آباد» است.

۳ ـ به دلیل رعایت شئونات اخلاقی قسمتی از کلمات شعر حذف گردیده است.

٤ ـ به احتمال زیاد مخاطب این سطور شب‌نامه‌ی صاعقه،«سردار نصرت» یا همان عدل‌السلطنه است.

۵ ـ در اصل «نه‌پلیونا» است.

فراموش نمی‌کنند؛ این گریه و زاری‌ها و ننه[1] من غریبم دراری‌ها از فراق «دارزین[2]» است نه درد دین. این دار دارها و غار غارها در عداوت «حاجی امین[3]» است نه حمایت مؤمنین.

چرند گفتن نشان جهالت است نه وکالت، پرند بافتن دلیل گمراهی است نه ملت پناهی. از اجتماع رندان قلاش و ازدحام رسولان اوباش مغرور مباش، که از این جمعیت‌ها در هر کوی برزن به دور هر لوطی تنبک‌زن جمع می‌شود؛ این‌ها ملک نمی‌شود. دستک بزنید که هر چه بردند بردند، پول قمار و عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد.

«امین‌الضرب» کافر دلش سنگ است، مشروطه‌خواه شدی، رحم نکرد. طبل ارتجاع زدی به روی خود نیاورد، وکیل شدی، نترسید. پا به رکاب کردی، نهراسید. حمایت اسلام علاج کفرش نکرد و طرف‌داری رفع ستمش ننمود. حقوق‌طلبی از میدان درش نبرد. تملقش گفتی، احمقت خواند. فحشش دادی، دهن لقت نامید. نفرینش کردی، پوزه پقت دانست. تشرش زدی، گردن شقت شناخت. حقا که پوستش کلفت است و مفت نمی‌دهد.

بدبخت تو که پیشانیت هم چال است، قدمت مثل قدم دجال. به «جلال‌الدوله[4]» پیوستی، در به در شد. به «محمدعلی» دل بستی، والله مضطر گشت. اکنون هم از خام طمع در دیزی کلهات، هوس وکالت می‌پزی. ملت زنده زیر بار سفیه به اقرار خود نمی‌رود و مقصر از حبس گریخته، وکیل نمی‌شود.

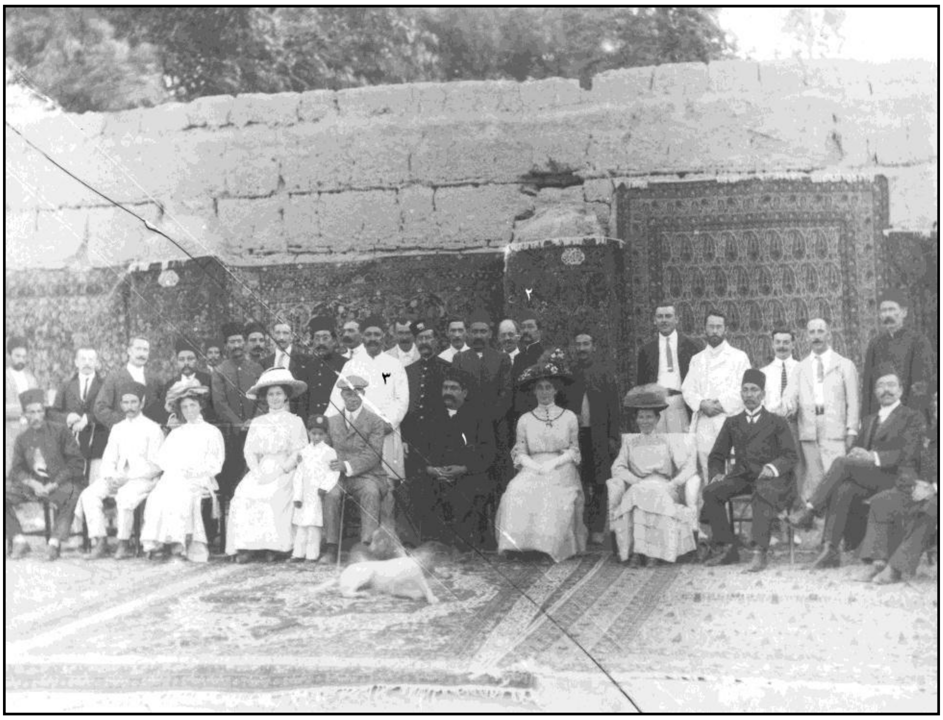
---

۱ ـ در اصل «نه نه» است.

۲ ـ ناحیه‌ای واقع در بم. همانجایی که به قول باستانی پاریزی؛ ناظم‌التجار در راه مشروطه، شش دانگش را فروخت و خرج کرد.

۳ ـ منظور «حاج محمد حسن امین‌الضرب» است که به مناسباتی در کرمان امور تجاری داشت و حتی چندی «میرزا رضا کرمانی» در مزرعه «وکیل‌آباد» بم برای او کار می‌کرد. جهت اطلاع بیشتر، نک: افشار، ایرج: کرمان در اسناد امین‌الضرب.

٤ـ منظور سلطان حسین میرزا ملقب به «جلال‌الدوله» فرزند ارشد «مسعود میرزا ظل‌السلطان»، از شاهزادگان قاجار و نوه ناصرالدین شاه است که در سال ۱۳۲۹ ق/ ۱۹۱۱ م. حاکم کرمان بود.



۱ـ جلال‌الدله ۲ـ یسردار نصرت ۳ـ عدل‌السلطان و جمعی از اجزای جکومتی و کنسولگری های روسیه و انگلیس در کرمان در بازدید از نمایشگاه فرش طاوشانجیان

اگر ملت مُرده، ده تیر زنده است؛ در اولین روز وکالت از خجالتت در آمده، عشق «دارزین» و بغض «حاجی امین» را از سرت بیرون می‌نماید.

بقیه دارد.

تسلیت

اجزاء اداره صاعقه، وکلای انجمن ایالتی را که از فعالیت، به جز بستن زبان‌های حق‌گو و از جدیت به جز توقیف جرائد حق‌جو نداشته و ندارند، از قرب اجل حتمی یعنی نزدیک شدن زمان قرعه که یکی از اجزاء فعال اداره است تسلیت می‌گویند. خداوند به منفصلین اجر کامل و به بازماندگان مرگ ناغافل عنایت فرماید.

«جوپار[1]»

وقایع‌نگار ما از جوپار می‌نویسد، «عدل‌السلطان» [به جوپار] وارد، روساء و کدخدایان و ریش‌سفیدان را احضار و به آن‌ها اخطار نمود که سیصد دانه رأی برای روز انتخاب وکیل لازم است، باید حمل شهر، تسلیم فامیل «وکیل[2]» نمائید. اهالی خشک‌سالی را بهانه نموده که چون امسال بارندگی نشده، غله زیاد به عمل نیامده؛ قبول نکردند. پس از وعد و وعیدها، عمل به صد الی صد و پنجاه رأی مجانی ختم شد.

صاعقه

ما از ته دل مرگ عاجل برای خرنده و فروشنده [آراء] و وکیلی را که به این شیادی‌ها انتخاب شود، از دستگاه الهی مسئلت می‌نمائیم.

قضای ناگهانی

عموم مرتجعین و مستبدین و مفسدین را از حاکم و محکوم، امام و مأموم، سرباز و توپچی و صاحب‌منصب و تابین، ضباط و عمال، وکیل و موکل، آخوند ماخوند فکلی مکلی[3] اخطار می‌شود که عالی‌حضرت پشه صولت، روباه قدرت، «محمدعلی بیگ[4]» پشت شما را شکست، روزتان را سیاه کرد؛ بی پشت و پناهتان گذارد یعنی در هیجدهم

---

۱ ـ جوپار (از توابع شهر کرمان) به توعی ملک طلق خانواده وکیلی و اسفندیاری محسوب می‌گردید، چرا که محمداسماعیل‌خان وکیل‌الملک (پدر بزرگ عدل‌السلطان و عدل‌السلطنه) محدثات در جوپار به ویژه در اسماعیل‌آباد آنجا داشت.

۲ ـ جهت اطلاع از تشکیل این خانواده و مسایل درگیری‌های آنان با خاندان ابراهیمی به بخش اول همین مجموعه رجوع شود.

۳ ـ از گذشته این نوع اصطلاح عامیانه در کرمان بیشتر مرسوم بوده، یعنی پس از ذکر نامی برای تأکید و خوش آوایی و گاه در مقام طنز، کلمه‌ای با همان وزن گفته می‌شد. مانند آدم مادم، کاغذ ماغذ و ... گفته‌اند از مرحوم ارجمند (سلطان قالی جهان) و یا یکی از متنفذین کرمانی پرسیده بودند چرا کرمانی پس از هر هر نامی، کلمه‌ای بر وزن آن می‌گویند. مرحوم ارجمند در جواب گفته بود: این کار که توسط همه انجام نمی‌شود، تنها عده‌ای از خلوش ملوش‌ها این گونه می‌گویند!

٤ ـ احتمالاً منظور محمدعلی شاه قاجار است که پس از به توپ بستن مجلس و مخالفت با مشروطه‌خواهان و اعدام تعدادی از آزادی‌خواهان در نهایت مجبور به فرار از ایران شد.

رمضان چون سگ پا سوخته گریزان شد؛ حیف انتظارها که کشیدید و حمایت‌ها و عرّ تیزها که کردید و کاغذها که نوشتید و تلگراف‌ها که نمودید.

اعلان

هر کس یک نفر «جفردان[1]» غیب‌گوی ماهر مثل آقای ... مُستراح‌الملک سراغ[2] دارد به اداره معرفی نماید که برای ماده تاریخ[3] ساختن لازم است.

«**مطبعه جابلسا**[4]».

---

۱ ـ کسی که به علم جفر اطلاع دارد. جفر: علمی است که در آن بحث می‌شود از حرف از آن حیث که بناء مستقل به دلالت است و آن را علم حروف نیز نامند و علم تکسیر هم می‌گویند و فایده‌ی این علم آگاهی بر فهم خطاب محمدی آن چنانی است که میسر نشود مگر به شناختن علم زبان عرب چنان که در پاره‌ای از رسائل بدان اشارت رفته است از این علم حوادث این جهان تا هنگام انقراض آن شناخته شود. سید سند در شرح مواقف در مقصد دوم گفته است که از اقسام علوم علم جفر و جامعه است و آن عبارت از دو کتابی است که حضرت امام المتقین امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام بر طریقه‌ی علم حروف حوادثی را که تا انقراض این جهان رخ خواهد داد در آن دو کتاب یادداشت فرموده است و امامان برحق که از فرزندان آن حضرت بوده اند، بدین علم آشنا بوده و همواره احکام آینده را از آن دو کتاب استخراج می‌فرموده‌اند. فرهنگ دهخدا.

۲ ـ در اصل: «صراغ» است.

۳ ـ عبارت از آن است که مجموع حروف بیت یا مصراع یا عبارتی به حساب ابجد با تاریخ واقعه ای تطبیق کند. فرهنگ دهخدا. یکی از صناعات شعری است که معمولاً در مصرع آخر شعر به حروف ابجد تاریخ مورد نظر به دست می‌آید.

٤ ـ جابلَسا: شهری است در عالم مثال که در مغرب قرار گرفته است. می‌گویند هزار دروازه دارد و بر سر هر دروازه هزار پاسبان نشسته است. به اعتقاد محققین منزل نهایی سالک است (فرهنگ دهخدا). جابلسا گاهی نماد جای بسیار دور است و گاهی نیز رمزی از عالم ارواح، مثال، برزخ و یا آخرین مرحله سلوک عرفانی است (فرهنگ سخن). جابلسا در مقابل جابلقا قرار دارد که دورترین شهر در شرق است. این دو شهر در ادبیات فارسی زیاد استفاده شده‌اند.

صفحه اول (نسخه چاپ ژلاتین) شب نامه‌ی صاعقه[۱]



۱ ـ شایان ذکر است از این شب‌نامه سه نسخه (یکی دست نویس) و دو عدد (چاپ ژلاتین) وجود دارد که متعلق به مجموعه اسناد خاندان احمدی و جزو اسناد آیت الله حاج میرزا محمدرضا مجتهد بوده است. با تشکر از آقای عباس مظفری کرمانی (نوه حاج میرزا محمدرضا مجتهد) از ارایه این نسخ به بنده.

نظر و تحلیلی بر شب‌نامه‌ی صاعقه:

با توجه به این نکته که هدف اصلی از انتشار شب‌نامه‌ها در گذشته، بیشتر جنبه آگاهی‌بخشی بوده، اما به دلیل عدم تشخیص نام نویسنده، محل انتشار و ... کمابیش در تمامی آنان، مهم‌ترین آفات این نوع اسناد، یعنی غرض‌ورزی، سیاه‌نمایی، عدم رعایت عفت کلام و شئونات اخلاقی کاملاً به چشم می‌خورد؛ چیزی که در این شب‌نامه (صاعقه) نیز به وضوح مشهود است.

لذا از آنجایی که هدف از ارائه و بررسی این سند، علاوه بر مروری به وقایع و حوادث تاریخی آن دوره‌ی کرمان، آشنایی بیشتر خوانندگان با نوع سند شب‌نامه، ادبیات و شیوه نگارش خاص آن، آشنایی با مسایل و مشکلات کرمان بوده، با عنایت به اصل لازم و ضروری در حوزه‌ی «سند پژوهی»، یعنی ضرورت در حفظ اصالت و امانت‌داری در اصل سند، با احترام به تمامی افرادی که ممکن است در این سند از آنان با القاب، توصیفات، عبارات ناشایست و ... یاد شده باشد، تمامی متن سند ـ تنها با حذف قسمتی از یک بیت شعر، که در آن اصول اخلاقی رعایت نشده است ـ ارائه گردیده است.

نام شب نامه

نویسنده یا تهیه‌کنندگان این شب‌نامه سعی بر آن داشته‌اند، آن را به سبک و سیاق روزنامه‌های آن دوره شبیه سازد. از این رو قسمتی به «شناسنامه» اختصاص یافته است.

شایان ذکر است، «شناسنامه، یکی از ویژگی‌ها در روزنامه‌های نخستین است و اولین عنوانی که در شناسنامه دیده می‌شود، نام روزنامه است[۱]».

نام‌گزینی مطبوعات، مقوله‌ای درخور تعمق است، چرا که اغلب این نام‌ها، با موضوع و محتوای روزنامه هم‌خوانی دارد[۲]. این مهم در مورد شب‌نامه‌ها که به صورت مخفیانه منتشر و پخش می‌شد، با آزادی انتخاب و عمل بیشتری اعمال می‌شد.

---

۱ ـ افضل طوسی، عفت‌السادات؛ محمدخانی، الهام: ویژگی‌های بصری روزنامه‌های دوره قاجار در گذار از چاپ سنگی به چاپ سربی، فصلنامه‌ی گنجینه اسناد، شماره ۷۸.

۲ ـ بر این مدعا می‌توان به نام روزنامه‌هایی چون: صوراسرافیل، تنبیه، حدید، رعد، زبان آزاد، شرافت، زبان ملت (و در کرمان) صدای کرمان، شهاب ثاقب، استقامت، ذکر حقایق، پندار، و .... اشاره نمود.

«نکته‌ی در خور توجه، نام‌ها و عناوینی است که مشروطه‌خواهان بر سر انبوه شب‌نامه‌های خود قرار می‌دادند که خود گویای مطالب و مباحث بسیاری است، «فریاد وطن»، «احقاق حق»، «جام جم»، «اعلان بی‌غیرتی»، «صبح‌نامه» و ... ده‌ها شب‌نامه‌ی دیگر که طی این مدت کوتاه، پیام تحرک و تحول و زندگی را به ارمغان می‌آورد[۱]».

از این رو اطلاق نام «صاعقه» بر این شب‌نامه، نیز نشان از نوع تفکر و اندیشه‌ی گردانندگان و نویسنده‌ی آن دارد. با نظری به معنای صاعقه و مضامین قرآنی آن (سوره فصلت: ۱۳و ۱۷، ذاریات ٤٤ و ...) و از همه مهم‌تر، محتوای مطالب این شب‌نامه، می‌توان به هدف تهیه‌کنندگان آن مبنی بر روشن نمودن اذهان مردم، افشای وقایع پشت پرده، فساد افراد مورد ذکر، تهدید، ارعاب و دادن وعده انتقام را به خوبی مشاهده نمود، از جمله آنجا که خطاب به عدل‌السلطان می‌گوید: «این دفعه صاعقه‌ی غضب خدایی قهار، دمار از روزگارت برمی‌آورد و دودمانت را از صفحه جهان گم می‌کند».

تاریخ نگارش:

به رغم آن که به طور عموم در شب‌نامه‌ها، تاریخ نگارش ذکر می‌شده است، نویسنده‌ی شب‌نامه‌ی صاعقه، در سر لوحه‌ی آن به پیروی از سبک نگارشی طنزگونه‌ی خود، با ذکر تاریخی بدین مضمون: «سال اول/ ۸۹ رمضان‌الحرام/ ٥٦٩۸ هـ جی»، از نوشتن تاریخ صحیح خودداری نموده است. اما با توجه به مخاطب قرار دادن «امیرمفخم» و محاسبه‌ی سال حکومت وی در کرمان، بی‌تردید تاریخ نگارش این شب‌نامه مربوط به سال ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۱م. است.

مشخصات شب‌نامه

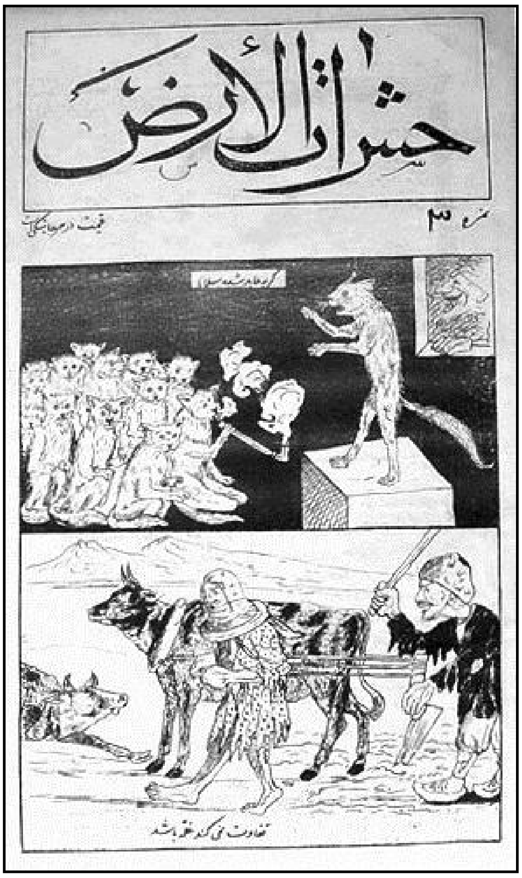
در شب‌نامه‌ی صاعقه، با تهیه سر لوحه و اختصاص دادن قسمتی به عنوان «شناسنامه» سعی شده است، شب‌نامه به سبک و سیاق روزنامه‌های آن دوره شبیه گردد، چرا که «... نوع و روش، هدف از انتشار، محل نشر و نشانی، ترتیب انتشار، شمارگان (تیراژ) و

---

۱ ـ قاسمی، فرید: راهنمای مطبوعات ایران (عصر قاجار)، صص ۳۱ و ۳۲.

قیمت تک نسخه، از دیگر عنوان‌هایی است که در شناسنامه [های روزنامه‌های دوره قاجاریه] دیده می‌شود[1]».

حال آن که در شب‌نامه‌ها، با توجه به مضامین، محتوای آنان و همچنین آزادی عمل تهیه‌کنندگان، سرلوحه‌ها متفاوت بود. به نحوی که «مخبرالسلطنه هدایت» در مورد روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های این دوران می‌گوید: «... عدد روزنامه از حد بیرون رفت، اسامی مهیب به خود می‌گرفتند؛ روزنامه «حشرات‌الارض» هم داشتیم.



شماره‌ای از روزنامه حشرات الارض

---

۱ ـ افضل طوسی، عفت‌السادات؛ محمدخانی، الهام: ویژگی‌های بصری روزنامه‌های دوره قاجار در گذار از چاپ سنگی به چاپ سربی، فصلنامه‌ی گنجینه اسناد، شماره ۷۸.

اکثر به هر کس استطاعتی داشت بد می‌گفتند یا حق سکوتی می‌گرفتند. به روزنامه قناعت نشد، شب‌نامه از در و دیوار فرو می‌ریخت. سرلوح شب‌نامه‌ها از خنجر، کارد، نیزه بود. من در آن وقت گراور می‌ساختم یکی از آشنایان شکل اژدهای هفت سر در آورده بود که برای سر لوح روزنامه بسازم[1]».



مجله عزرائیل ـ نمونه‌ای از سر لوحه‌ی مصور شب‌نامه در دوره قاجار

در راستای توضیحات ذکر شده، نویسنده یا تهیه‌کنندگان شب‌نامه‌ی صاعقه نیز با الگوبرداری از روزنامه‌های رایج آن دوره، با طراحی سرلوحه، در شناسنامه‌ی شب نامه، ـ به سبکی طنزگونه ـ این مشخصات را درج نموده‌اند:

محل اداره: کوه قاف

مدیر: از ما بهتران

زمان نشر: شش شنبه طبع و هفت شنبه توزیع می‌شود

---

۱ ـ عیوض‌زاده، شهلا: شب‌نامه، رسانه‌ی جانشین عصر مشروطیت، گنجینه اسناد، شماره ۶۲.
همچنین در مورد سر لوحه شب‌نامه‌های این دوره آمده است: «برخی از آن‌ها [شب‌نامه‌ها] مصوراند؛ همچون شب‌نامه تهدیدآمیزی که نامی ندارد و دو شمشیر در بالای آن کشیده‌اند و «مرگ ناگهانی ایران، یعنی استقراض از روس و انگلیس» را خبر می‌داد. در این شب‌نامه، ایران به گونه مردی در حال جان کندن تصویر شده و یک روس و یک انگلیسی به عنوان عاملان مرگ او، در دو سویش به چشم می‌خورند». پروین، ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ص ۳۸۲.

قیمت اشتراک:
یک ساله: غیرت ـ شش ماهه: جرئت

کینه و خشم شدید نویسنده و گروه همفکر او در تهیه این شب‌نامه را می‌توان از عبارت «وجه اشتراک پس از به درک فرستادن سه نفر از مفسدین دریافت می‌شود» به وضوح مشاهده نمود.

برای نشان دادن مسلک، اهداف و اغراض خود، مرام نامه‌ی خود را این گونه توصیف نموده‌اند: [صاعقه]؛ شب‌نامه‌ای‌ست آزاد با مسلک سگ‌کشی، از قبایح اعمال و فضایح افعال مغرضین بحث می‌نماید

عبارت «پس از خواندن به دیگری بدهید» که در وسط سرلوحه ـ بالای نام شب‌نامه آمده است، توصیه‌ای است که به خوانندگان شده است.

دلیل این توصیه بدان خاطر بوده است که در آن دوران، شب‌نامه‌ها، یا دست‌نویس بودند و یا به یکی از سه نوع چاپ ژلاتینی، سنگی و حروفی تهیه می‌شدند[1]، لذا انتشار در نسخه‌های زیاد مشکل بود. حتی در برخی از شب‌نامه‌های این دوران، برای آن که خوانندگان بیشتری بتوانند از آن استفاده کنند، این توصیه از حالت درخواست، به تهدید تبدیل می‌گردید، به عنوان نمونه، در حاشیه‌ی یکی از شب‌نامه‌های نوشته شده است:
«هر کس این اعلان را بخواند و به غیر ندهد و از انتشارش مضایقه کند، آن کس را خائن و مستبد می‌دانیم[2]».

---

۱ ـ «شب‌نامه‌ها، دست‌نویس و یا به یکی از سه نوع چاپ ژلاتینی، سنگی و حروفی بودند. چاپ ژلاتینی، به سبب آسانی فراهم آوردن ابزارها و تکثیرش، رواج بیشتری داشت. از همین رو، شب‌نامه را اوراق ژلاتینی و گاه به تنهایی ژلاتین می‌نامیدند. پس از آن، چاپ سنگی بود و این، بیشتر از طرف استبدادیان دیده شده است؛ مانند صبح‌نامه‌ی دعوةالاسلام و پاره‌ای از نوشتارهای هم‌اندیشان شیخ فضل الله نوری». پروین، ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، ص ۳۸۲.

۲ ـ معزی، فاطمه: شبنامه‌ها و اعلامیه‌های مشروطیت (شب‌نامه شماره ۱۵ با عنوان: دعوت از مردم تهران و نظامیان برای کمک به مجاهدین جهت فتح تهران ـ صفر ۱۳۲٦)، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۰.

خط شب نامه

نوع خط شب‌نامه‌ی صاعقه (در دو نسخه) «نسخ» است؛ خطی که اکثر شب‌نامه‌های دست‌نویس و ژلاتینی این دوران را با آن سبک می‌نوشتند. علت استفاده از این نوع خط هم به این دلیل بوده است که نویسنده به آسانی مورد شناسایی دولت، مأمورین و یا مخاطبان شب‌نامه قرار نگیرد.

نکته قابل توجه این که از شب‌نامه‌ی صاعقه سه نسخه موجود است؛ یکی به صورت دست نویس است و دو نسخه دیگر آن چاپ ژلاتینی می‌باشند.

طبقه‌بندی شب‌نامه:

با توجه به تعاریفی که از انواع شب‌نامه‌های دوران قاجاریه گردید، با نظر به موضوعات مورد بحث و محتوای متن شب‌نامه‌ی صاعقه، این شب‌نامه را در ردیف «اعلامیه»، «نامه‌ی سرگشاده»، «خبرنامه» و «روزنامه مخفی» محسوب نمود.

چرا که این شب‌نامه، فاقد امضای شخص، گروه یا طبقه‌ای خاص است و تنها در انتهای آن، امضای مستعار «مطبعه جابلسا» آمده است.

دیگر آن که مخاطب آن حاکم کرمان (سردار مفخم)، عدل‌السلطان، حسین علی‌خان نصرۀالممالک، میرزا لطفعلی‌خان و ... است.

و در نهایت، در این شب‌نامه بیشتر سعی بر اطلاع اخبار و افشای اخبار پشت پرده بوده است و چه بسا مانند بسیاری از شب‌نامه‌های این دوران، جهت برانگیختن و تهییج مردم، از اخبار ساختگی و یا اغراق در روایات نیز استفاده شده باشد.

به عنوان نمونه، در این شب‌نامه، ضمن نام بردن از چند نفر ـ با اسم یا با ذکر عنوان سمت و منصب فرد ـ و بیان مظالم علنی و پشت پرده، وعده عقوبتی سخت و بدفرجام برای آنان ذکر نموده است، به عنوان نمونه؛ سالار مفخم [امیر مفخم] را مورد خطاب قرار داده و ضمن برشمردن مظالم وی، عدم اطاعت و تحمل مردم از اقدامات دیگر وی را یادآور شده است. یا ضمن تأسف از عقیم ماندن ترور عدل‌السلطان توسط یکی از افراد طایفه افشار در گذشته، او را به صاعقه‌ی غضب خدایی واگذار می‌کند. با ذکر

خیانت رئیس دفتر، مجازات او را توسط مردم می‌داند. حاکم کوهبنان (میرزا لطفعلی‌خان) را به یادآوری ظلم وی بر اهالی فوز و کتک خوردن از دست آنان، مورد استهزاء قرار داده و یا در مورد دیگر، مانند برخی از شب‌نامه‌های آن دوران که افراد را به ترور تهدید می‌نمودند[۱]، انتخاب به وکالت را برابر با مرگ آن فرد می‌داند (اگر ملت مُرده، ده تیر زنده است؛ در اولین روز وکالتت از خجالتت در آمده، عشق دارزین و بغض حاجی امین را از سرت بیرون می‌نماید).

تهیه‌کنندگان شب‌نامه‌ی صاعقه

با توجه به این که شب‌نامه‌های زیادی در این دوره از کرمان در دست نیست[۲] و از طرفی در این شب‌نامه نیز هیچ گونه نشانه، مدرک و ردپای از تهیه‌کنندگان و نویسنده آن به چشم نمی‌آید، شاید به طور دقیق صحبت از نویسنده و تهیه‌کنندگان آن سخت باشد. اما با بررسی وقایع و جناح‌بندی‌های آن دوره‌ی کرمان، و از همه مهم‌تر با دقت در متن شب‌نامه، به چندین دلیل می‌توان ـ با احتمال قریب به یقین ـ نویسنده یا تهیه‌کنندگان این شب‌نامه را منتسب به اعضای حزب «دموکرات‌های کرمان[۳]» دانست.

---

۱ ـ مانند این شب‌نامه: «الساعه در آذربایجان صدها عباس آقا (قاتل امین‌السلطان) پرورش یافته و آماده خدمت وطن می‌شوند. بدانید ما سیاست خبیثانه شماها را از نظر خود گذرانده و تا به این روز سکوت اختیار کرده‌ایم، ولی ظلم و تعدی شماها از حد گذشته و کاسه صبر ما لبریز و بیش از این تحمل آن را نداریم. با تو مخبرالسلطنه و وکلای خودکامه و غاصب انجمن مقدس، اتمام حجت می‌کنیم و اخطار می‌کنیم اگر به یک هفته مسئله نان را درست نکنید، سوگند به خالق یکتا ریشه تو مخبرالسلطنه را از روی زمین در یک ثانیه از بین برده». نوروز مرادی، کورش: سه شب‌نامه از دوره مشروطیت، پیام بهارستان، د ۲، س ۱، ش ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.

۲ ـ دو شب‌نامه دیگر مربوط به کرمان نیز از همین دوره است و ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک به همین صورت ارایه خواهد گردید.

۳ ـ این حزب در تهران، مقابل حزب اعتدالیون که محافظه کار بودند، تشکیل شد و افرادی چون تقی‌زاده، بهار، مساوات، اسکندری، حکیمی و ... در آن عضویت داشتند و مخالفت عمده آنان با اشراف، زمین‌داران و سرمایه داران بود. جهت اطلاع بیشتر، نک: بهار، ملک الشعرا: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران؛ اتحادیه، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت.

قبل از پرداختن به حزب دموکرات در کرمان، بایستی به این نکته که تأثیر ویژه‌ای در پیدایش این حزب در کرمان داشت، اشاره نمود که در دوره قاجاریه پس از بنیان‌گذاری و تشکیل «خاندان ابراهیمی» توسط «ابراهیم‌خان ظهیرالدوله» و چند سال بعد، «خاندان وکیلی، اسفندیاری» توسط «محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک»، رقابت این دو خاندان در کسب منافع سیاسی، اقتصادی کرمان، باعث درگیری‌های زیادی گردید. این رقابت بعدها حتی پس از مشروطیت و مجلس شورای ملی نیز به چشم می‌خورد و به طور معمول، از دو نماینده‌ی کرمان، یکی از خاندان ابراهیمی و دیگری از خاندان وکیلی بود.

«... در چنین حال و هوایی که در پایتخت نیز پس از فتح تهران و شکست محمدعلی شاه، دو حزب «دموکرات عامیون» و «اعتدالیون» شکل گرفته بود (حزب اول انقلابی و حزب دوم وابسته به اعیان و اشراف)، «شعاع این جنبش تحزب به کرمان کشید و کرمانیان که سال‌ها در زیر سلطه‌ی خوانین قاجار و قدرت وکیل‌الملک و هم دخالت‌های انگلیس‌ها و تقویت آنان گاه و بی‌گاه از این دو خانواده (ابراهیمی و وکیلی) در جسنجوی مقر و روزنه‌ی امیدی بودند، این تشکیلات را مورد نظر قرار دادند و طولی نکشید که پرچم حزب دموکرات بالا رفت. تبلیغات این حزب و جرایدی که داشتند، چنان در شهر کرمان و نواحی اطراف جنبشی پدید آورد که شهر را یک پارچه آتش ساخته بود؛ روزهای میتینگ سراسر بازار کرمان که از جمعیتی که فریاد «یا مرگ یا استقلال» می‌کشیدند موج می‌زد. دانش‌آموزان مدارس ملی خصوصاً آن ایام تظاهرات بی‌سابقه‌ای داشتند. حکام این عهد کرمان (قوام‌الملک، صارم‌الملک و جلال‌الدین مسعود) چندان اقتداری نداشتند[۱]».

یعنی به روایتی دو خاندان غیر بومی «ابراهیمی» و «وکیلی» در این دوره تمامی سمت‌ها، مناصب سیاسی و اقتصادی این ایالت در دست آنان بود.

برای آن که این امر برای خوانندگان محترم کاملاً روشن گردد، بد نیست اشاره‌ای به لیست حکام برخی از ولایات کرمان در همین دوران داشته باشیم.

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ۸٦.

لیست نایب‌الحکومه‌های ایالت کرمان در دوره قاجاریه

نمره	محل	اسم نایب‌الحکومه و لقب	از کدام طایفه	شغل سابق	ملاحظات
۱	بلوچستان				
۲	بم و نرماشیر	حسین خان ناصر نظام		سرهنگ توپچیان کرمانی	
۳	رودبار	محمد خان	طایفه ابراهیمی ظهیرالدوله	سرتیپ سواره جیرفت و اسفندقه	
۴	جیرفت	ایضاً			
۵	اسفندقه	ایضاً			
۶	جبالبارز	ایضاً			
۷	ساردویه	عبدالمظفر خان بهاءالملک	برادر مرحوم میرزا آقاخان نایب	سرتیپ فوج قدیم کرمانی	
۸	برنجان و ولک	غنبعلی خان ایل‌بیگی	افشار	ایل‌بیگی	
۹	اقطاع و افشار	ایضاً			
۱۰	رابر	مرتضی قلی خان از طرف سردار نصرت	معروف بچالو	نوکری نایب‌الحکومه‌های ایام	
۱۱	سیرجان	زیاد خان	بهارلو	کلانتری طایفه بهارلو	مالیات جمع میرزا کاظم خان مستوفی و میرزا [illegible]
۱۲	پاریز	میرزا حسن خان مرآت‌السلطنه	پسر سردار نصرت نواده وکیل‌الملک	نوکری دیوان	
۱۳	رفسنجان	رستم خان رفعةالدوله	پسر مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک	نوکری دیوان	
۱۴	نوق	ایضاً			
۱۵	انار	ایضاً			
۱۶	خنامان	عبدالمهدی خان	از طایفه مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله	نوکری	
۱۷	زرند	محمدعلی خان نصرت‌السلطان	پسر نصرةالممالک	نوکری دیوان	
۱۸	راور	میرزا محمدرضا خان آصف‌الملک	تفرشی	لشکرنویسی	
۱۹	کوهبنان	میرزا لطفعلی خان	طایفه مرحوم وکیل‌الملک	نوکری و عاملی	
۲۰	کوه‌پایه	کریم خان	از خوانین کوهپایه	نوکری	
۲۱	بردسیر	میرزا حسین خان سردار نصرت	پسر مرحوم مرتضی قلیخان وکیل‌الملک	نوکری و عاملی	
۲۲	جوپار	ایضاً			
۲۳	[illegible]	عبدالحسین خان	اهل عراق	نوکری	
۲۴	ماهان	میرزا محمد خان	اهل همدان	انشاء دفتر ایالتی	
۲۵	[illegible]	میرزا حسین خان سردار نصرت			
۲۶	هوتک و چترود	غلامرضا خان	نواده مرحوم ظهیرالدوله	نوکری	
۲۷	خبیص	مختارالملک	نواده مرحوم ظهیرالدوله		
۲۸	کوک	منصورالممالک			
۲۹	راین	میرزا قاسم خان	نواده میرزا حسین خان	اربابی	

از «خاندان ابراهیمی»، افراد ذیل در این مقطع زمانی، عهده‌دار سمت نایب‌الحکومه‌ی ولایات و بلوکات کرمان بوده‌اند:

محمدخان: رودبار، جیرفت، اسفندقه و جبال بارز ـ عبدالمهدی خان: خنامان ـ محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان (پسر نصرت‌الممالک): زرند ـ غلام‌رضاخان (نواده ابراهیم‌خان ظهیرالدوله): هوتک و چترود ـ مختارالملک (نواده ابراهیم‌خان ظهیرالدوله): خبیص (شهداد).

از خاندان وکیلی نیز می‌توان به این افراد اشاره نمود:

مرتضی قلی‌خان (از طرف سردار نصرت؛ رابر ـ میرزا حسن‌خان مرآت اسفندیاری (پسر سردار نصرت): پاریز ـ رستم‌خان رفعت‌الدوله (پسر مرتضی‌قلی‌خان وکیل‌الملک، برادر سردار نصرت): رفسنجان، نوق و انار ـ میرزا لطفعلی‌خان: کوهبنان ـ میرزا حسین‌خان سردار نصرت (پسر مرتضی‌قلی‌خان وکیل الملک ثانی): بردسیر، جوپار، ایلات خراسانی، عطااللهی و آبدوغی.

بی شک علاوه بر این که بقیه نایب‌الحکومه‌ها نیز به نحوی وابسته به یکی از این دو خاندان بودند، نبض تمامی امورات سیاسی، اقتصادی ایالت کرمان نیز در دست آنان بود. پس از انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس، این رقابت همچنان تا دوره پهلوی ادامه داشت و «همواره یک نماینده از این خانواده و یک نماینده از خانواده «ابراهیمی» به مجلس راه می‌یافت[1]».

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پاورقی فرماندهان کرمان، ص ۱۸٦.

از خاندان ابراهیمی افرادی چون: شیخ محسن خان، مختارالملک، محمد حسین‌خان آصف‌الممالک، مجیدخان ابراهیمی، یدالله خان ابراهیمی، میرزا محمد علی خان امیر ابراهیمی، سلیمان ضیاء ابراهیمی، «محمد باقر بهرام‌زاده‌ی ابراهیمی، «لقمان نفیسی، نزهت خانم نفیسی، عاطفه امیر ابراهیمی. و از خاندان وکیلی ـ اسفندیاری: حسن‌خان مرآت اسفندیاری، عدل‌السلطنه، ملک منصور اسفندیاری، محسن مرآت اسفندیاری، محتشم‌السلطنه، نصیرالسلطنه، اسدالله یمین اسفندیاری و ... به مجلس راه یافتند.

به هر تقدیر، در چنین حال و هوایی، «یک گروه متفکر و روشنفکر تازه نفس از طبقات شهر علیه امتیازات طبقاتی قیام کرده روزنامه‌های کرمان و دهقان را پی ریختند و در حجره‌های مدارس جلسات شبانه‌ی آشکار و پنهانی تشکیل دادند و همین عده بودند که در استبداد صغیر نیز از پای ننشستند و بعداً چنان که گفتیم حزب دموکرات را تشکیل دادند تا منجر به حکومت جابرانه‌ی امیراعظم شد و غائله با بر دار رفتن دو تن از سران مجاهد ظاهراً خاتمه یافت اما مبارزه دموکرات‌ها متوقف نشد، خصوصاً که با تأسیس مدارس جدید و توسعه‌ی معارف درین هیجانات نقش بزرگی بازی می‌کردند[۱]».

از مهم‌ترین اعضای اصلی این حزب در کرمان می‌توان به: ناظم‌التجار[۲]، آقا میرزا شهاب[۳]، آقا سید جواد، محمد میرزا ابوالفتح، آقا میرزا غلامحسین[٤]، کربلایی ابوالقاسم قالی‌باف[٥]، علی کاکو[٦]، احمد دهقان (بهمنیار[۷])، میرزا عبدالله مستوفی، میرزا حسن چرب، و ... اشاره نمود که در جریان انقلاب مشروطیت و حوادث بعد آن (استبداد صغیر و

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ١٦٤.

۲ ـ جهت اطلاع بیشتر به قسمت اول همین مجموعه رجوع شود.

۳ ـ وی نماینده کرمان در دوره چهارم مجلس شورای ملی، مؤسس مدرسه نصرت ملی (شهاب) و پدر دکتر مظفر بقایی است.

٤ ـ آقا میرزا غلامحسین‌خان کرمانی، در ابتدا سردبیری روزنامه اعتبار (به مدیریت شیخ محمدحسن طلبه) را عهده‌دار بود و سپس در سال ۱۳۲۹ ق/ ۱۹۱۱ م. اقدام به تأسیس روزنامه «جریده کرمان» نمود. این روزنامه از شماره ۱۲ به نام روزنامه «کرمان» تغییر اسم داد. رزم‌آسا، اسماعیل: تاریخ مطبوعات کرمان، ص ۳۹.

٥ ـ ملقب به «ابوالقاسم شمر»، از رهبران حرب دموکرات بود که چندی به فارس نیز تبعید شد. قالی معروف وی (با ۳۷۵ متر) چندی در سنای آمریکا بود و گویا اکنون در یکی از موزه‌های آمریکا است.

٦ ـ وی بعدها نام خانوادگی «رشیدفرخی» انتخاب نمود.

۷ ـ وی فرزند آقا محمدعلی معلم، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و برادر (آقا جواد) فرا گرفت و در مدرسه ابراهیم‌خان ظهیرالدوله به تدریس پرداخت. بعدها روزنامه دهقان را بنیان نهاد و از مؤسسین حزب دموکرات کرمان شد و چندی نیز به فارس تبعید گردید. با تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳ ش/ ١٩٣٤ م.) در آنجا به تدریس مشغول گردید. جهت اطلاع بیشتر، میرانصاری، علی: اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران،دفتر پنجم، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۲.

شورش سلاطین عشره و جنگ جهانی اول و ...) با هدف ضدیت با اقدامات انگلیسی‌ها و سلطه‌ی دو خاندان متنفذ در کرمان، نقشی مهم در تحولات این دوره ایفا نمودند.



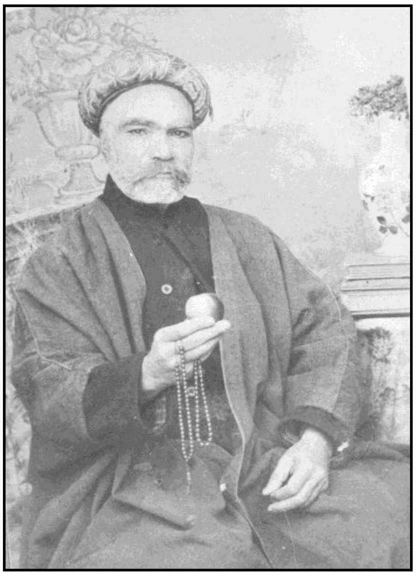
ناظم‌التجار



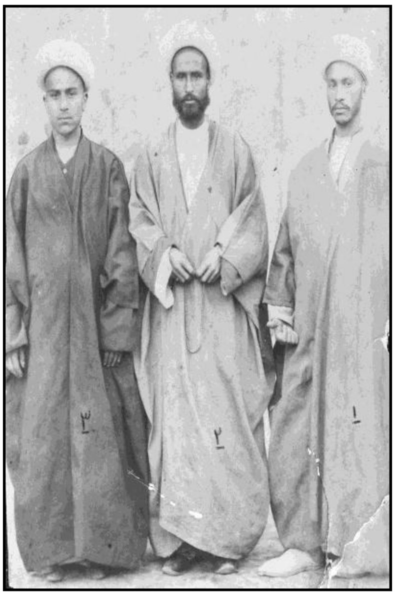
احمد بهمنیار (دهقان)



آقا میرزا شهاب و پسرش (مظفر بقایی)



ابوالقاسم کرباسی



نفر وسط: محمد میرزا ابوالفتح

اما در خصوص دلایلی که این شب‌نامه را به حزب دموکرات کرمان منتسب می‌نماید، می‌توان به این نکات اشاره نمود:

ـ از آنجایی که در این شب‌نامه به برخی از افراد هر دو خاندان متنفذ کرمان (ابراهیمی و وکیلی) حمله شده است و آنان را به بی‌کفایتی و فساد متهم ساخته است؛ نشان می‌دهد که تهیه‌کنندگان این شب‌نامه جزو این دو خاندان نبوده و با توجه به تنها گروه مخالف هر دو خاندان، بی‌تردید این کار توسط افراد حزب دموکرات کرمان انجام گرفته است.

ـ با بررسی تاریخ آن مقطع کرمان، که روشنفکران و نظریه‌پردازان سیاسی عمدتاً وابسته به گروه حزب دموکرات بودند (احمد بهمنیار، آقا میرزا غلامحسین، آقا میرزا شهاب و ...) و نظری بر مؤسسین روزنامه‌های آن دوران که اکثراً از افراد این حزب بودند، می‌توان نتیجه گرفت که نگارش شب‌نامه‌ی صاعقه توسط افراد این حزب صورت گرفته است.

ـ ترور سردار نصرت در جریان همراهی وی از انگلیسی‌ها و تمایل دموکرات‌ها به آلمان‌ها در آن دوران ـ که اتفاقاً در متن شب‌نامه، افراد مذکور به واسطه‌ی اقدامات و فسادشان تهدید به مرگ شده‌اند ـ نشان از ردپای اعضای حزب دموکرات در نگارش این شب‌نامه دارد. چرا که چندی بعد، نقشه قتل سردار نصرت در کرمان اجرا شد:

«... در شهر توطئه‌ای پیش آمد که آن را منسوب به دموکرات‌ها دادند. توضیح آن که یک روز که سردار نصرت بر اسب سوار بود و از منزل خود ـ باغ نشاط ـ به شهر می‌آمد، در نزدیکی خرابه‌ای، نارنجکی به سویش پرتاب و منفجر شد که اسب سردار را پاره پاره کرد ولی خود سردار از اسب پرت شده و نجات یافت ...[1]».

صفحه اول (نسخه دیگری از چاپ ژلاتین) شب نامه‌ی صاعقه


سال اول
کوه قاف
قیمت اشتراک
پیغام صاعقه

---

۱ ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: پیغمبر دزدان، ص ۱۶۶.

منابع و مآخذ:

ـ آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب. ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ هفدهم، تهران، نی، ۱۳۸۹.

ـ آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی. چاپ دوم، تهران، پیام، ۱۳۷۵.

ـ اتحادیه، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران، کتاب سیامک با همکاری نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱.

ـ احمدی، شیخ یحیی. فرماندهان کرمان. تصحیح: باستانی پاریزی، چاپ چهارم، تهران، علم، ۱۳۷۰.

ـ اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. با مقدمه و فهارس: ایرج افشار، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵.

ـ اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. مرآت‌البلدان. تصحیحات و حواشی و فهارس به کوشش: عبدالحسین نوایی، میر هاشم محدث، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

ـ افشار، ایرج. سفرنامه تلگرافچی فرنگی. چاپ اول، تهران، ایران زمین، ۱۳٦۲.

ـ افضل طوسی، عفت‌السادات: ویژگی‌های بصری روزنامه‌های دوره قاجار در گذار از چاپ سنگی به چاپ سربی، فصلنامه‌ی گنجینه اسناد، شماره ۷۸، تابستان ۱۳۸۹.

ـ افضل کرمانی، ابوحامد. عقدالعلی للموقف الاعلی. تصحیح: علی محمد عامری، تهران، روزبهان، ۱۳۵٦.

ـ الگار، حامد. شورش آقا خان محلاتی و چند مقاله دیگر. ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳٦۹.

ـ الگار، حامد. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳٦۷.

ـ الگروو مک داول، ج: نساجی، هنرهای ایران، نساجی؛ هنرهای ایران، ترجمه: پرویز مرزبان، چاپ اول، تهران، ناصرخسرو، بی تا.

ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. آسیای هفت سنگ. چاپ دوم، تهران، نامک، ۱۳٦۳.

ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. پیغمبر دزدان. چاپ چهارم. تهران، امیرکبیر، ۱۳٤٥.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. درخت جواهر. چاپ اول. تهران، علم، ۱۳۸۳.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. رساله کاتب کرمانی. چاپ اول. تهران، علم، ۱۳۸٦.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. سلجوقیان و غز در کرمان. چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳٦۷.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. فرمانفرمای عالم، چاپ دوم، تهران، علم، ۱۳۷۷.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. کوچه هفت پیچ. چاپ چهارم، تهران، علم، ۱۳۸٤.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. هواخوری باغ. چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۸٥.
ـ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شمعی در طوفان. چاپ ادوم، تهران، علم، ۱۳۸۳.
ـ بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، چاپ اول، تهران، نشر زوار، ۱۳۷٤.
ـ بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ج ۳.
ـ براون، ادوار. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه: مانی صالحی، چاپ سوم، تهران، ماه ریز، ۱۳۸۱.
ـ براون، ادواردگرا نویل. نامه‌هایی از تبریز. ترجمه: حسن جوادی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳٦۱.
ـ بروگش، هیزیش. سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه حمید کرد بچه، چاپ اول، تهران، پیام، ۱۳٦۸.
ـ بشیری، احمد: کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس در باره انقلاب مشروطه ایران)، چاپ اول، تهران، نو، ۱۳٦۲.
ـ بیکر، پاتریشیا: منسوجات اسلامی، ترجمه: مهناز شایسته فر. چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸٥.
ـ بهار، محمدتقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

ـ پاتینجر، هنری. مسافرت سند و بلوچستان اوضاع جغرافیائی و تاریخی. ترجمه: شاهپور گودرزی، تهران، دهخدا، ۱۳٤۸.

ـ پروین ناصرالدین: تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

ـ پورحسینی، ابوالقاسم. فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان. چاپ اول، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰.

ـ تاورنیه، بارون. سفرنامه تاورنیه. ترجمه: حمیرا قاسمی، چاپ دوم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۲.

ـ جعفری، علی اکبر. مجموعه مقالات کرمان در قلمرو تحقیقات ایرانی،.کرمان. به: کوشش محمد رسول دریاگشت، چاپ اول، کرمان، کرمان شناسی، ۱۳۷۰.

ـ خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ. سفرنامه‌ی خانیکوف. ترجمه: دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بیگناه، چاپ اول. مشهد، ۱۳۷۵.

ـ دانشور، محمد. محله‌های قدیمی شهر کرمان. چاپ اول، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۸.

ـ دفتری، فرهاد. تاریخ و عقاید اسماعیلیه. ترجمه: فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران، فرزان، ۱۳۷۵.

ـ دیماند، موریس اسون: راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه: عبدالله فریار، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

ـ رابینو، هـ ل: روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ق، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۰.

ـ رزم‌آسا، اسماعیل: تاریخ مطبوعات کرمان، چاپ اول، تهران، زوار، ۱۳٦۷.

ـ روح‌فر، زهره: نگاهی بر پارچه‌بافی دوران اسلامی، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۰.

ـ زکریایی کرمانی، ایمان. شال‌های ترمه کرمان. چاپ اول، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸.

ـ ساسانی، خان‌ملک: سیاستگران دوره قاجاریه، چاپ دوم، تهران، فردوسی، ۱۳٥٤.
ـ ساویچ لندور، آرنولد. ایران در آستانه مشروطیت. مترجم: علی‌اکبر عبدالرشیدی، چاپ اول. تهران، اطلاعات، ۱۳۸۸.
ـ سایکس، سرپرسی. ده هزار مایل در ایران. ترجمه: حسین سعادت نوری، چاپ اول، تهران، ابن سینا، ۱۳۳٦.
ـ ستوده، منوچهر: فرهنگ کرمانی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۳٥.
ـ سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر: وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس از ولایات جنوبی ایران ـ از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ق.)، تهران، نوین، ۱۳٦۲.
ـ سودآور دیبا، لیلا: پوشاک در ایران زمین (دوره صفویان و قاجار)، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.
ـ سیاح، محمود. خاطرات حاج سیاح محلاتی. چاپ اول، تهران، زوار، ۱۳٤۸.
ـ شمیم، علی اصغر. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار. چاپ نوزدهم، تهران، مدبر، ۱۳۸٤.
ـ شیخ‌الاسلامی، جواد: سیمای احمدشاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن، یغما، اسفند، شماره ۳۳۰، ۱۳٥٤.
ـ شیرازی، محمد معصوم (معصوم علی شاه). طرایق‌الحقایق. به تصحیح: محمدجعفر محجوب، چاپ دوم. تهران، سنایی، ۱۳۸۲.
ـ صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، اصفهان، کمال، ۱۳٦۳.
ـ عیسوی، چارلز. تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار (۱۳۳۲ ـ ۱۲۱٥ق). ترجمه: یعقوب آژند، تهران. گستره، ۱۳٦۲.
ـ عیوض‌زاده، شهلا: شب‌نامه، رسانه‌ی جانشین عصر مشروطیت، گنجینه اسناد، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران،گنجینه اسناد، شماره ٦۲، تابستان ۱۳۸٥.
ـ غلامی جلیسه، مجید: چاپ ژلاتینی و نقش آن در مبارزات سیاسی و مذهبی عصر قاجار، پیام بهارستان، د ۲، س ٤، ش ۱۳، پاییز ۱۳۹۰.

ـ فرمانفرما، عبدالحسین میرزا. مسافرت‌نامه کرمان وبلوچستان. به کوشش: ایرج افشار، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.

ـ قاسمی کرمانی، ادیب. کلیات آثار ادیب قاسمی کرمانی. به کوشش: ایرج افشار، کرمان، کرمان‌شناسی، ۱۳٦۹.

ـ قاسمی، ابوالفضل: الیگارشی یا خاندان‌های حکومتگر ایران، ج ۲ (خاندان اسفندیاری)، چاپ اول، تهران، بی تا.

ـ قاسمی، فرید: سرگذشت مطبوعات ایران، تهران، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

ـ کرزن، جرج ناتانیل. ایران و قضیه ایران. ترجمه: غ وحید مازندرانی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۹.

ـ کسروی، احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.

ـ کلانتر، میرزا ابوالحسن. «نسخه خطی» احوال علماء و عرفاء و اطباء و منجمین کرمان. به تصحیح و توضیح: مجید نیک‌پور، ، در حال انتشار.

ـ کهن، گوئل: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱، تهران، آگاه، ۱۳٦۰.

ـ مستوفی، عبدالله. شرح زندگی من. چاپ چهارم، تهران، زوار، ۱۳۷۷.

ـ مشیزی، امیر محمد. تذکره صفویه. تصحیح: باستانی پاریزی، چاپ دوم تهران، نشر علم، ۱۳٦۹.

ـ معاصر، حسن. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران. چاپ اول، تهران، ۱۳٦٤.

ـ معزی، فاطمه: شبنامه‌ها و اعلامیه‌های مشروطیت (شب‌نامه شماره ۱۵ با عنوان: دعوت از مردم تهران و نظامیان برای کمک به مجاهدین جهت فتح تهران ـ صفر ۱۳۲٦)، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۰، تابستان ۷۸.

ـ ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت، چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳۷۱.

ـ ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، چاپ اول، تهران، سعدی، ۱۳۰٤.

ـ ممتحن‌الدوله: خاطرات ممتحن‌الدوله، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
ـ منشی کرمانی، محمد امین. جغرافیای کرمان در عهد ناصری. تصحیح و توضیح: مجید نیک‌پور، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۱.
ـ مهدوی، شیرین. زندگی‌نامه‌ی حاج محمد حسن کمپانی، امین دارالضرب. ترجمه: منصوره اتحادیه، فرحناز امیرخانی حسینک‌لو، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.
ـ میرانصاری، علی: اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، دفتر پنجم، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۲.
ـ نامور، رحیم. تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات چاپار، .....
ـ نوروز مرادی، کورش: سه شب‌نامه از دوره مشروطیت، پیام بهارستان، د ۲، س ۱، ش ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
ـ نیک پور، مجید. نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان. چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۳.
ـ نیک‌پور، مجید. عکس‌های قدیم کرمان. چاپ اول، کرمان، کرمان‌شناسی، ۱۳۹۰.
ـ نیوکامن، گلیدو. اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم در سال‌های ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰٤. مترجمین: معصومه جمشیدی، محمد تقی حروفچین، محمد عواد زاده، مهرنوش میر احسان، چاپ اول، تهران. موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷٦.
ـ واعظ تقوی، محمد تقی. فرهنگ اصطلاحات کرمان. چاپ دوم، بی جا، قائم، ۱۳٦٦.
ـ وزیری، احمد علی خان. تاریخ کرمان. تصحیح: باستانی پاریزی، چاپ پنجم،. تهران، علم، ۱۳۸۵.
ـ وزیری، احمد علی‌خان. جغرافیای کرمان. تصحیح: باستانی پاریزی، چاپ پنجم،. تهران، علم، ۱۳۸۵.
ـ همت، محمود. تاریخ مفصل کرمان. چاپ پنجم، تهران، گلی، ۱۳٦۹.
ـ همت، محمود، کرمان شهر شش دروازه، چاپ اول، تهران، رجبی، بی تا.

روزنامه‌ها و مراکز آرشیویی:

ـ روزنامه اتحاد ملی، مدیر مسئول: سید محمد هاشمی، سال یازدهم، شماره ۲۲۲، ۱۳۳۲.

ـ روزنامه ایران سلطانی. مدیر: محمد ندیم سلطان، محمد باقر اعتمادالسلطنه، سال ٥٦، شماره‌ی هشتم،

ـ روزنامه ایران، نمره٥٥٤. لوح فشرده مطبوعات ایران، انتشارات مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

ـ روزنامه دولت علیه ایران، ج ۲، لوح فشرده مطبوعات ایران، انتشارات مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

ـ روزنامه وقایع‌الاتفاقیه، ۱٦ جمادی‌الثانی ۱۲۷۰، نمره ۱٦۳.

ـ آرشیو اسناد مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه.

ـ آرشیو اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مدیریت جنوب شرق کشور، کرمان.

ـ آرشیو موزه بنیاد مستضعفان

ـ فرهنگ دهخدا.

ـ فرهنگ معین.

ـ نرم افزار درج.